

ת

امیلی پروکوپ
رضا اسکندری آذر



تاریخچه همه چیز

نویسنده: امیلی پروکوپ

مترجم: رضا اسکندری آذر

نشر خزه

مقدمه

اسمش را بگذارید کنجکاوی، حواس‌پرتی یا اختلال کم‌توجهی بیش‌فعالی. اما من همیشه دربارهٔ تاریخچهٔ اشیا و پدیده‌های پیرامونم کنجکاو بوده‌ام. وقتی در دورهٔ نوجوانی با اینترنت آشنا شدم، دنیایی جدید به رویم باز شد. البته قبلش کتابخانه را داشتم، اما جواب سؤال‌هایم را کاملاً آنی می‌خواستم.

شاید شما هم به این کتاب نگاه کنید و حسی مشابه من داشته باشید. شاید خودتان را جزو طرفداران تاریخ ندانید حقیقتش خودم هم جزو طرفدارانش نبودم، البته سوای معدود معلمان تاریخ در دبیرستان که راه‌هایی برای جالب‌تر کردن درس تاریخ پیدا می‌کردند. هیچ وقت در یادآوری تاریخ‌ها یا مکان‌ها عملکرد خوبی نداشتم (احتمالاً باید گوگل را به عنوان دستیار نویسنده اعلام کنم، چون بارها و بارها تاریخ نبردها و دوره‌های تاریخی را داخلش جستجو کردم). اما آنچه خیلی خوب در ذهنم می‌ماند، جزئیات بود؛ جزئیاتی که تاریخ را برایم جالب و هیجان‌انگیز می‌کرد.

اگرچه متخصص نیستم، همیشه دلم می‌خواست دربارهٔ جزئیاتی که می‌یافتم حرف بزنم، به‌خصوص سر مهمانی‌های شام که شخصیت ناشی‌ام نمی‌توانست اطلاعاتی را که به تازگی یاد گرفته بودم یا حکایت جالبی که به تازگی شنیده بودم، توی دلش نگه دارد. خوشبختانه چیزی به نام پادکست وجود داشت، بنابراین سال‌ها دربارهٔ تمام مسائل کم‌اهمیتی که توی مغزم چرخ می‌زد در برنامه‌ام با عنوان «تاریخچهٔ همه‌چیز» حرف زدم.

هر هفته به موضوعی جدید برمی‌خوردم و دلم می‌خواست آن را با مردم به اشتراک بگذارم، یا گاهی چیزی به سادگی گیره کاغذ را انتخاب می‌کردم و در هزارتوی گوگل به جستجوی منشأش می‌پرداختم.

برخی از تحقیقات انجام‌شده برای برنامه «تاریخچه همه‌چیز» ممکن است کمی پراکنده به نظر بیاید، دلیلش هم این است که تمام داستان‌ها به این صورت نیستند که «یک شخص سفیدپوست فلان چیز را اختراع کرد و میلیونر شد». من بیشتر دلم می‌خواهد به فرایند فکری مخترعان بپردازم و اینکه اوضاع قبل از اختراع آنها به چه شکل بوده است.

خیلی اوقات، اشیائی هستند که یافتن تاریخچه‌شان غیرممکن است، اما حرف زدن دربارهٔ تئوری‌ها و حدس و گمان‌های افراد فرهیخته هم به همان اندازه مفرح است، بنابراین تعدادی از آنها را هم در متن گنجاندم.

بچه‌های نسل ۷ (وای)^۱ و هم‌دوره‌های من ممکن است حس کنند ما در بدترین دورهٔ ممکن زندگی می‌کنیم که اقتصاد وضعیت نامطمئنی دارد، سیاستمداران به مردم دروغ می‌گویند، و گروه‌های رادیکال دچار جنون شده‌اند و هر روز به بدنامی خودشان دامن می‌زنند.

گاهی تحقیق دربارهٔ اپیزودهای «تاریخچه همه‌چیز» به من کمک می‌کند تمام پیشرفت‌های ایجادشده در فناوری و تأثیر مثبتی را که اختراعات این‌چنینی در زندگی‌مان گذاشته‌اند مد نظر قرار دهم.

پس بیایید در دنیای «تاریخچه همه چیز» غرق شویم.

پی نوشت: اگر این کتاب را در دستشویی هم بخوانید، به من برنمی خورد.

بخش اول: در محل کار



روکش حباب‌دار

وقتی سربازان جنگ جهانی دوم از جنگ برگشتند و به لطف کمک‌هزینه دولت آمریکا به تحصیل پرداختند، توانستند صاحب خانه شوند. کشور نه تنها با نوزادان جدید، بلکه با خانه‌های جدید پر شد. دهه ۵۰ میلادی شاهد تحولی از روش‌های سنتی به روش‌های نوین بود؛ سفر انسان به فضا در افق نزدیک قرار داشت و فیلم‌های سینمایی مربوط به آینده و تلویزیون، تأثیر زیادی روی سبک زندگی مردم گذاشتند.

در آن دوره، کاغذ دیواری از یک کالای لوکس مختص طبقه اعیان، به کالایی مقرون به صرفه تبدیل شده بود که هر کسی می‌توانست راحت و سریع دیوارهای خانه‌اش را با آن تزئین کند. در ۱۹۵۷، آلفرد دابلیو فیلدینگ و مارک شاوان می‌خواستند یک کاغذ دیواری پلاستیکی با کیفیت بالا تولید کنند. آن دو در گاراژ خانه فیلدینگ، دو لایه پلاستیکی را به هم چسبانده، حباب‌های هوا بین دو لایه ایجاد کرده و یک لایه کاغذ هم به یک طرفش چسبانده. متأسفانه طرحشان آن قدرها که فکر می‌کردند محبوبیت کسب نکرد و این دو مخترع محصولی داشتند که هیچ کاربردی نداشت. در ابتدا محصولشان را Air Cap نام گذاشتند و شرکتی به نام Sealed Air ثبت کردند تا محصولشان را بازاریابی کنند.

آنها ابتدا سعی کردند آن را به عنوان نوعی عایق ارزان قیمت به گلخانه‌ها بفروشند، اما بازاریابی کاغذ دیواری

پلاستیکی کار دشواری بود. خوشبختانه یک اختراع آینده‌نگرانه دیگر به آنها کمک کرد تا این محصول را به کار بگیرند.

شرکت آی‌بی‌ام در ۱۹۵۹ از کامپیوتر مدل ۱۴۰۱ رونمایی کرد، اما در مورد حمل و نقل سخت‌افزار جدید با استفاده از ضربگیرهای سنتی مثل روزنامه باطله، گاه و موی اسب، بدون بروز آسیب به آن نگرانی‌هایی داشت.

فردریک باورز، یکی از بازاریاب‌های شرکت Sealed Air محصول را به آی‌بی‌ام پیشنهاد کرد و بالاخره مورد استفاده‌ای برای روکش حبابدار پیدا شد. شرکت Sealed Air شروع به تولید محصولات دیگر برای صنعت حمل و نقل کرد، مثل پاکت‌نامه‌های دارای روکش حبابدار در داخل که به‌خصوص در دهه ۸۰ با روی کار آمدن فلاپی دیسک بسیار محبوبیت پیدا کرد.

دوران به هم چسباندن دو لایه پلاستیک به سر آمده بود، اما در ۱۹۵۷، دستگاهی ساخته شد که می‌توانست محصول را با ایجاد حباب‌هایی منظم بین دو لایه پلاستیک تولید کند. دستگاه‌هایی که امروزه استفاده می‌شوند، فرق چندانی با آن دستگاه ندارند، غیر از اینکه تعدادشان بیشتر و اندازه‌شان بزرگتر شده است دستگاه اولیه تقریباً به اندازه یک چرخ خیاطی معمولی بود.

موادی که امروزه استفاده می‌شوند، با محیط زیست سازگارتر هستند، اما همچنان آن‌قدر دوام دارند که بشود مجدداً

ازشان استفاده کرد. البته شرکتی مثل آمازون که حمل و نقل کالاها را در مقیاس وسیع انجام می‌دهد، پیوسته در حال کشف محصولات جدید برای حمل و نقل کالاهاست، چون صفحات و رول‌های روکش حبابدار فضای زیادی از انبارش را به خود اختصاص می‌دهند.

سؤالی که معمولاً دربارهٔ روکش حبابدار مطرح می‌شود این است که روش صحیح استفاده از آن برای بسته‌بندی اقلام چیست حباب‌ها باید رو به داخل باشند یا خارج؟ توصیه می‌شود که حباب‌ها به سمت داخل قرار بگیرند تا بهتر از کالای موردنظر محافظت کنند. این روش همچنین باعث می‌شود کالاهای کوچک‌تر فضای کمتری بگیرند.

اما از نظر بسیاری از افراد، ویژگی منحصربه‌فرد روکش حبابدار، احساس آرامشی است که از ترکاندن حباب‌هایش به آدم می‌دهد. و این آرامش و تخلیهٔ تنش فقط یک تئوری نیست. تحقیقی در سال ۱۹۹۲ نشان داد سوژه‌هایی که روکش حبابدار می‌تراکند، بعد از انجام این کار آرام‌تر و هوشیارتر می‌شدند. تئوری‌هایی در مورد علت این قضیه وجود دارد: یکی اینکه مغز اولیهٔ ما حس ترکاندن حباب‌ها را با حس له کردن کک و سایر حشرات ارتباط می‌دهد؛ اما تئوری محتمل‌تر (و کمتر حال‌به‌هم‌زن) این است که انسان‌ها تمایل زیادی به حس لامسه دارند و استفاده از تسبیح، اسباب‌بازی‌های کوچک و روکش حبابدار به ما کمک می‌کند تنش را از وجودمان خارج کنیم.

آیا می‌دانستید؟

شرکت Sealed Air یک تقویم دیواری تبلیغاتی تولید کرد که در آن به هر روز از سال یک حباب اختصاص داده شده و فرد می‌توانست روزی یک حباب را بترکاند؟

خلاصه

۱. روکش حبابدار ابتدا به عنوان کاغذ دیواری سه‌بعدی تولید شد.

۲. مدتی طول کشید تا مخترعان روکش حبابدار مورد استفاده‌ای برایش پیدا کنند، اما با فراگیر شدن کامپیوتر، تولیدکنندگان به دنبال روش‌های بهتر برای حمل و نقل آن گشتند و روکش حبابدار را به عنوان راه‌حلی عالی یافتند.

۳. مطالعات ثابت کرده‌اند که ترکاندن حباب‌های روکش حبابدار به کاهش استرس کمک می‌کند، پس بترکانید و بترکانید!

فونت کامیک سنس

آه، فونتی که بسیاری از تایپوگرافيست‌ها و گرافيست‌ها در برابرش سر تعظیم فرود می‌آورند. اگر هنوز نمی‌دانید دربارهٔ کدام فونت حرف می‌زنم، به حباب‌های محاورهٔ بالای سر شخصیت‌های کتاب‌های کامیک فکر کنید. حروف داخل این حباب‌های محاوره که با دست نوشته می‌شدند، پایه و اساس طراحی فونت کامیک سنس بودند که در نهایت تبدیل شد به فونت مخصوص مدارس و فعالیت‌های مربوط به کودکان، و اگر شما هم جزو بچه‌هایی بودید که در دههٔ ۹۰ عروسک‌های بینی پِییز^۳ جمع می‌کردند، این فونت را روی بسته‌بندی شرکت دیده‌اید.



این فونت به اندازهٔ Times New Roman که در روزنامه‌ها به کار می‌رود، یا فونت هِلوتیکا که برای لوگوهای تجاری استفاده می‌شود، رسمی نیست. کامیک سنس یک فونت سبک و مفرح است. اما ایرادات خاص خودش را دارد، چون تمام کسانی که با فونت‌ها آشنایی دارند، می‌دانند که اگر عبارتی با فونت کامیک سنس نوشته شود، احتمالش بسیار کم است که مخاطب آن را جدی بگیرد.

وینسنت کانر، مغز متفکر پشت این فونت بود. در سال ۱۹۹۴ حین کار در شرکت مایکروسافت، او را مسئول طراحی فونتی برای نوشتن حروف داخل حباب محاوره بالای سر شخصیت یکی از برنامه‌های کامپیوتری به نام «مایکروسافت باب» کردند که برای کودکان طراحی شده بود.

هدف اصلی این بود که شخصیت و تصویر محاوره‌هایش کارتونی به نظر بیایند، اما طراحان از فونت تایمز نیو رومن برای حباب‌های محاوره استفاده کرده بودند و این به نظر کانر جالب نمی‌آمد. او به کتاب‌های کامیک که برای ایده گرفتن در اتاق کارش نگه می‌داشت (به‌خصوص کتاب‌های «نگهبانان» و «بازگشت شوالیه تاریکی») نگاهی انداخت. بعد شروع کرد به ایجاد انواع حروف، اما وقتی آنها را داخل حباب‌های محاوره نرم‌افزار وارد می‌کرد، حروف بزرگ داخل حباب جا نمی‌گرفتند.

کانر حروف کوچک را هم به فونت اضافه کرد، اما دیگر دیر شده بود، و شخصیت مایکروسافت باب تا آن موقع آمده و رفته بود. اما مایکروسافت از فونت جدید برای نرم‌افزار مووی میکر^۴ استفاده کرد. نام فونت مذکور ابتدا «کامیک بوک» بود، اما بعدتر به کامیک سنس تغییر یافت.

مایکروسافت فونت مذکور را نگه داشت و به فونت‌های سیستمی ویندوز ۹۵ و اینترنت اکسپلورر اضافه کرد. شرکت آبل هم از این ایده کپی‌برداری کرد و فونتی موسوم به «تخته سیاه» را برای سیستم عامل X مکینتاش استفاده نمود.

اگر شما هم به اندازه کافی با افراد شاغل در صنعت طراحی معاشرت داشته باشید، احتمالاً می‌دانید که فونت کامیک سنس علی‌رغم فراگیر بودنش در طراحی‌های روزمره، آوازه خوبی ندارد.

دیو و هالی کامبز، دو طراح اهل ایندیاناپولیس، در سال ۱۹۹۹، بعد از آنکه کارفرمایانشان ازشان خواست از این فونت برای نمایشگاه موزه کودکان استفاده کنند، گروهی موسوم به «تحریم فونت کامیک سنس» تشکیل دادند.

وقتی بسکتبالیست معروف، لبران جیمز در سال ۲۰۱۰ تیم «کولیرز» را ترک کرد تا استعدادهایش را به تیم «میامی هیت» ببرد، مالک تیم کولیرز، دن گیلبرت نامه‌ای خشمگینانه با فونت کامیک سنس در وبسایت تیم نوشت. اگرچه بسیاری از رفتن لبران ناراحت بودند، به خاطر فونت کودکانه و مسخره‌ای که گیلبرت استفاده کرده بود، از شدت خشم موجود در نامه کاسته شد.

وقتی سازمان اروپایی پژوهش‌های هسته‌ای در سال ۲۰۱۲ بوزون هیگز یا ذره خدا را کشف کرد، کشف مذکور تحت‌الشعاع نارضایتی مردم از این موضوع قرار گرفت که دانشمندان یافته‌هایشان را با فونت کامیک سنس منتشر کردند.

دو طراح فرانسوی، توماس بلان و فلورین آمونتا، پلتفرمی برای وبلاگ‌نویسی با عنوان پروژه کامیک سنس ایجاد کردند و در آن لوگوهای برندهای مشهور را با فونت کامیک سنس بازسازی نمودند. دیدن لوگوهای معروفی مثل

لوگوی گروه موسیقی AC/DC که با این فونت کودکانه حسایی مسخره شده بود، اصلاً خوشایند به نظر نمی‌آمد.

وقتی پاپ بندیکت شانزدهم از سمتش کناره‌گیری کرد، سریر مقدس^۵ یک نسخه دیجیتالی حاوی عکس‌هایی از پاپ منتشر کرد و نادانسته گناه کبیره طراحان گرافیک (استفاده از فونت کامیک سنس) را مرتکب شد.

حتی خواننده آمریکایی، ویرد آل یانکوویچ در یکی از ترانه‌هایش با عنوان «چسبناک» این فونت را مسخره کرده است: «برای خودم یه رزومه جدید درست کردم، ولی با فونت کامیک سنس نوشته شده.»

از معلم‌ها سؤال کردم چرا مدارس از فونت کامیک سنس استفاده می‌کنند، و سوای «ما همیشه از همین فونت استفاده می‌کردیم»، بهترین جوابی که گرفتم این بود: «این فونت شبیه‌ترین حالت به دستخط دانش‌آموزان کلاس اولی در حال آموختن نوشتن است.» این یکی از محدود فونت‌هایی است که حرف a را همانطور که بچه‌ها می‌نویسند نمایش می‌دهد، در حالی که باقی فونت‌ها آن را به صورت کتابی نشان می‌دهند.

حتی هنگام نوشتن این مطالب در نرم‌افزار ۱۶، Google docs فونت مختلف در اختیار دارم و فقط دوتای آنها a را به صورت کتابی نمی‌نویسند. حدس می‌زنید کدام فونت‌ها؟ Corsiva و Comic Sans.

می‌گویند فونت کامیک سنس همچنین برای افراد مبتلا به خوانش‌پریشی توصیه می‌شود، چون برای آنها خواندن فونت‌های شبیه دستخط راحت‌تر است و بیشتر به چشم می‌آید. اما روایات متفاوتی در این مورد وجود دارند و

مشخص نیست کدام یک به حقیقت نزدیک‌ترند.

صرف‌نظر از اینکه نظر شخصی شما دربارهٔ این فونت چیست، شاید بدتان نیاید به این توصیهٔ مربوط به کتاب‌های کامیک توجه کنید: «قدرت زیاد، مستلزم مسئولیت زیاد است.» پس فونت کامیک سنس را عاقلانه و به‌جا استفاده کنید.

آیا می‌دانستید؟

کلمهٔ Sans در فونت‌ها به ترکیب Sans Serif (البته بدون Serif) اشاره دارد. سریف به دندان‌های ریز موجود در انتهای حروف در فونت‌های مختلف می‌گویند. مثلاً فونت Times New Roman جزو فونت‌های سریف‌دار است اما Arial سریف ندارد.

خلاصه

۱. فونت کامیک سنس توسط وینسنت کانر و زمانی که در مایکروسافت کار می‌کرد در ۱۹۹۴ ابداع شد.

۲. این فونت در ابتدا برای شخصیت «مایکروسافت باب» طراحی شد، اما تا موعده رونمایی از این شخصیت تکمیل نشد و در عوض همزمان با رونمایی برنامهٔ Windows Movie Maker رونمایی‌اش کردند.

۳. وقتی لبران جیمز در ۲۰۱۰ تیم کولیرز را ترک کرد تا برای تیم میامی بازی کند، مالک تیم کولیرز، دن گیلبرت نامه‌ای خشمگینانه روی وبسایت تیم منتشر کرد که با فونت کامیک سنس نوشته بود و همین امر باعث شد از شدت خشم موجود در نامه کاسته شود.

لاک غلط‌گیر

در زمان‌های قدیم، یعنی خیلی خیلی قدیم، چیزی به اسم Autocorrect وجود نداشت (جل الخالق!). یا حتی کلید Backspace (دوبار جل الخالق!). آن زمان‌ها که ماشین تحریر، جوهر و کاغذ ابزارهای عادی بودند، مردم نوشته‌ها و مکاتبات مهم را می‌نوشتند یا تایپ می‌کردند. البته، برای تصحیح غلط‌های مدادی پاک‌کن وجود داشت، اما برای اسناد رسمی، پاک‌کن گاهی اوضاع را خراب‌تر می‌کرد.



ماشین تحریرها علاوه بر غلط‌های املایی گاهی گیر می‌کردند و لغات را روی سطر اشتباهی تایپ می‌کردند. اگرچه آموزش تایپ در دبیرستان‌ها رایج بود، وقتی به این فکر کنید که چه مدت است با کیبورد کار می‌کنید و هنوز هم ناگزیر باید از دکمه Backspace استفاده کنید، می‌توانید تصور کنید که خطا کردن روی ماشین تحریر چقدر

راحت بود.

در ۱۹۵۱، وقتی مادر مطلقه‌ای به نام بتی نزمیت گراهام به عنوان منشی دابلو دابلو اورتون، رئیس هیئت مدیره صندوق سرمایه‌گذاری و بانک تگزاس استخدام شد، متوجه شد که خطای تایپی زیاد مرتکب می‌شود. و البته در این مورد تنها نبود. وقتی بانک ماشین تحریرهای برقی را به کار گرفت، همکارانش هم از این خطاها می‌کردند.

(حالا، حواستان باشد که این داستان پایان خوشی دارد، اما قسمت ترسناکش از اینجا شروع می‌شود.)

آن زمان‌ها وقتی در متن تایپ‌شده خطایی تایپ می‌شد، تایپیست باید کاغذ را درمی‌آورد، آن را دور می‌انداخت و از اول شروع می‌کرد. همه اینها فقط به خاطر یک غلط تایپی!

یک روز گراهام رفت بالای سر نقاش‌هایی که پنجره‌های بانک را برای تعطیلات رنگ‌آمیزی می‌کردند. او متوجه شد وقتی نقاش‌ها خطایی می‌کنند، به جای تلاش برای پاک کردنش، فقط یک لایه رنگ اضافه روی آن می‌زنند. این موضوع باعث شد ایده‌ای به ذهنش برسد.

او به خانه رفت و شروع کرد آزمایش کردن با چسب‌رنگ^۶ سفید توی آشپزخانه‌اش. او چسب‌رنگ را به این دلیل انتخاب کرد که زود خشک می‌شد و ماندگاری زیادی داشت. گراهام شروع کرد استفاده کردن از حاصل آزمایش‌هایش در محل کار برای تصحیح خطاهای تایپی‌اش، و در سال ۱۹۵۶ وقتی سایر منشی‌ها دیدند این ماده که

گراهام اسمش را گذاشته بود «بی غلط» چه کار می کند، سفارش ها آغاز شد.

گراهام می دانست که به خصوص با فراگیر شدن ماشین تحریرهای برقی و به خاطر حساسیت بیشتر کلیدهای ماشین های برقی نسبت به ماشین ها مکانیکی، خطاهای تایپی تایپیست ها بیشتر می شود.

او با کمک معلم شیمی پسرش آزمایش هایی روی فرمولش انجام داد و ترکیب دی اکسید تیتانیوم را انتخاب کرد که برای افزایش رنگدانه در رنگ ها و برخی لوازم آرایشی استفاده می شد، همچنین از مواد معدنی ای استفاده کرد که باعث می شد رنگ سریع تر خشک شود.

گراهام نام اختراعش را به «کاغذ مایع» تغییر داد و در همان حین که مشغول کار منشی گری بود، شروع کرد به آموختن مدیریت کسب و کار و بازاریابی تا محصولش را تبلیغ کند. اما کارش دوام چندانی نداشت.

گراهام خیلی زود از کارش اخراج شد؛ آن هم به خاطر یک... غلط تایپی! او به اشتباه نام شرکت خودش را بالای یکی از نامه های بانک تایپ کرد. اما حالا دیگر اخراج شدنش ایرادی نداشت. کاغذ مایع طرفدارانش را پیدا کرده بود و گراهام می توانست تمام وقت به کسب و کار خودش بپردازد.

او فرمول تولید کاغذ مایع را به نام خودش ثبت کرد و حتی در ۱۹۵۷ تلاش کرد با شرکت آی بی ام قرارداد ببندد، اما مدیران آی بی ام ردش کردند. در سال بعد، کارخانه گراهام روزانه ۱۰ هزار بطری سفارش داشت و صاحبان کسب و

کارها متوجه شدند که این محصول واقعاً بازار دارد.

در ۱۹۶۶، لاک غلطگیر Wite-out به عنوان رقیب وارد بازار شد و به عنوان نام عمومی لاک غلطگیر معروف گردید. گراهام در نهایت توانست یک سال قبل از مرگش در ۱۹۷۹، حق ثبت اختراعش را به شرکت ژیلت بفروشد. اگرچه کامپیوترها جای اغلب ماشین‌های تحریر را گرفته‌اند، محبوبیت کاغذ مایع و رقیبش وایت آوت، در شرایطی که هنوز افرادی با کاغذ و خودکار غلط می‌نویسند، همچنان برقرار است.

آیا می‌دانستید؟

بتی نرمیت گراهام، مخترع لاک غلطگیر، مادر مایکل نرمیت، از اعضای یکی از برنامه‌تلویزیونی معروف دهه ۶۰ و گروه راک مانکیز است. او با کلاه سبز همیشگی‌اش معروف بود و وقتی سر جلسه مصاحبه برای استخدام در برنامه حاضر شد، یک تل رخت شسته با خودش آورد و حین انتظار برای نوبتش آنها را تا می‌زد.

خلاصه

۱. بتی نرمیت گراهام به خاطر غلط‌های تایپی خودش، لاک غلطگیر را در آشپزخانه منزلش اختراع کرد.

۲. شرکت آی‌بی‌ام پیشنهاد محصول کاغذ مایع را رد کرد، چون بازاری برایش نمی‌دید.

۳. محصول مشابه وایت آوت بعدها به بازار آمد اما به عنوان نام عمومی لاک غلط‌گیر معروف شد.

گیره کاغذ

بسیاری از اشیائی که در این کتاب درباره‌شان می‌نویسم به نوعی از یک اختراع اولیه تکامل پیدا کرده‌اند، اما این یکی نه. در واقع قبل از اختراع گیره کاغذ، برگه‌ها را با نخ یا موم به هم وصل می‌کردند. بین کارمندان بسیار شایع بود که محلی روی میز کارشان برای پیش هم نگه داشتن برگه‌ها داشته باشند.

روش‌هایی برای نگه داشتن برگه‌ها کنار هم وجود داشت چسباندن برگه‌ها به یکدیگر با استفاده از موم ذوب‌شده یا استفاده از نخ و سوزن برای متصل کردن کاغذها از طریق شیارهایی که توسط چاقو رویشان ایجاد می‌شد.

یکی از پرطرفدارترین روش‌ها استفاده از سنجاق‌هایی صاف از جنس آهن در قرن نوزدهم بود، اما همانطور که تصورش را می‌کنید، دست و بال مردم به راحتی سوراخ می‌شد. از سوی دیگر مشکل معمول برای این روش‌ها آسیبی بود که به کاغذ وارد می‌آمد.



در اواسط قرن نوزدهم، استفاده از فولاد رواج زیادی پیدا کرد، چون خاصیت چکش خوری داشت و مقاومت خود را حفظ می کرد. همچنین به راحتی زنگ نمی زد و از همین رو عوضِ سنجاق های صاف آهنی (که رد زنگار را روی کاغذ باقی می گذاشتند) به ماده اصلی مورد استفاده برای وصل کردن کاغذها به هم تبدیل شد.

بسیاری بر این باورند که گیره کاغذ در نروژ توسط یوهان والر اختراع شد. در واقع یک مجسمه یادبود به شکل گیره کاغذی غول آسا در شهر اوسلو علم کردند تا یاد این اختراع را گرامی بدارند. اما گیره کاغذی که والر اختراع کرد، شباهتی به گیره های امروزی نداشت (و مجسمه یادبود هم به شکل طرح اختراع والر نیست).

طرح والر که در ۱۸۹۹ ثبت شد، نسخه ای چهارگوش از گیره های کاغذی است که ما امروزه می شناسیم، با این تفاوت که حلقه داخلی نداشت.

با این حال، گیره کاغذی جایگاه ویژه ای در تاریخ نروژ دارد. در دوران جنگ جهانی دوم بنا به حکم قانون، وصل کردن هر نوع نشانی به لباس، به خصوص نشان سرسپردگی به شاه روی لباس ها ممنوع اعلام شد. مردم نروژ به نشانه همبستگی شروع کردند به چسباندن گیره کاغذ به لباس هایشان.

قبل از آن یک طراح دیگر به نام ساموئل بی. فی گیره ای طراحی کرده بود که برای اتصال اتیکت به البسه استفاده می شد. گیره مذکور شکل یک خیمه سروته را داشت مثلی که ساق هایش بعد از نقطه اتصالشان ادامه می یافتند.

اما این هم گیره کاغذی که ما امروزه می‌شناسیم نبود.

گیره کاغذی مدرن در واقع هیچ وقت ثبت اختراع نشد، اما دستگاه تولیدکننده‌اش چرا. نام رسمی گیره کاغذی که امروزه به گوش ما آشناست، «گیره کاغذ جم» است. هیچ کس نمی‌داند چه کسی اولین گیره کاغذی را اختراع کرد، اما عموم مردم به اشتباه تصور می‌کردند توسط شرکت تولیدی جم بریتانیا در دهه ۱۸۷۰ تولید شده است.

وقتی طرح گیره کاغذ در دهه ۱۸۹۰ به آمریکا رسید، تا سال ۱۸۹۹ طول کشید تا ویلیام میدل‌بروک اهل ایالت کانیتیکت دستگاهی را ثبت اختراع کند که یک مفتول صاف را دوبار تا می‌زد و گیره کاغذ تولید می‌کرد.

طرح مذکور به اندازه‌ای خاصیت فنی داشت که کاغذها را کنار هم نگه دارد و حلقه اضافه داخلی بدین معنا بود که کاغذها حین برداشتن گیره مثل اختراع والِر آسیب نمی‌دیدند. میدل‌بروک امتیاز تولید طرحش را با نام گیره کاغذ جم به شرکت کاشمن و دنیسون فروخت.

اگرچه طرح‌های دیگری هم به بازار آمدند، اما طرح اولیه به مدت بیش از ۱۰۰ سال دوام داشته و به این زودی‌ها هم خیال رفتن ندارد.

امروزه گیره کاغذ همه جا حاضر است. حتی اگر هر روز یک گیره فیزیکی نبینیم، نماد آن را برای ضمیمه کردن فایلی به ایمیل می‌بینیم.

یک فرد کانادایی به نام کایل مک‌دانلد، علاوه بر نگه داشتن کاغذ، کاربرد دیگری برای گیره کاغذ پیدا کرد. او هیچ شغلی نداشت، اما در عوض یک وبسایت داشت و یک گیره کاغذ قرمز. در اوایل دهه ۲۰۰۰ او می‌دانست که تب خرید، فروش و معاوضه کالاها روی وبسایت ای‌پی می‌تواند راهی برای صاحبخانه شدنش باشد. بنابراین وبسایتی راه‌اندازی کرد با این خیال که گیره کاغذ قرمز را آن‌قدر با کالاهای مختلف معاوضه کند تا بتواند خانه‌دار شود. او ابتدا گیره کاغذ قرمز را با یک خودکار با طرح ماهی معاوضه کرد، بعد خودکار را با یک دستگیره در، و بعد دستگیره در را با یک کباب‌پز. او چهارده مرتبه دیگر به معاوضه ادامه داد و به چیزهایی مثل امتیاز حضور در برنامه زنده همراه با خواننده معروف آلیس کوپر و نقشی در یک فیلم رسید و در نهایت توانست آخرین مورد از اقلامش را با یک خانه در ایالت ساسکچوان کانادا معاوضه کند.

اما احتمالاً معروف‌ترین گیره کاغذ، «کلیپی» باشد یا «کلیپ‌ایت»^۷ که نام رسمی‌اش است.

وقتی میکروسافت شخصیت دستیار نرم‌افزار وُرد یا همان کلیپی را خلق کرد، بعضی‌ها شاید آن را جدّ بوت‌های خدمات به مشتری یا وسایل هوشمند خانگی لقب دادند. او در واقع نسخه تناسخ‌یافته‌ای از «میکروسافت باب» بود که روش کار کردن با ویندوز را به کاربرهای جدید یاد می‌داد. میکروسافت باب که در داستان فونت کامیک سنس درباره‌اش حرف زدیم، با آن گرافیک ساده‌اش به دلیل کودکانه بودن مورد تمسخر قرار گرفت و در سال ۱۹۹۵ برکنار شد.

مایکروسافت کوشید ایده دستیار مجازی را با شخصیت کلیپی احیا کند. کلیپی در نرم‌افزار آفیس ۱۹۹۷ ظاهر شد. خالق این شخصیت، کیون آتبری، در واقع استخدام مایکروسافت شده بود تا شخصیت کلیپی را طراحی کند، که اتفاقاً برای کامپیوترهای مکینتاش هم طراحی‌اش کرده بود.

محض اطلاع کسانی که آن دوره به دنیا نیامده بودند، اگر یک فایل وُرد مایکروسافت را باز می‌کردید و مثلاً کلمه Dear به معنای عزیز را تایپ می‌کردید، یک گیره کاغذ سخنگو در گوشه پایین سمت راست مانیتور ظاهر می‌شد و در حباب محاوره بالای سرش می‌نوشت «به نظر میاد قصد دارید نامه بنویسید. کمک نیاز دارید؟»

البته مردم می‌توانستند کلیپی را از کار بیندازند، اما اینکه به صورت پیش‌فرض فعال بود، باعث عصبانیتشان می‌شد. در واقع یکی از اولین میم‌های^۱ اینترنتی که به یاد دارم، به این صورت بود که افراد با استفاده از نرم‌افزار پینت مایکروسافت عباراتی ناخوشایند داخل حباب محاوره کلیپی می‌نوشتند، مثلاً: «بعضی وقتا موقع خواب تماشات می‌کنم.»، چون داشتن یک دستیار دیجیتال مثل این دوره رایج نبود.

در نهایت مایکروسافت به این نتیجه رسید که کلیپی به آن اندازه که امیدوار بودند، محبوب نیست و در سال ۲۰۰۲ به صورت پیش‌فرض به حالت غیرفعال در آمد. باور کنید یا نه، در سال ۲۰۰۴ مایکروسافت یک کمپین ضدتبلیغاتی راه‌اندازی کرد تا کلیپی را از بین ببرد و در ۲۰۰۷ بالاخره از نرم‌افزار آفیس برداشته شد.

درست همانطور که مردم نروژ در دوران جنگ جهانی دوم از ترفند نصب کردن گیره کاغذ روی لباس هایشان برای نشان دادن اتحاد استفاده می کردند، در دوران حاضر هم بعد از صدور رأی خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا در ۲۰۱۶، نصب کردن یک سنجاق قفلی روی لباس در بریتانیا به نماد حمایت از پناهنجویان تبدیل شد و همچنین در امریکا بعد از انتخاب شدن دانلد ترامپ به عنوان رئیس جمهوری، آنهایی که می خواستند حمایتشان از زنان، مهاجران، دگرباش ها و سایر اقلیت ها را نشان دهند، روی لباسشان سنجاق قفلی نصب می کردند.

خلاصه

۱. قبل از اختراع گیره کاغذ، برگه ها را با استفاده از گره زدن نخ، مالیدن چسب یا موم، یا دوختن با نخ و سوزن به هم وصل می کردند.

۲. یوهان والِر نروژی را به عنوان مخترع گیره کاغذ می شناسند، اما طرح او با طرحی که امروزه برای گیره کاغذ می شناسیم فرق داشت، هرچند که مجسمه یادبود گیره کاغذ این را نشان نمی دهد.

۳. دستیار دیجیتال نرم افزار آفیس مایکروسافت که به شکل گیره کاغذ بود، کلیپی نام داشت، اما نام رسمی اش کلیپ ایت بود.

نامه صورتی رنگ تعدیل

در اغلب تحقیقاتم در این مورد، مدام به یک نام برخورد می‌کردم: پیتر لیب‌هولد، نگهبان موزه ملی تاریخ امریکا در بنیاد اسمیتسونین^{۱۰} واقع در واشنگتن دی‌سی، که درباره منشأ نامه صورتی تحقیق کرده و متأسفانه بارها به بن‌بست رسیده بود.

یکی از روایات، منشأ این نامه را به اوایل دوران کاری شرکت فورد ربط می‌داد که ناظران شرکت، روی میز کارمندان دارای عملکرد رضایت‌بخش، برگه سفید و روی میز کارمندانی که قرار بود اخراج شوند، برگه صورتی می‌گذاشتند.

اما روایت فوق را یک مشاور امور مدیریت تعریف کرده بود که خودش هم قضیه را در کالج شنیده بود و نمی‌توانست اصلتش را تأیید کند اما آن را به دیگران انتقال داده بود.

همچنین روایت است که در سال ۱۹۰۴، اخطارنامه‌های تایپیست‌ها را روی برگه‌های صورتی ابلاغ می‌کردند و اگر تایپیستی تعداد زیادی از این برگه‌ها دریافت می‌کرد، اخراج می‌شد. اشارات دیگر مربوط به یک نامه رد درخواست از سوی یک مجله بود و همچنین نسخه‌ای از روزنامه‌ای متعلق به آتلانتا که در ۱۹۰۶ منتشر شد و نوشته بود: «هیچ چیز مثل یک برگه صورتی نمی‌تواند انرژی و سرزندگی را در وجود یک ورزشکار قوی هیکل بدمد.»



فرهنگ لغات آکسفورد یکی از اولین اشارات به برگه صورتی را در رمانی عامه‌پسند درباره بیس‌بال، اثر گیلبرت پَتِن با عنوان «پوشش دادن کنج زمین» منتشرشده به سال ۱۹۱۵ از قول یکی از شخصیت‌های رمان دارد: «مورفی رو مجبور کن امشب نامه صورتی رو به‌ام بده.»

بنابراین اگرچه ما نمی‌توانیم کشف کنیم که کدام شرکت برای اولین بار از نامه صورتی استفاده کرده، اصطلاح مربوط به آن در فرهنگ لغاتمان باقی مانده است. اما این یک کنایه نیست، بلکه امروزه دقیقاً به نامه‌های تعدیل و اخراج در محل کار اطلاق می‌شود.

در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ که آمار بیکاری در آمریکا بسیار بالا رفته بود، برگزاری مهمانی نامه صورتی در روزهای تعدیل دسته‌جمعی رایج بود.

در این مهمانی‌ها شامپاین صورتی و کوکتل‌های صورتی تخفیف‌خورده سرو می‌شد و برخی اخراج‌شده‌ها حتی پا را فراتر گذاشته و مدیران کارگزینی شرکتشان را هم دعوت می‌کردند. خوشبختانه از ۲۰۱۰ به بعد، آمار بیکاری به طرز

مستمر رو به کاهش داشته و مهمانی‌های مذکور دیگر رایج نیستند.

اگرچه ما دربارهٔ اولین نامهٔ صورتی اطلاعاتی در دست نداریم، اصطلاح نامهٔ صورتی بیشتر در امریکا کاربرد دارد، در حالی که در آلمان، برای اخراج شدن، اصطلاح دریافت نامهٔ آبی را به کار می‌برند و در ارتش فرانسه، پرسنل تعدیل‌شده نامهٔ زرد دریافت می‌کنند.

برخی حدس می‌زنند که نامهٔ صورتی هیچ ارتباطی به رنگ کاغذش ندارد، بلکه لغت صورتی به کاهش هزینه‌های اضافه اشاره دارد. برخی دیگر هم معتقدند که رنگ نامه عمداً صورتی انتخاب می‌شده تا باقی کارکنان به وضوح ببینند که چه کسی اخراج شده.

اما وقتی صحبت دربارهٔ سند مالکیت خودرو باشد، منشأ اصطلاح «برگهٔ صورتی» را می‌دانیم و همین اصطلاح در فیلم «گریس» هم استفاده شده است.

اصطلاح برگهٔ صورتی به رنگ سند خودرو در کالیفرنیا در سال ۱۹۸۱ (یا طبق برخی منابع دیگر ۱۹۸۸) اشاره دارد. سند خودرو یک برگه به اندازهٔ ۱۰ در ۱۳ سانت بود، اما ایالت کالیفرنیا آن را به برگه‌ای بزرگتر با رنگ‌های بیشتر تبدیل کرد تا جعل کردنش دشوارتر شود. برگهٔ مذکور از آن زمان به رنگ صورتی با حاشیهٔ آبی در آمد.

آیا می‌دانستید؟

اگرچه لیب‌هولد هنوز نتوانسته منشأ اصطلاح «برگه‌ صورتی» را پیدا کند، متوجه شد که در ایام قدیم منشی‌ها مدارک را با نوار قرمز بسته‌بندی می‌کردند و اصطلاح «نوار قرمز» به معنای کاغذبازی از همین‌جا نشأت گرفته است.

خلاصه

۱. کشف منشأ اصطلاح برگه‌ صورتی کاری دشوار است، اما یکی از روایات به این اشاره دارد که ناظران شرکت فورد با قرار دادن برگه‌های سفید و صورتی روی میز کارکنان، به ترتیب به آنها امتیاز خوب و ضعیف می‌دادند.
۲. بعد از تعدیل‌های دسته‌جمعی در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹، کارکنان اخراج‌شده، مهمانی برگه‌ صورتی برگزار می‌کردند.
۳. اصطلاح برگه‌ صورتی به سند خودرو هم اشاره دارد، چون در دهه ۸۰ سند خودرو روی کاغذ صورتی چاپ می‌شد.

بخش دوم: مُد



دکمه

از لحاظ تاریخی، قبل از آنکه دکمه به عنوان ابزاری مناسب برای کیپ کردن لباس شناخته شود، بیشتر جنبه تزئینی داشت. قدمت اولین دکمه‌ها به ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد و برخی می‌گویند حتی به قدیم‌تر از آن برمی‌گردد، چون بنا به روایات، رومیان باستان اولین کسانی بودند که از دکمه برای کیپ کردن لباس استفاده کردند. می‌گویند رومیان وسیله دیگری هم اختراع کرده بودند به نام فیولا که اجداد سنجاق قفلی‌های امروزی محسوب می‌شوند.

دکمه را از انواع و اقسام مواد می‌ساختند. دکمه وقتی به دنیای غرب رسید که سربازان بریتانیایی از جنگ‌های صلیبی برگشتند و با خودشان دکمه‌هایی را آوردند که ترک‌ها و مغول‌ها رویشان نقاشی‌های ظریف کرده بودند. طراحان لباس قرون وسطا تحت تأثیر این دکمه‌ها قرار گرفته و ردهای طبقه اعیان را با دکمه‌های ساخت خودشان تزئین کردند.

چند سالی گذشت تا البسه حالتی خوش‌دوخت‌تر به خود گرفتند و دکمه‌ها بیشتر برای کیپ کردن لباس استفاده شدند. دیگر خیاط‌ها قادر بودند لباس‌هایی بدوزند که به خوبی روی بدن می‌نشستند و کمر و آستین‌هایشان به اندازه‌ای می‌شدند که دیگر لازم نبود صبح‌ها آنها را بدوزند و شب‌ها از نو بشکافند.



خیلی زود دکمه در دسترس تمام اقشار جامعه قرار گرفت. طبقه اعیان از مواد گران‌تر مثل فلزات و سنگ‌های قیمتی برای ساخت دکمه استفاده می‌کردند و تسبیح‌سازها اجازه داشتند از شاخ، استخوان و عاج استفاده کنند. دکمه‌های چوبی و پارچه‌ای هم به طبقه پایین جامعه واگذار شد. به مرور زمان، مواد مختلف برای ساخت دکمه بین اقشار مختلف جامعه جابجا شد، البته اهالی ثروت و قدرت همچنان قادر بودند دکمه‌های گران‌قیمت را هم برای کپ کردن لباس و هم برای تزئین استفاده کنند.

کلکسیونرها قرن ۱۸ را به عنوان عصر طلایی دکمه می‌شناسند، چون دکمه‌ها در آن دوره طرح‌هایی پیچیده‌تر و اندازه‌ای بزرگ‌تر داشتند. بسیاری از دکمه‌ها طرح‌هایی اساطیری یا قومی روی خود داشتند. همچنین شکل دکمه‌ها از حالت توپی به حالت تخت در آمد و به بومی برای نقاشان آن دوران تبدیل شد.

وقتی ملکه ویکتوریا در سال ۱۸۶۱ عزادار شوهر مرحومش شاهزاده آلبرت بود، دکمه‌هایی از جنس سنگ شَبَق روی

لباسش زد که حروف VR مخفف Victoria Regina رویشان حک شده بود. دکمه‌های مذکور به دکمه‌های عزا معروف شدند. ملازمان ملکه متوجه این موضوع شدند و تقاضا برای این نوع دکمه‌ها افزایش پیدا کرد.

چیز دیگری که در دوران ویکتوریایی بین مردم باب شد، درج کردن چاپ سنگی و نقاشی عجایب و چهره‌های مشهور روی دکمه‌ها بود. طرح عجایب بین‌المللی مثل برج ایفل هم روی دکمه‌های فلزی ضرب می‌شد.

دکمه در تمام جنبه‌های مد و پوشاک مثل کفش هم استفاده می‌شد و مردم برای وصل کردن دکمه روی کفش از وسیله‌ای موسوم به قلاب دکمه استفاده می‌کردند. شاید صحنه‌ای از فیلم «شاهدخت کوچولو» محصول ۱۹۳۹ را به یاد داشته باشید که در آن شخصیت سارا با بازی شرلی تمپلز برای استفاده از قلاب دکمه‌اش به مشکل برخورد بود.

اما رایج‌ترین دکمه‌ها آنهایی بودند که چهار سوراخ داشتند. با وجود سوراخ‌ها جای کافی برای تزئینات باقی نمی‌ماند، اما این دکمه‌ها کارآمدتر بودند و با وجود دوخته شدن روی البسه، مدت زمان بیشتری باقی می‌ماندند.

با به بازار آمدن زیپ در سال ۱۹۱۳، آمار فروش دکمه پایین آمد. اما در جریان جنگ جهانی دوم بسیار مفید واقع شد، چون بسیاری از دکمه‌ها به این صورت ساخته می‌شدند که اگر یک خلبان سقوط می‌کرد، می‌توانست از دکمه‌هایش به عنوان قطب‌نما استفاده کند؛ دکمه‌ها یا واقعاً قطب‌نماهایی کوچک بودند یا وقتی با نخ آویزان

می‌کردی، جهت شمال را نشان می‌دادند. امروزه دکمه‌های البسه نظامی به خاطر درجه‌ها و طرح‌های ضرب‌شده رویشان بین کلکسیونرها طرفدار زیاد دارند.

آیا می‌دانستید؟

جوزف کورس جونیوراز خانواده کورس، صاحب کسب و کار آبجوسازی در سال ۱۹۸۹ تصمیم گرفت یک دکمه خراب‌نشدنی درست کند. او به واحد سرامیک‌سازی کارخانه‌شان سفارش داد یک دکمه سرامیکی بسازند. آنها با استفاده از اکسید زیرکونیوم برای کورس دکمه‌ای ساختند مقاوم‌تر از فولاد.

خلاصه

۱. بشر هزاران سال است که از دکمه استفاده می‌کند، اما دکمه در اغلب این دوران فقط جنبه تزئینی داشته است.
۲. در دوران ویکتوریایی، دکمه‌سازها شروع به ساختن دکمه‌های تخت‌تر و درج نقاشی یا کارهای هنری دیگر روی آنها کردند. امروزه کلکسیونرها بسیار خواهان این دکمه‌ها هستند.
۳. قبل از اختراع زیپ و سایر وسایل مشابه، دکمه روی انواع و اقسام البسه استفاده می‌شد و مردم از وسیله‌ای مخصوص موسوم به قلاب دکمه برای نصب دکمه روی کفش و دستکش استفاده می‌کردند.

سیل

سیل در طول تاریخ بارها و بارها به مد وارد، و از آن خارج شده است. مدل سیل در طول زمان تکامل پیدا کرد و محبوب‌ترین مدل‌ها مربوط می‌شود به قرن هفدهم، و به‌خصوص پرتله‌های اثر سر آنتونی وان دیک از دوران پادشاه چارلز اول، که ریش بزی نوک‌تیز و سیل‌های چخماقی را مد کرد. گاهی این ترکیب ریش و سیل را مدل چارلی می‌نامند، اما بیشتر از آن به مدل وان دیک معروف است.

اواخر قرن هفدهم، ریش و سیل به نوعی از سکه افتاد و می‌گویند وقتی تزار پتر کبیر، در ۱۶۹۸ از سفر خود به اروپای غربی برگشت، در مهمانی خوشامدگویی خود تیغ درآورد و شروع کرد به اصلاح کردن صورت مهمانان و حکم داد که مردها باید به تقلید از غربی‌ها صورتشان را اصلاح کنند. بعد از مدتی مقرر شد کسانی که می‌خواهند ریش و سیلشان را نگه دارند، باید مالیات بدهند.

سیل در دوران ویکتوریایی مد بود و به حدی بین مردم طرفدار داشت که وسیله‌ای جدید اختراع شد: قاشقی با روکش محافظ که مانع تماس سیل با غذا می‌شد.



با آغاز دوران رکود اقتصادی سیل بار دیگر از مد افتاد، چون مشاوران به جویندگان کار هشدار می‌دادند بدون سیل در جلسات مصاحبه شغلی حاضر شوند، به این دلیل که سیل ظاهری شلخته و بد به آنها می‌داد. با آغاز جنگ جهانی دوم، نه تنها صورت تراشیده بین سربازها مد شد، بلکه سیل مدل هیتلری از مد افتاد و با وجود عشق امریکایی‌ها به چارلی چاپلین، هرگز روی مد برنگشت.

عجیب است، اما ویلیام هاوارد تفت آخرین رئیس‌جمهوری سیل‌دار امریکا بود، هرچند چیزی نمانده بود که نامزد ریاست جمهوری، تامس دوئی وقتی در ۱۹۴۴ با فرانکلین روزولت و در ۱۹۴۸ با هری ترومن رقابت می‌کرد، تفت را از این رکورد محروم کند.

سیل مرتباً به مد وارد، و از آن خارج می‌شود، اما بسیاری از مدل‌های کلاسیک هنوز بین مردم رایج هستند، مثلاً سیل مجاری مثل تدی روزولت^{۱۱} (که مورد علاقه هنرپیشه معروف ویلفورد بریملی هم هست)، یا سیل مدل شورن که زینت‌بخش چهره‌هایی مثل خواننده فقید فردی مرکوری و هنرپیشه‌هایی مثل برت رینولدز و تام سلک است، یا سیل نعل‌اسی قهرمان کشتی‌کچ هالک هوگان (که البته نباید با سیل مدل فو مانچو اشتباه گرفته شود که تا طرفین چانه پایین می‌آید اما زیر تیغه بینی از هم جدا می‌شود).

راستی، مدل فو مانچو از روی شخصیت دکتر فو مانچو نامگذاری شده که در نیمه قرن بیستم نقش منفی رمان‌ها، فیلم‌ها و کتاب‌های کامیک بود.

از مد افتادن سیل در دوران جنگ جهانی دوم به ورزش بیس بال هم سرایت کرد. سَچل پیچ آخرین بازیکن بیس بال معروفی بود که در اواخر دهه ۴۰ سیل می گذاشت، تا اینکه رِجی جکسون در ۱۹۷۲ سر جلسه تمرین فصل بهار تیم اوکلند ایز با سیلی ظاهر شد که هم تیمی هایش آن را سیل قیطانی نامیدند.

رولی فینگرز که در آن دوره هم تیمی جکسون بود، با باقی اعضای تیم مشورت کرد و تصمیم بر آن شد که همگی سیل بگذارند به این امید که مدیر تیم، ریش و سیل را ممنوع اعلام کند و جکسون وادار شود سیلش را بتراشد، اما ترفندش نتیجه عکس داد. مالک تیم، چارلی فینلی و مدیر تیم، دیک ویلیامز به هر یک از بازیکنان ۳۰۰ دلار پاداش دادند تا در روز افتتاحیه لیگ سیل بگذارند.

می گویند رولی به حدی به سیل چخماقی روغن زده اش وابسته شده بود که وقتی در ۱۹۸۶ پُستی در تیم سینسیناتی ردز به اش پیشنهاد شد، آن را رد کرد، به این دلیل که تیم مذکور او را از سیاست ممنوعیت ریش و سیل تیم معاف نکردند.

در سال ۲۰۰۳ دو دوست اهل ملبورن استرالیا در یک بار مشغول گپ زدن درباره مد بودند و به این نتیجه رسیدند که سیل باید بار دیگر روی مد برگردد. آن دو تصمیم گرفتند یک کمپین جمع آوری اعانه راه اندازی کنند، بنابراین به سی نفر از دوستانشان ایمیل زدند و درخواست کردند هر کدام ۱۰ دلار برای نشر آگاهی درباره سرطان پروستات پول بگذارند و در ماه نوامبر سیلشان را نتراشند. به این ترتیب، بنیاد موومبر^{۱۲} متولد شد.

ظرف یک سال آینده این جنبش رشد کرد و موومبر به طور رسمی ثبت شد. از آن به بعد، هر سال در ماه نوامبر، مردان زیادی به این بنیاد کمک مالی می‌کنند و سیل می‌گذارند نه تنها برای پیشگیری از سرطان پرستات، بلکه برای سرطان بیضه و سلامت روانی مردان. در نتیجه تلاش‌های بنیاد موومبر، بیش از ۷۳۰ میلیون دلار استرالیا (حدود ۵۶۲ میلیون دلار آمریکا) کمک مالی جمع‌آوری شده است.

هدف بنیاد موومبر این است که تا سال ۲۰۳۰، مرگ زودرس مردان را تا ۲۰ درصد کاهش دهد.

آیا می‌دانستید؟

مجری تلویزیونی معروف، آلکس تریپک در سال ۲۰۰۲ سیل همیشگی‌اش را تراشید، اما هر بار کم‌دین معروف ویل فارل نقش او را در برنامه کمدی شنبه شب بازی می‌کند، هنوز هم سیل مصنوعی می‌گذارد.

خلاصه

۱. سیل به طور مرتب به مد وارد، و از آن خارج می‌شود، و در قرن هفدهم که تزار پتر کبیر تصمیم گرفت به تقلید از دنیای غرب صورت مهمانانش را اصلاح کند، حکومت روسیه روی ریش و سیل مالیات بست.

۲. در دوران رکود اقتصادی، به جویندگان کار توصیه می‌کردند صورتشان را به کل اصلاح کنند.

۳. بنیاد موومبر توسط دو دوست ایجاد شد که شی در بار، دربارهٔ مد کردن مجدد سیل و جمع‌آوری اعانه برای نشر آگاهی دربارهٔ سرطان پروستات حرف می‌زدند.

لاک ناخن

۳۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، سربازان بابلی قبل از نبرد، علاو بر بدن، ناخن‌هایشان را رنگ می‌کردند تا در دل دشمن هراس بیندازند. اما اولین کاربرد لاک ناخن برمی‌گردد به ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد در چین، که افراد مخلوطی از موم، سفیده تخم‌مرغ، ژلاتین، صمغ عربی و رنگ‌های گیاهی را برای لاک زدن ناخن‌هایشان استفاده می‌کردند. این کار برای نشان دادن طبقه اجتماعی افراد انجام می‌شد. با گذشت قرن‌ها، تزئین ناخن نشان از این داشت که فرد دارای لاک، نیازی به انجام کارهای یدی ندارد و اوضاع مالی‌اش از دیگران بهتر است.



طبقه اعیان از رنگ‌های طلایی و نقره‌ای، جنگجویان از قرمز و سیاه، و طبقه عوام از رنگ‌های روشن‌تر برای تزئین ناخن استفاده می‌کردند.

در قرن ۱۴ قبل از میلاد، طرح گذاشتن با حنا روی دست به یک رسم پرتطرفدار تبدیل شد. ملکه نفرتیتی مشهور

است به اینکه استفاده از حنا برای تزئین دست و پا را باب کرد، اما این کلتوپاترا بود که در قرن یکم قبل از میلاد، لاک زدن ناخن را مرسوم کرد. او رنگ قرمز تیره را ترجیح می‌داد، در حالی که مردم عادی مجاز به استفاده از لاک‌های روشن‌تر بودند.

مورخان در این حد می‌دانند که طی گذشت قرن‌ها، لاک ناخن چندان تغییری نکرده، اما وقتی به نقاشی‌های قرون وسطا و دوران رنسانس نگاه می‌کنید، مشکل می‌توانید روی ناخن زن‌ها لاک پیدا کنید. بر عکس در قرن پانزدهم، مردمان آرتک و اینکا قبل از نبرد ناخن‌هایشان را لاک می‌زدند و با استفاده از ترکه و رنگ‌های طبیعی روی ناخن‌هایشان تصویر عقاب می‌کشیدند.

اگرچه برخی مردمان از لاک استفاده نمی‌کردند، اما به‌خصوص مردم طبقهٔ اعیان، توجه زیادی به مراقبت از دست‌ها و ناخن‌ها نشان می‌دادند. می‌گویند متخصص مانیکورِ لوئی چهاردهم، اولین سوهان ناخن را از یک وسیلهٔ دندانپزشکی اختراع کرد.

در اواخر قرن نوزدهم، سالن‌های زیبایی در پاریس رایج شدند و برای تمیز کردن و برق انداختن ناخن‌ها از کرم، روغن و پودر استفاده می‌کردند. لغت «لاک»^{۱۳} از جلا دادن و برق انداختن ناخن‌ها در این دوران گرفته شد. در ۱۸۷۸، زنی به نام ماری کاب که به تازگی طلاق گرفته بود و به پول نیاز داشت، اولین سالن مانیکور را در منهتن امریکا راه‌اندازی کرد.

باور کنید یا نه، نیتروسلولز که در دهه ۱۸۳۰ به عنوان ماده منفجره اختراع شد، به ماده اصلی لاک ناخن تبدیل گردید. ابتدا سلولز را با اسید نیتریک مخلوط کردند تا باروت بدون دود درست کنند، اما می شد از آن برای تهیه لاک هم استفاده کرد که در مجاورت هوا سفت می شد.

شرکت کیوتیکس از نیتروسلولز برای تولید لاک ناخن استفاده کرد، اما رنگ بندی لاک تا سال ها بعد مد نظر قرار نگرفت.

با ترکیب نیتروسلولز با رنگ، ماده ای تولید شد که خودروسازها آن را برای رنگ آمیزی خودرو مناسب دیدند. اما یک متخصص آرایش و گریم فرانسوی به نام میشل منارد که برای یک شرکت خودروسازی کار می کرد این رنگ را دید و فکر کرد برای تولید لاک ناخن مناسب باشد. او ایده اش را به شرکت چارلز ریوسون ارائه داد و در دهه ۲۰ به اتفاق شروع کردند به تولید لاک. شرکت مذکور خیلی زود نامش را به رولون تغییر داد و امروزه آن را با همین نام می شناسیم.

حتی در دوران رکود اقتصادی لاک ناخن چنان قیمت معقولی داشت که زنان فکر کنند می توانند کمی شیک بگردند. به لطف جریانی که قبل از آن توسط سالن مانیکور کاب ایجاد شده بود، زن ها می توانستند در خانه با یک شیشه لاک، ناخن هایشان را زینت بدهند.

با پایان جنگ جهانی اول، مد به سمت انتخاب‌های جسورانه‌تر برای زن‌ها حرکت کرد و ظاهر محافظه‌کارانه دهه‌های پیشین را کنار گذاشت. این موضوع شامل حال لاک ناخن هم می‌شد. علاوه بر رنگ‌های روشن‌تر برای لاک، جریان دیگری موسوم به «مانیکور نیمه‌مهتاب» مد شد که در آن، زن‌ها ناخن را بلند کرده و فقط نصف آن را لاک می‌زدند و نیمه بالایی را بدون لاک و به حالت هلالی باقی می‌گذاشتند. اوایل قرن بیستم، زن‌ها ناخن‌ها را تمیز، کوتاه و نوک‌گرد نگه می‌داشتند، اما در دهه ۳۰، مدل نیمه‌مهتاب روی ناخن‌هایی با نوک تیز اجرا می‌شد. هنرپیشه‌هایی مثل دوروتی فلود و ژوان کرافورد به این مدل ناخن معروف بودند.

لاک اکریلیک در ۱۹۵۷ توسط دندانپزشکی به نام فرد اسلک جونیور اختراع شد که تصادفاً ناخن انگشت شستش را بریده بود. او از سر نیاز، ترکیبی از فویل آلومینیوم و اکریلیک مخصوص دندانپزشکی را برای چسباندن ناخنش استفاده کرد و متوجه شد که این ماده دواي درد خانم‌هایی است که نمی‌توانند ناخن‌هایشان را مطابق مد بلند کنند. او به کمک برادرش تام، اولین ناخن‌های مصنوعی اکریلیکی را تولید کرد.

می‌گویند دو مرد بودند که لاک مدل فرنچ را اختراع کردند. محض اطلاع آنهایی که نمی‌دانند، در این مدل، لاکي به رنگ صورتی یا بژ با ظاهر طبیعی روی ناخن می‌خورد و هلال نوک ناخن به رنگ سفید درمی‌آید. اولین کسی که ادعای ابداع این ایده را دارد، شرکت مکس فکتور است که در دهه ۳۰ آن را برای زنان پاریس که خواهان ظاهری تمیز بودند، ابداع کرد. آنهایی که مدل فرنچ را استفاده می‌کنند، می‌دانند که در این حالت دست‌ها بسیار تمیز به نظر می‌آیند.

اما روایت مشهورتر دربارهٔ مدل فرنچ این است که یکی از متخصصین آرایش و گریم هالیوود به نام جِف پینک در سال ۱۹۷۵ دچار مشکل شده بود چون مدام باید لاک ناخن هنرپیشه‌های زن را برای هر روز از کار فیلمبرداری عوض می‌کرد. از آنجایی که سکانس‌های فیلم به ترتیب نمایش فیلمبرداری نمی‌شوند، او باید برای هر صحنه لاک مخصوص همان صحنه را می‌زد، بنابراین ایدهٔ لاک مدل فرنچ را نه تنها برای هنرپیشه‌ها بلکه برای مدل‌های مد پاریس استفاده کرد، تا با انواع و اقسام تیپ‌ها سازگار باشد.

امروزه لاک ناخن را می‌توان در تمام رنگ‌های قابل‌تصور پیدا کرد. هر ساله رنگ‌ها و مدل‌های جدید مد می‌شوند و البته سلبریتی‌ها سرمدمدار آن هستند. یکی از محبوب‌ترین رنگ‌های لاک برند شَنِل، غوژ نوآغ^{۱۴} نام دارد که ترکیبی از قرمز تیره و سیاه است و مثل خون لخته‌شده به نظر می‌آید که اوما تورمن در فیلم «داستان عامه‌پسند»^{۱۵} روی ناخن‌هایش داشت.



آیا می دانستید؟

در طول سالیان نمونه‌های معدودی وجود داشت از افرادی که ناخن‌ها را سوراخ کرده و اشیاء زینتی و جواهر رویشان نصب می‌کردند. این مد توسط هنرپیشه آمریکایی، تیتانیا در ۱۸۹۷ آغاز شد که حلقه‌هایی دارای الماس از ناخن‌های بلندش رد می‌کرد، و اگرچه برخی فکر می‌کردند این مد فراگیر خواهد شد، طرفدار زیادی پیدا نکرد.

خلاصه

۱. رنگ کردن دست و ناخن از ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح رواج داشته است.
۲. اگرچه مراقبت از ناخن همیشه مد بود، در قرن بیستم اختراع رنگ خودرو منتهی به اختراع لاک ناخن با رنگ‌های مختلف شد.
۳. برای کسب عنوان منشأ لاک مدل فرنچ بین شرکت مکس فکتور در دهه ۳۰ و متخصص گریمی به نام جف پینک در ۱۹۷۵ رقابت است.

جیب

تا به حال فکر کرده‌اید که چرا جیب خانم‌ها از آقایان کوچک‌تر است؟ در واقع کاربرد جیب از همین جا آغاز شد. در قرن هفدهم مردها کیسه‌هایی داشتند که از داخل به جلیقه، شلوار یا پالتویشان دوخته می‌شد، اما اگر خانمی می‌خواست حین سفر دارایی‌هایش را در جایی امن نگه دارد، باید کیسه‌هایی مخصوص را با روبان زیر آن همه لایه دامن و کت تعبیه می‌کرد. برای دسترسی به آن اشیاء باید لایه‌های دامن و لباس را کنار می‌زد و بدنش را نمایان می‌کرد که البته مایهٔ رسوایی بود.



از آنجایی که در آن زمان زن‌ها اصولاً پول همراهشان نداشتند، چه چیزی داخل جیبشان نگه می‌داشتند؟ ظاهراً جیب‌هایشان با جیب‌های کوچکی که ما امروزه می‌شناسیم فرق داشت. زن‌ها معمولاً بالشتک سوزن، وسایل

خیاطی، جعبه‌های زینتی، کیک و شیرینی، و بطری نمک آمونیوم^{۱۶} با خودشان حمل می‌کردند، چون در آن دوره غش کردن بین زن‌ها پدیده‌ای رایج بود.

همچنین رایج بود که شکاف‌هایی توی دامن ایجاد می‌کردند تا به راحتی به کیسه‌های مذکور دسترسی داشته باشند، اما به لطف ماری آنتوان و با مد کردن لباس‌های تنگ‌تر، لباس‌های گشاد و دامن‌های پف‌دار از مد افتادند و کیسه‌ها را هم با خود بردند. اینجا بود که کیسه‌های بیرونی مد شدند، چون اشتیاق برایشان از بین نرفته بود.

با زیاد شدن لباس‌های جیب‌دار، می‌توانید تصور کنید که تعداد جیب‌برها هم رشد کرد. اگرچه جیب‌برها با وجود مزاحمتشان، به خاطر شخصیت آرتفول داجر در رمان الیور توئیست کمی از نظر عموم جذابیت دارند (چون جیب‌برها در آن دوران در صورت دستگیر شدن یک‌راست پای چوبه دار می‌رفتند) امروزه این حرفه به اسباب سرگرمی تبدیل شده است. نمونه‌اش جیب‌بر نمایشی، آپولو رابینز، که در سال ۲۰۰۱ توانست غیر از تفنگ، همه چیز مأمورین مخفی رئیس‌جمهوری اسبق امریکا، جیمی کارتر را بدزد (از جمله برنامه سفر ناوگان نقل و انتقال ریاست جمهوری و کلید اتوموبیل مخصوص ناوگان).

هری هودینی هم در کتابی با عنوان «روش درست انجام دادن کار غلط» در سال ۱۹۰۶ به روش‌هایی پرداخت که جیب‌برها از آن طریق جرایم‌شان را مرتکب می‌شدند:

«یکی از ترفندهای رایج جیب‌برها این است که فرد جیب‌بر شال یا پالتویی روی دست چپش می‌اندازد و داخل اتوبوس یا سایر وسایل نقلیه در سمت راست سوژه می‌نشیند. گاهی از یک چاقو یا شیئی تیز برای شکافتن کناره لباس یا شلوار قربانی استفاده می‌کنند تا بدون دست کردن داخل جیب، کیف پول را بردارند. برخی دیگر از اهالی این حرفه پالتوهای نازک که جیب‌های بزرگش را برداشته‌اند به تن می‌کنند. آنها کنار فرد ترجیحاً خانمی که در حال پرداختن کرایه‌اش است و کیف پرپولش را نمایان کرده می‌ایستند. جیب‌بر کتش را روی دست قربانی انداخته و دستش را داخل جیبش کرده و از زیر پالتوی خودش کیف را برمی‌دارد.»

حالا اگر شما فکر می‌کنید نگرانی‌ای بابت این ندارید که کسی شلوارتان را بشکافد، بد نیست بدانید روش‌های نوین جیب‌بری بیشتر روی پرت کردن حواس قربانی تکیه دارند. مثلاً یک همدست حواس قربانی را پرت می‌کند و جیب‌بر در همان لحظه بهانه‌ای برای نزدیک شدن به او پیدا می‌کند.

در این حالت همدست جلو سوژه، و جیب‌بر عقب سوژه راه می‌رود. وقتی همدست یک‌باره می‌ایستد، سوژه ناگزیر به او، و جیب‌بر به سوژه برخورد می‌کند و همین بهانه کافی برای نزدیک شدن به او می‌دهد و با تردستی کیف پول، کوله‌پشتی یا محتویات جیبش را خالی می‌کند.

خوشبختانه جیب‌بری ظرف نیم قرن گذشته حداقل در امریکا رو به افول گذاشته است. تحصیل اجباری باعث شده کودکان خیابانی و دزدهای بالقوه از خیابان‌ها جمع‌آوری شوند، اما شهرهای شلوغ توریستی هنوز رایج‌ترین محل‌ها

یکی از مدهای جدید برای جیب، دوختن درز جیب‌هاست. شاید میم‌های اینترنتی‌ای را دیده باشید که این موضوع را مسخره می‌کنند، اما به عنوان یک زن به شما می‌گویم که ما خانم‌ها با دیدن لباس‌های جیب‌دار واقعاً ذوق می‌کنیم. اگر باور ندارید از کسانی بپرسید که به خاطر لباس عروسم به من تبریک گفتند. اولین چیزی که در جوابشان می‌گفتم این بود: «ممنون! راستی، جیب هم داره!»

اگر شما مرد هستید، احتمالاً نمی‌دانید زن‌ها چقدر برای جیب فضا کم دارند. گاهی وقت‌ها شلواری می‌خریم و تازه می‌فهمیم جیب‌هایش الکی هستند یا دوخته شده‌اند. مجدداً این هم مدلی بود که در دوره ماری آنتوان مد شد. از آنجایی که جیب‌ها معمولاً دور کمر و باسن دوخته می‌شوند، صنعت پوشاک (و البته خانم‌هایی که دوست دارند تقلید مدل‌های این صنعت را بکنند) ترجیح می‌دهند حجمی به ناحیه دور کمر و باسن اضافه نکنند.

با این حال، به خاطر پیشرفت فناوری و بزرگ‌تر شدن موبایل‌ها، تقاضا برای جیب افزایش پیدا کرده است. و به عنوان یک درخواست شخصی، آیا توقع زیادی است اگر بخواهیم شلوارهای شش جیب دوباره مد شوند؟

خلاصه که تولیدکنندگان کیف‌های دستی از اینکه صنعت پوشاک وقت نمی‌گذارد تا به لباس‌های خانم‌ها جیب اضافه کند، بهره زیادی می‌برند. یک بار حین حرف زدن درباره لباس همکارم در این باره شوخی کردیم و تصمیم

گرفتیم در برابر صنعت تولید کیف‌های دستی یا به قول امروزی‌ها «پرادای بزرگ» تظاهرات کنیم.

آیا می‌دانستید؟

سرگرد ویلیام پی. یاربرو نقش مهمی در عملیات‌های هوایی در جنگ جهانی دوم ایفا کرد. او که از لباس چتربازها ناراضی بود، نه تنها به ارتش در طراحی لباس بهتری برای چتربازها کمک کرد، بلکه جیب‌های دم‌زانویی را برای یونیفورم‌های ارتش پیشنهاد داد تا سربازها اقلام بیشتری را در آن جا بدهند.

خلاصه

۱. اگرچه در قرن هفدهم استفاده از کیسه‌های دوخته‌شده به لباس به عنوان جیب برای مردها رایج بود، کیسه زن‌ها یک بخش جداگانه بود که زیر لایه‌های دامنشان بسته می‌شد.

۲. با راه‌اندازی سیستم تحصیل اجباری در آمریکا، آمار جیب‌بری به طرز چشمگیری کاهش یافته است.

۳. جیب‌های زن‌ها معمولاً کوچک یا الکی هستند، چون صنعت پوشاک ترجیح می‌دهد حجم ناحیه دور کمر و باسن را افزایش ندهد.

خالکوبی

اوتزی، مرد یخی، قدیمی‌ترین انسان مومیایی شده کشف شده است که قدمتش به ۵۳۰۰ سال قبل می‌رسد. او نه تنها لاله گوشش سوراخ بود، بلکه دست کم ۵۷ خالکوبی داشت.

خالکوبی‌های او شامل نقاط و صلیب‌هایی هستند که از قوزک تا گردنش را پوشانده‌اند. تصور ما این است که این خالکوبی‌ها با مقاصد پزشکی انجام شده‌اند، نه زینتی، چون روی نقاطی هستند که احتمالاً در طول عمرش تحت تنش قرار گرفته بودند.



چند هزار سال بعد، رسم خالکوبی توسط مصریان، و به‌خصوص زنان ادامه پیدا کرد. زن‌های مومیایی شده‌ای کشف شدند که روی ران، سینه و شکمشان خالکوبی داشتند و تصور ما این است که خالکوبی‌ها به قصد محافظت از زنان در دوران بارداری و وضع حمل زده شده‌اند.

خالکوبی قرن‌هاست که در تمام دنیا طرفدار دارد و شواهدی در یونان، ایتالیا، چین، ژاپن و همچنین جزایر پلی‌نزی^{۱۷} یافت شده که خاستگاه لغت «تتو» هم همان‌جاست.

لغت تتو از کلمه تاهیتیایی tatau به معنای زدن و کوبیدن گرفته شده است. این رسم بعد از سفر اکتشافی کاپیتان جیمز کوک در ۱۷۶۹ به اروپا آورده شد. وقتی مبلغان مذهبی به جزایر پلی‌نزی رفته و مردمان آنجا را مسیحی کردند، کوشیدند رسم خالکوبی را براندازی کنند. به عقیده‌شان این کار به بدن آسیب می‌زد و بدن معبد روح بود، اما در ممنوع کردنش موفقیتی کسب نکردند. خالکوبی حتی از قبل هم رایج‌تر شد، و به‌ویژه بین افراد شاغل در مشاغل خطرناک مثل کارگران معدن و سربازان به عنوان طلسم شانس رواج یافت.

مشکل بتوان گفت دریانوردها خرافاتی‌تر هستند یا هنرپیشه‌ها، اما سوای جابجا کردن یک چاقوی قلایی مخصوص فیلمبرداری با یک چاقوی واقعی، هنرپیشگی به اندازه دریانوردی خطر مرگ و میر ندارد. ماه‌ها و سال‌ها روی دریا زندگی کردن واقعاً شکیبایی و ایمان افراد را محک می‌زند. تعجبی ندارد که دریانوردها و همچنین پرسنل نیروی دریایی به دنبال طلسم شانس‌ی مثل خالکوبی یک دختر اهل هاوایی یا اژدهایی از سرزمین چین باشند که به‌شان یادآوری کند چقدر طولانی سفر کرده‌اند. خالکوبی پرستو مخصوص دریانوردهایی بود که بیش از ۵۰۰۰ مایل دریایی سفر کرده بودند و خالکوبی لنگر نماد این بود که دریانورد مذکور اقیانوس اطلس را پشت سر گذاشته است.

خالکوبی‌های طلسم شانس، شامل تصویر خروس و خوک روی پای دریانوردها بود. خوک و خروس در جریان

جنگ جهانی دوم داخل جعبه و از طریق دریا به کشورهای دیگر صادر می‌شدند؛ در صورت غرق شدن کشتی، این جعبه‌ها روی آب شناور مانده و حیوانات داخلشان زنده می‌ماندند. دریانوردها به این امید تصویر خوک و خروس را روی پاهایشان خالکوبی می‌کردند که از سانحه غرق شدن کشتی جان سالم به در ببرند.

احتمالاً تصویر خالکوبی ستاره پنج‌پر دریانوردی را هم دیده باشید، چون آنها هم بسیار رایج هستند. خالکوبی ستاره پنج‌پر و گل رز و قطب‌نما برای دریانوردها نماد یافتن راه برگشت به خانه بود. دفعه بعدی که گذرتان به فروشگاه می‌یسی افتاد، می‌توانید به دوستانتان بگویید ستاره سرخ لوگوی این فروشگاه نمادی از خالکوبی بنیان‌گذار این برند است که در جوانی حین کار روی کشتی‌های صید نهنگ دریافت کرده بود.

مشهورترین فرد به خاطر خالکوبی‌های نمادین، به‌ویژه خالکوبی‌های مرتبط با دریا، نورمن کالینز معروف به ملوان جری است. او تحت تأثیر هنر و تکنیک‌های شرقی در هاوایی شهرتی به هم زد، رنگ‌های خاص خودش را تولید کرد و نسل‌های بعدی تتوکارها از جمله اد هاردی را تحت تأثیر قرار داد. او همچنین استفاده از سوزن‌های یکبارمصرف و استریل کردن وسایل با استفاده از اتوکلاو را رواج داد.

قبل از دستگاه‌های تتوکاری امروزی، بومیان آمریکا و مردمان جزایر پلی‌نزی و هاوایی از استخوان و سنگ تیزشده برای کندن طرح روی پوست استفاده می‌کردند و بعد زخم‌ها را با دوده حاصل از سوزاندن پوست جوز شمع‌ی یا رنگ طبیعی پر می‌کردند.

خالکوبی‌های پیچیده و بزرگ خاص مردمان ساموآ با استفاده از ابزاری از جنس چوب بامبو و شانه‌ای زده می‌شد که آن را داخل رنگ زده و وارد پوست می‌کردند. در قرن نوزدهم نیز روشی مشابه توسط کولی‌ها و مصریان استفاده می‌شد که در آن تعدادی سوزن را به هم می‌بستند، پوست را سوراخ می‌کردند و بعد زخم را با دوده چوب و روغن مخلوط با شیر انسان پر می‌کردند.

تامس ادیسون خودکار برقی را در ۱۸۷۶ اختراع کرد. وسیله مذکور از یک موتور کوچک بهره می‌گرفت که حین نوشتن فرد، سوزنی را مطابق با حرکات خودکار توی دستش روی کاغذ حرکت داده و یک نسخه کپی تولید می‌کرد.

متأسفانه اختراع مذکور با اقبال مواجه نشد، اما وقتی تتوکار معروف ساموئل اف. اورایلی خودکار برقی را دید، متوجه شد که این روشی سریع‌تر برای خالکوبی زدن روی پوست است، چون یک تتوکار معمولی می‌توانست پوست را دو تا سه مرتبه در ثانیه سوراخ کند، در حالی که این دستگاه می‌توانست تا ۵۰ بار در ثانیه پوست را سوراخ کند. طی ۱۲۰ سالی که دستگاه‌های خالکوبی استفاده می‌شوند، تفاوت اندکی بین ایده اولیه اورایلی و آنچه تتوکارهای امروزی استفاده می‌کنند وجود دارد.

آیا می‌دانستید؟

هنریشه معروف، شان پن، تتوکار است و یکی از مشتریان کم‌دین معروف، دیوید اسپید است که شان پن تصویر شخصیت کالوین (از کامیک استریپ کالوین و هابز) را برایش خالکوبی کرد.

خلاصه

۱. خالکوبی در ابتدا در علم طبابت روی مفاصل تحت تنش و همچنین به منظور باروری روی زن‌ها انجام می‌گرفت.
۲. خالکوبی‌های دریایی همچنان رایج هستند و هر یک نمایانگر مقدار سفر و تجربیات دریانورد مذکورند.
۳. وقتی اختراع خودکار برقی تامس ادیسون با اقبال مواجه نشد، ساموئل اف. اورایلی قابلیت بالقوه برای ساخت دستگاه خالکوبی را در آن دید.

تی شرت

شاید لباس‌های زیر سرتاسری توی کارتون‌ها را به یاد داشته باشید. لباس مذکور همیشه به رنگ قرمز و از فلانل سرتاسری بود و احتمالاً روی باسنش دکمه می‌خورد. این لباس، نسخهٔ زمستانی لباس‌های خواب سرتاسری امروزی بود.



اواخر قرن نوزدهم، کارگرها با گرم شدن هوا لباس زیر سرتاسریشان را از کمر شکافته و فقط نیمهٔ بالایی را می‌پوشیدند. این آغاز اختراع تی شرت بود.

با ورود به قرن بیستم، تولیدکنندگان پوشاک راهی پیدا کردند تا حفره‌ای برای سر در لباس تعبیه کنند تا به دکمه نیاز نداشته باشد و سر فرد را از خود عبور دهد. کلید این ابداع این بود که یقه جوری باشد که بعد از کش آمدن به

اندازه سابق برگردد.

در ۱۹۰۵، نیروی دریایی امریکا یک زیرپوش سفید کتان ساده برای یونیفورمش تولید کرد و سربازانی که در موتورخانه کشتی کار می‌کردند، می‌توانستند آن را به منظور راحتی بیشتر تن کنند. با آغاز جنگ جهانی اول، زیرپوش به بخشی از لباس رسمی ارتش امریکا تبدیل شده بود. حوالی همان دوران، لغت تی‌شرت در یکی از آثار اف. اسکات فیتزجرالد با عنوان «این‌سوی بهشت» ظاهر شد.

شایعه شد که تی‌شرت بعد از صحنه‌ای از فیلم «همه‌چیز از یک شب آغاز شد» محصول ۱۹۳۴ که در آن آقای کلارک گیبل دکمه‌های پیراهنش را باز، و به جای سینه‌اش یک تی‌شرت را نمایان کرد، از محبوبیت افتاد، اما شواهدی در تأیید این موضوع وجود ندارد. در واقع فیلم دیگری از همان دهه بود که اولین مورد از تی‌شرت طرح‌دار را به نمایش گذاشت. در آن فیلم، سه مرد را حین چپاندن کاه داخل مترسک و تی‌شرت سبز با نوشته «آز» به تن می‌بینیم. البته که فیلم مذکور «جادوگر شهر آز» است.

بچه‌معروف‌های دبیرستان تی‌شرت را به میان نسل جوان آوردند، چون آن را به تن می‌کردند تا پدهای مخصوص لباس راگی بدنشان را زخم نکند. اما شخصیت استنلی کوالسکی با بازی مارلون براندو در فیلم «اتوبوسی به نام هوس» محصول ۱۹۵۱ بود که تی‌شرت را به عنوان بخشی از تیپ نشان داد. کمی بعد از آن، تی‌شرت به بوم سفیدی تبدیل شد تا شرکت‌ها لوگوی خودشان را رویش به نمایش بگذارند.

تنها کسب و کارها نیستند که دلشان می‌خواهد لوگویشان را روی تی‌شرت‌ها بزنند. در طول سالیان انواع و اقسام جریانات مرتبط با تی‌شرت راه افتاده‌اند. به طور مثال، تی‌شرت چه گوارا.

چهرهٔ شخصیت انقلابی مارکسیست، چه گوارا به دلیل ارتباطش با سرنگون کردن حکومت استبدادی در کوبا به یکی از طرح‌های محبوب برای تی‌شرت تبدیل شد. اما چه گوارا همچنین بخشی از جنبشی بود که به جای حکومت قبلی، حکومت کمونیستی فیدل کاسترو را روی کار آورد. کسانی که تی‌شرت چه گوارا را به عنوان نماد انقلابی می‌پوشند، شاید ندانند که خود چه گوارا جوانان انقلابی را در خیابان‌ها دستگیر کرده و به اردوگاه‌های کار اجباری می‌فرستاد.

مانند تمام جریاناتی که راهشان را در روح زمانه باز می‌کنند، پوشیدن تی‌شرت چه گوارا هم بالاخره از مد افتاد، به‌خصوص وقتی فروشگاه زنجیره‌ای اوربن آتفیترز^{۱۸} در سال ۲۰۱۲ نامه‌ای دریافت کرد که آنها را به تبلیغ برای چهره‌ای که نماد دیدگاه‌های غیردموکراتیک و سرکوب میلیون‌ها نفر تحت حکومت کمونیست در کوبا و سرتاسر دنیا بوده محکوم می‌کرد، کالاهای دارای چهرهٔ چه گوارا را از فروشگاه‌هایشان برداشتند.

طرح دیگر وقتی مد شد که طراح معروف، کاترین هَمِنِت، تی‌شرت سفیدی طراحی کرد با نوشتهٔ مشکي با حروف بزرگ که می‌گفت «زندگی رو انتخاب کن» و در ویدئوی «قبل از رفتن بیدارم کن» از گروه موسیقی وَم^{۱۹} نمایش داده شد. هَمِنِت اعلام کرد خودش دلش می‌خواسته طرحش کپی شود و نوشته‌های روی تی‌شرت با حروف درشت

مد شدند، درست مثل نوشته «اینطوری به دنیا اومدم» روی تی‌شرت در اپیزودی از سریال گلی^{۲۰} که برای مدت کوتاهی مد شد و شخصیت‌های سریال برای تأکید روی ویژگی‌های خاص خودشان آن را می‌پوشیدند.

خاطر من هست وقتی به مدرسه راهنمایی می‌رفتم، به والدینم التماس می‌کردم یک تی‌شرت ۴۰ دلاری مارک کالوین کلین با حرف C کوچک و K بزرگ برایم بخرند، چون همه از آن مدل می‌پوشیدند. وقتی پول کادوی تولدم را پس‌انداز کردم، رفتم و یکی از آن تی‌شرت‌ها خریدم، اما بچه‌های مدرسه گفتند من آدم متظاهری هستم که این تی‌شرت را خریده‌ام، چون حتی شلوار جینم مارک کالوین کلین نبود.

اگر فکر می‌کنید ۴۰ دلار برای تی‌شرت زیاد است که البته زیاد است. این قضیه در برابر موج استهزای عمومی‌ای که بعد از ائتلاف خواننده رپ، کانیه وست با برند فرانسوی ای‌پی‌سی برای تولید تی‌شرت سفید ساده‌ای موسوم به تی‌شرت هیپ‌هاپ به قیمت ۱۲۰ دلار راه افتاد، هیچ است. اگر این به نظرتان خیلی زیاد است، سال بعدش کانیه وست تی‌شرتی موسوم به «تی‌شرت ساده» را رونمایی کرد، آن هم به قیمت «فقط» ۹۰ دلار!

وقتی یک رویداد مهم ورزشی مثل فینال سوپر بول یا جام جهانی اتفاق می‌افتد، احتمالاً دیده‌اید که تیم برنده پیرویشان را جشن می‌گیرند و بلافاصله کلاه و تی‌شرت قهرمانی با لوگوی تیمشان به مردم هدیه می‌دهند. روز بعد، پوشاک پیروزی در فروشگاه‌های اصلی و بزرگ برای خرید توسط هواداران موجود هستند. جالب است که لباس‌ها به این سرعت در دسترس قرار می‌گیرند، نه؟ اما چه اتفاقی برای لباس‌های تولیدشده برای تیم بازنده می‌افتد؟

قبلاً کالاهای تولیدشده با لوگوی تیم بازنده را می‌سوزانند، چون هیچ کس دلش نمی‌خواست تی‌شرتی با نوشته غلط «آتلانتا فالکونز، قهرمان سوپربول ۲۰۱۷» را به تن کند، مگر اینکه واقعاً و واقعاً از تیم «پتریتس» متنفر باشد یا فقط نیمه اول بازی را به رسمیت بشناسد، اما امروزه به لطف گروهی موسوم به «رؤیای جهانی» مردم در جاهای دیگر دنیا، لباس‌ها و کلاه‌های تیم بازنده را به تن می‌کنند، چون گروه مذکور لباس‌های تیم بازنده را جمع‌آوری کرده و در کشورهای جهان سوم توزیع می‌کند تا مردم محروم به تن کنند.

وقتی تیم کالتز فینال سوپربول را در ۲۰۱۰ باخت، لباس‌های پیروزی تیم مذکور به هائیتی زلزله‌زده فرستاده شدند.

تنها حدود ۱۰ درصد لباس‌های خیراتی توسط مردم امریکا داخل خود و شرکت‌های دسته‌دوم‌فروشی مثل گودویل و سپاه رستگاری امریکا مصرف می‌شوند. بخش زیادی از لباس‌ها فشرده شده و به قیمت پایین به کشورهای محروم ارسال می‌شوند و در آنجا در بساط دستفروش‌ها به فروش می‌رسند. تی‌شرت‌های تبلیغاتی رایگانی که احتمالاً به دست افراد می‌رسد هم جزو همین‌ها هستند.

اگرچه قیمت پایین لباس‌های دست‌دوم امریکایی به نفع دستفروش‌هاست، باعث می‌شود تولیدکنندگان داخل کشورهای جهان سوم از کار بیکار شوند. اگر شما یک امریکایی هیکل‌گنده باشید و لباس‌هایتان را خیرات کنید، در آن کشورها که چاقی معضل ملی نیست، به درد کسی نمی‌خورند. چنین لباس‌هایی یا پذیرفته نمی‌شوند یا به دست خیاط داده می‌شوند تا بعد از اصلاح سایز دوباره به فروش برسند.

تی‌شرت‌هایی با نوشته‌های کنایه‌آمیز مخصوص نوگراها، یا شامل نام گروه‌های موسیقی‌ای است که تا به حال اسمشان به گوشتان نخورده یا شعارهای پرطمطراق و طرح رویدادهایی است که احتمالاً افراد نوگرا هرگز درشان شرکت نکرده‌اند. اما عکاس اهل هائیتی، پائولو وودز، تعدادی عکس انداخت که مردم هائیتی را با تی‌شرت‌های عجیب و غریب نشان می‌داد که خیلی‌هایشان در بیگارخانه‌های هائیتی تولید شده، برای فروش به امریکا ارسال شده، و بعد به عنوان لباس خیراتی مجدداً به هائیتی برگردانده شده بودند تا در خیابان‌ها به فروش بروند.

عکس‌های مذکور شامل تصویر پسر کوچکی بود که تی‌شرتی با نوشته «این تی‌شرت شانس منه!» به تن داشت که پر بود از سوراخ و لکه، و یک دختر کوچک با موهای تیره و تی‌شرتی با نوشته «من رو بیوس، من بلوندم!»

اما افرادی هم هستند مثل همسر من، که تمام تی‌شرت‌هایی را که می‌خرند تا قیامت نگه می‌دارند، تا اینکه تی‌شرت‌های مذکور روزی هنگام شستشو به دست من ناپدید می‌شوند!

آیا می‌دانستید؟

لغت تی‌شرت از شباهت لباس به حرف T گرفته شده و در سال ۱۹۲۰ به لغت‌نامه وبستر وارد شد.

خلاصه

۱. کارگرها در اواخر قرن نوزدهم در روزهای گرم، لباس‌های سرتاسریشان را از کمر شکافته و فقط بخش بالایی را می‌پوشیدند، و همان‌ها اولین تی‌شرت‌های تاریخ بودند.

۲. تی‌شرت به بخشی از لباس نیروی دریایی و ارتش آمریکا تبدیل شد و وقتی بازیکنان راگی تیم‌های دبیرستانی آن را به تن می‌کردند تا پد لباس راگی بدنشان را زخم نکند، بین نوجوانان و کودکان محبوبیت پیدا کرد.

۳. در فینال مسابقات سوپر بول، کالاهای تبلیغاتی برای هر دو تیم تولید می‌شوند، اما البسه و کالاهای تیم بازنده به کشورهای محروم یا مصیبت‌زده ارسال، و خیرات می‌شوند.

بخش سوم: خوراکی



آدامس بادکنکی

شاید آن دسته از شما که در محیط کار حواسشان پرت می‌شود، با این داستان ارتباط برقرار کنید. والتر دیمر زمانی وارد کسب و کار آدامس بادکنکی شد که در شرکت تولیدی آدامس فلیر در فیلادلفیا مشغول به کار بود. بنیانگذار شرکت فلیر، فرانک فلیر، از اوایل قرن بیستم در تلاش بود تا آدامس بادکنکی تولید کند، اما در فروشش به مشکل برخورده بود، چون آدامس‌هایش زیادی چسبناک بودند. البته اگر بتوانید آدامسی را تصور کنید که از آدامس‌های امروزی چسبناک‌تر باشد.

اما وقتی دیمر به عنوان حسابدار برای فلیر کار می‌کرد، در وقت آزادش شروع کرد به کار کردن روی فرمول جدیدی برای تولید آدامس. او در ۲۳ سالگی به فرمولی دست پیدا کرد که کمتر از آدامس‌های قبلی چسبناک بود، بیشتر کش می‌آمد و جان می‌داد برای بادکنک درست کردن.





او یک نمونه دوکیلویی به یکی از سوپرمارکت‌های محلی برد تا مردم آن را امتحان کنند و همان روز تماش به فروش رفت. فلیر شروع کرد به بازاریابی برای محصول دیمر، و دیمر مسئول آموزش باد کردن آدامس به فروشندگان شد تا از این طریق فروش را بالا ببرند. اگر برایتان سؤال است که چرا آدامس بادکنکی به رنگ صورتی است، باید بگویم رنگ صورتی تنها رنگ موجود در کارخانه بود و همان هم به رنگ سازمانی آدامس بادکنکی تبدیل شد.

آدامس بادکنکی، که مدیر شرکت فلیر، گیلبرت ماستین آن را دابل بابل^{۲۱} نامید، اولین آدامس بادکنکی‌ای بود که به طور رسمی فروش رفت و برای سال‌ها تنها آدامس موجود در بازار بود، تا اینکه شرکتی دیگر وارد صحنه آدامس بادکنکی شد. اما احتمالاً بیشتر از آدامس‌های این شرکت، با کارت‌های بیس‌بالی که همراه آدامس‌ها فروخته می‌شد آشنایی داشته باشید. شرکت مذکور «تاپس» بود و آدامس تولیدی‌اش بازوکا نام داشت.

بازوکا وقتی پا به عرصه وجود گذاشت که چهار برادر شرکت تاپس را در ۱۹۳۸ در بروکلین پایه‌گذاری کردند. آنها شروع به تولید آدامس بازوکا کردند (نام محصول از روی یک ساز بادی برداشته شد نه سلاح گرم) و داستان‌های

کامیک استریپ روی بسته‌بندی‌اش چاپ شد. شخصیت کامیک استریپ، جو بازوکا، بین شخصیت‌های خلق‌شده در زمینه بازاریابی معروف‌ترین است. او یک بچه بود با چشم‌بند که می‌گفتند آن را نه به دلایل پزشکی، بلکه برای جالب‌تر شدن شخصیت روی چشم دارد. کامیک‌ها شامل جوک‌های بی‌مزه، معما و اشعار و جملات دارای جناس بودند. اصولاً امروزه همان بسته‌بندی مجالی عالی برای جوک‌هایی درباره پدرهاست.

مثلاً:

سؤال: بابانوئل وقتی توی باغچه خونه‌ش کار می‌کنه چی می‌گه؟

جواب: هو هو هو! ^{۲۲}

سؤال: مرد کوچیکی که زیر پل زندگی می‌کنه چی می‌خوره؟

جواب: کلوچه ترول هاوس! ^{۲۳}

سؤال: چرا دماغت ۳۰ سانت نیست؟

جواب: چون در اون صورت دیگه دماغ نبود، پا بود!

در ۱۹۵۲، شرکت تاپس، کامیک استریپ‌ها را با هدیه‌ای دیگر برای مشتریان جایگزین کرد: کارت‌هایی با تصویر بازیکنان معروف بیس‌بال و آمار پیروزی‌هایشان. وقتی شرکت تاپس محبوبیت این کارت‌ها را دید و متوجه شد کودکان آنها را با هم تاخت می‌زنند، تمام تمرکزشان را گذاشتند روی کارت بیس‌بال و به مرور زمان کار را به ورزش‌های دیگر گسترش دادند.

آدامس بازوکا سوا از کارت‌های بیس‌بال، صاحب هویتی خاص خودش شد، اما آدامس معمولاً بدون روکش داخل بسته قرار می‌گرفت و همین باعث می‌شد ردش روی کارت بیس‌بال باقی بماند. اگر قدیم‌ها از آن آدامس‌ها خریده باشید، که البته این روزها دیگر از آدامس خبری نیست و فقط شامل کارت بیس‌بال است، احتمالاً یادتان هست که شکل و مزه آدامس چنگی به دل نمی‌زد.

جو بازوکا مجدداً با دوستان جورواجورش برگشت و طی دهه‌های آتی به طور مرتب نوسازی شد، اما در سال ۲۰۱۲، با تغییر برند بازوکا، کامیک استریپ‌های جو بازوکا هم پایان گرفت. اسانس تمشک آبی هم به آدامس‌های بازوکا اضافه شد و رنگ‌های قرمز، سفید و آبی از بسته‌بندی حذف شدند. حالا کاغذ بسته‌بندی حاوی بازی با کلمات، معماها و کدهایی بود که افراد می‌توانستند در وبسایت شرکت ازشان استفاده کنند.

در دهه ۲۰۰۰ شخصیت جو بازوکا از یکی از معروف‌ترین شخصیت‌های تبلیغاتی به چیزی تبدیل شده بود که تنها ۷ درصد از بچه‌ها می‌شناختندش. اگر هنوز به دیدن این شخصیت امیدوار هستید، بد نیست بدانید که وقتی

مدیرعامل سابق شرکت دیزنی، مایکل آیزنر در سال ۲۰۰۷ حق انحصاری این شخصیت را خریداری کرد، شایعاتی در هالیوود پیچید که قرار است فیلمی از این شخصیت ساخته شود، اما از قرار معلوم همچنان باید برای دیدنش صبر کنیم.

به خاطر پدیده‌ای موسوم به جنگ علیه قند، و به‌خصوص از آنجایی که مطالعات نشان دادند رابطه مستقیم بین جویدن آدامس و پوسیدگی دندان وجود دارد، تعجبی ندارد که فروش آدامس ظرف چند دهه اخیر کاهش یافته است. اما همچنین ثابت شده است که جویدن آدامس در افزایش نمرات آزمون‌ها و آمادگی ذهنی قبل از برگزاری آزمون تأثیر دارد.

مطالعاتی در دانشگاه سنت لارنس، دانشجویانی را مورد آزمایش قرار داد که قبل و در جریان آزمون آدامس می‌جویدند و همچنین دانشجویانی که آدامس نمی‌جویدند، و در نهایت کاشف به عمل آمد کسانی که قبل از آزمون آدامس می‌جویدند، می‌توانستند اطلاعات را سریع‌تر به خاطر بیاورند. محققان بر این باورند که جویدن آدامس با فرستادن خون بیشتر به مغز، آن را به اصطلاح گرم می‌کند.

در مطالعاتی دیگر روی شرکت‌کنندگانی که باید الگوی اعداد را در آزمونی تشخیص می‌دادند، کاشف به عمل آمد که جویدن آدامس، سرعت و دقت واکنش را بالا می‌برد. می‌توان آدامس جویدن را فعالیتی برای افزایش تمرکز مغز در نظر آورد.

اما اگر شما عشق آدامس هستید و تصمیم دارید به سنگاپور بروید، بهتر است ابزار فسق و فجور دیگری برای خودتان پیدا کنید. جویدن آدامس در این کشور بیش از ۲۰ سال است که ممنوع اعلام شده، مگر آنکه برای مصرفش نسخه داشته باشید.

یک چیز دیگر: بیاپید پرونده این ادعا را ببندیم که می‌گفت اگر آدامس را قورت بدهید مدت هفت سال داخل معده‌تان باقی می‌ماند. این موضوع احتمالاً از آنجا نشأت گرفته که برخی می‌خواستند آدامس را جزو مواد غیرقابل هضم معرفی کنند. این بدان معنا نیست که آدامس وارد سیستم بدن‌تان نمی‌شود، بلکه بدین معناست که بدن شما نمی‌تواند آن را مثل باقی مواد خوراکی تجزیه کند و تقریباً به همان شکلی که به بدن‌تان وارد شده، از آن خارج می‌شود.

آیا می‌دانستید؟

آدامس بادکنکی در دهه ۴۰ جزو جیره سربازها قرار داشت.

خلاصه

۱. حسابدار شرکت فلیر از وقت آزادش برای کشف فرمولی جهت تولید آدامس بادکنکی استفاده کرد.

۲. شرکت تاپس قبل از فروش کارت‌های بیس بال، آدامس بادکنکی می‌فروخت.

۳. جویدن آدامس به تمرکز مغز قبل از آزمون‌ها کمک می‌کند.

کلوچه با تکه‌های شکلات

اگر تا به حال به فهرست آنلاین چیزهایی که تصادفاً اختراع شده‌اند نگاهی انداخته باشید، بدون شک کلوچه با تکه‌های شکلات را در رأس آن فهرست پیدا کرده‌اید.

احتمالاً این داستان را شنیده‌اید که مالک مسافرخانهٔ تول هاوس در حال تهیهٔ کلوچهٔ آجیلی معروفش بود که آجیل تمام کرد. یا اینکه می‌خواست کلوچهٔ شکلاتی درست کند، اما شکلات مایع تمام کرده بود و در عوض از تکه‌های شکلات تخته‌ای نستله استفاده کرد که مثل شکلات مایع با خمیر کلوچه مخلوط نشد. حتی شاید شنیده باشید که تکه‌های شکلات تصادفاً داخل ظرف خمیر کلوچه افتاد و باقی داستان هم که مشخص است.



این داستان‌ها جالب هستند و همهٔ ما از وقایع تصادفی خوشمان می‌آید. تعجبی هم ندارد که این وقایع در تله‌های

کلیک آنلاین به چشم می‌خورند. (حتی گاهی عبارت «محال است باور کنید!» در سرتیتر موضوع به شما اطمینان می‌دهد که باید روی آن کلیک کنید).

اما قضیه از این قرار نبود.

وقتی بیشتر دربارهٔ روث ویک‌فیلد تحقیق می‌کنید، متوجه می‌شوید او از آن دست زن‌هایی نبوده که بنا به ضرورت ماده‌ای را جای مادهٔ دیگر استفاده کند یا تصادفاً چیزی را داخل ظرف آشپزی بریزد، بعد شانه بالا بیندازد و بگوید «ای بابا، گمونم باید همین جوری بپزمش.»

ویک‌فیلد در دههٔ ۲۰ در رشتهٔ هنر خانه‌داری تحصیل کرد و به عنوان متخصص رژیم غذایی و غذا شروع به کار نمود. دربارهٔ افسانهٔ جایگزین کردن شکلات نستله با شکلات مایع، باید بگوییم کسی که در این زمینه مطالعه داشته، احتمالاً می‌دانسته که شکلات تخته‌ای حین پختن مثل شکلات مایع عمل نخواهد کرد.

وقتی روث و همسرش کنت در دههٔ ۳۰ مسافرخانهٔ تول هاوس با قدمت ۲۰۰ سال را در شهر ویتمن ماساچوست خریداری کردند، رسم سرو کردن خوراکی‌های دوران مستعمراتی را در مسافرخانه ادامه دادند. البته مسافرخانه تنها به خاطر غذاهایش معروف نشد. روث ویک‌فیلد به این معروف بود که کارکنانش را جوری آموزش دهد که بسیار زیاد روی روش پذیرایی از مشتریان حساس و دقیق باشند. می‌گویند پیشخدمت‌های جدید ابتدا سه ماه آموزش

می‌دیدند تا بعد بتوانند فقط از دو میز در رستوران مسافرخانه پذیرایی کنند.

اگر شما در کسب و کار غذا مشغول باشید، اطمینان دارم که با اصول بنیانی کار آشنا هستید که اگرچه بسیار سختگیرانه است، اما به راحتی روی یک تکه کاغذ جا می‌شود. کسانی که برای کار در رستوران تول هاوس آموزش می‌دیدند، یک راهنمای هفت‌صفحه‌ای دریافت می‌کردند که نه تنها شامل اصول لباس پوشیدن بود، همچنین دستورالعمل‌های مخصوص به خاطر سپردن سفارش مشتریان و قانون چیدن قاشق و چنگال و کارد به فاصله یک بند انگشت از لبه میز را در خود داشت.

و موضوع دیگر درباره کلوچه با تکه‌های شکلات: ویک‌فیلد از آن دست زن‌هایی نبود که همین‌جوری چند تکه شکلات داخل ظرف خمیر کلوچه بیندازد، شانه بجنباند و بگوید «خب، به هر حال می‌پزمش.» و احتمالاً محال بود که ماده‌ای مثل آجیل یا شکلات مایع را در آشپزخانه تمام کند و دیر متوجه بشود.

بنابراین در آن روز مبارک در دهه ۳۰، وقتی داشت کلوچه‌های کنار دسر بستنی را آماده می‌کرد، اگرچه فکر ابداع کلوچه‌ای که برای دهه‌های آتی مشهور باقی بماند در ذهنش نبود، به احتمال زیاد از کاری که انجام می‌داد کاملاً آگاه بود.

ویک‌فیلد در معدود مصاحبه‌هایی که انجام داد در این باره حرف زد که چقدر دلش می‌خواست کلوچه کره‌ای را که

همراه دسر بستنی سرو می‌کرد تغییر دهد. و کاملاً واضح بود که او تکه‌های شکلات را عمداً به خمیر اضافه کرده بود.

کلوچه جدید به یک موفقیت آنی تبدیل شد. او دستور پختش را در روزنامه‌های متعدد چاپ کرد و همچنین در برنامه رادیویی مدرسه آشپزی بتی کراکر هم درباره‌اش حرف زد. بعد از انتشار کتاب ویک‌فیلد با عنوان «دستور پخت‌های امتحان‌پس‌داده‌تول‌هاوس» در ۱۹۳۶، کلوچه با تکه‌های شکلات به چنان موفقیت عظیمی دست یافت که روث چاره‌ای ندید غیر از تکرار کردن دستور پخت. او ابداع جدیدش را «کلوچه با تکه‌های شکلات» نامید و دستور پخت را در تعدادی از روزنامه‌های بوستون و نیو انگلند منتشر کرد. وقتی در قسمتی از برنامه رادیویی بتی کراکر درباره کلوچه روث حرف زدند، شهرت و محبوبیت کلوچه ناشناخته به حد انفجار رسید و خیلی زود در تمام آمریکا طرفدار پیدا کرد. وقتی روث کتاب دستور پخت‌های جواب‌پس‌داده‌تول‌هاوس حاوی دستور پخت کلوچه با تکه‌های شکلات را در ۱۹۳۶ منتشر کرد، محبوبیت کلوچه‌اش از قبل هم بیشتر شد.

ویک‌فیلد حتی به شرکت نستله مراجعه کرد و دستور پختش را رایگان در اختیارشان قرار داد تا روی بسته‌بندی شکلات‌های نستله چاپ کنند. می‌گویند شرکت نستله در عوض سهمیه‌ای نامحدود از شکلات‌هایش برای ویک‌فیلد در نظر گرفت. اگر از من بپرسید می‌گویم دستمزد بدی نبوده.

حالا که به نظر می‌آید دست‌کم ماهی یک دسر جدید ابداع می‌شود، و خیلی از ما با دیدن پیام‌های بازرگانی روی

شبکه‌های اجتماعی مان حس می‌کنیم دندان‌هایمان درد گرفته، کلوچه‌های شکلاتی به حدی همه جا حاضر هستند که تصور اینکه زمانی به آن اندازه شهرت پیدا کرده بودند برای ما دشوار است.

حتی در دوران جنگ جهانی دوم که به دلیل جیره‌بندی موادی نظیر کره، شکر و شکلات به سختی تهیه می‌شدند، زن‌ها در پیام‌های تبلیغاتی تشویق می‌شدند که جوان‌های وطن را با فرستادن یک بسته کلوچه حمایت کنند.

کلوچه با تکه‌های شکلات هم مثل بسیاری از خوراکی‌های دوران جنگ جهانی دوم، بعد از برگشتن سربازها به وطن، به یکی از غذاهای اصلی آشپزی آمریکایی تبدیل شد.

حالا دیگر مسافرخانهٔ تول هاوس وجود ندارد. بعد از آنکه مسافرخانه در سال ۱۹۸۴ دچار حریق شد، دیگر بازسازی‌اش نکردند و تنها یادگاری که از آن باقی مانده، پلاک یادوارهٔ موجود در شعبهٔ فست‌فود وندی است.

آیا می‌دانستید؟

والی ایمس اولین استعدادیاب سیاهپوست در شرکت ویلیام موریس بود و زوج خوانندهٔ معروف، سایمون و گارفانکل را خودش کشف کرد. او بعد از ترک کردن شرکت ویلیام موریس، شروع کرد با استفاده از دستور پخت کلوچه با تکه‌های شکلات از خاله‌اش دِلا به پختن و فروختن کلوچه، و خیلی زود، در ۱۹۷۵ کسب و کاری در بلوار سان‌سِت لس آنجلس راه‌اندازی کرد با برند «فِیمِس ایمِس» یا ایمس معروف.

۱. برخلاف افسانه‌ پرطرفدار، کلوچه با تکه‌های شکلات به طور تصادفی ابداع نشد.

۲. ابداع‌کننده این کلوچه، روث ویک‌فیلد، درباره روش اداره مسافرخانه تول هاوس بسیار دقیق بود و حتی پیشخدمت‌ها را سه ماه آموزش می‌داد تا اجازه دهد از دو میز پذیرایی کنند.

۳. مسافرخانه تول هاوس، که کلوچه‌های تول هاوس در آنجا ابداع شد در ۱۹۸۴ دچار حریق گردید و محلش در زمان نگارش این کتاب به یکی از شعبه‌های فست‌فود وِندی تبدیل شده است.

نوشیدنی دکتر فلفل

این فصل بر اساس اپیزودی از پادکست تاریخچه همه چیز، درباره اشارات به نکات فرهنگ عامه در فیلم سینمایی فارست گامپ نوشته شده است.



چارلز آلدرتون در ۱۸۸۵ یک داروساز جوان بود که در داروخانه موريسون آلد کرنر واقع در شهر واکو در ایالت تگزاس کار می کرد. چارلز وقتی در حال مخلوط کردن داروها نبود، مشغول آزمایش کردن روی طعم های مختلف شربت برای دستگاه نوشابه ساز بود. او انواع و اقسام ترکیب ها را یادداشت می کرد و وقتی بالاخره به ترکیبی رسید که خوشش آمد، آن را به مالک داروخانه، وید موريسون پیشنهاد کرد و بعد دو نفر از مشتری های داروخانه که از طعم نوشیدنی خوششان آمده بود، شروع کردند به سفارش دادن آن با نامی که به آن معروف شده بود، یعنی واکو. ظاهراً موريسون بود که نوشیدنی را از روی نام یکی از همکاران قدیمی اش «دکتر فلفل» نام گذاری کرد، اما موزه

دکتر فلفل ده‌ها داستان و روایت این‌چنینی از نامگذاری نوشیدنی معروف جمع‌آوری کرده که هیچ یک کاملاً موثق نیستند.

نوشیدنی غیرالکلی دکتر فلفل به سرعت معروف شد و آلدرتون و موریسون شروع کردند به فروختن نوشیدنی به باقی داروخانه‌های منطقه. خیلی زود تقاضا از عرضه پیشی گرفت. وقتی آلدرتون اعلام کرد که می‌خواهد حرفه داروسازی را ادامه دهد، به موریسون و شیمی‌دان متخصص نوشیدنی‌های صنعتی، رابرت اس. لیزنی پیشنهاد کرد که کار نوشیدنی را توسعه دهند.

در سال ۱۹۰۴، نوشیدنی دکتر فلفل در نمایشگاه «بازار جهانی» رونمایی شد. اگر می‌توانستید در زمان به عقب برگردید، مشاهده می‌کردید که در آن دوره از نمایشگاه، برای اولین بار هات‌داگ، همبرگر روی نان گرد و بستنی قیفی هم رونمایی شدند.

در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ مطالعاتی انجام شد که نشان می‌داد قند انرژی را افزایش می‌دهد و انرژی بدن در ساعاتی خاص از طول روز دچار افت می‌شود. دکتر فلفل با استفاده از این اطلاعات کمپین تبلیغاتی راه‌اندازی کرد با شعار «رأس ساعت ۱۰ و ۲ و ۴، دکتر فلفل بزن!»

وقتی در برنامه تلویزیونی دیک کلارک با عنوان «سن اجرای امریکایی» درباره دکتر فلفل حرف زدند، شهرتش

فراگیر شد. در دههٔ ۵۰، شرکت تصمیم گرفت نقطهٔ انتهایی کلمهٔ Dr. در لوگوی محصول را حذف کند، چون به دلیل فونت استفاده‌شده، اغلب اوقات عبارت به جای «دکتر فلفل» با «دکتر: فلفل» اشتباه گرفته می‌شد.

شعارهای تبلیغاتی این محصول از آن دوره دچار تحول شده و همگی قرین موفقیت بوده‌اند. اما با وجود تمام آگهی‌ها و کمپین‌های تبلیغاتی شرکت، هیچ کدام با مردی که تبلیغات را بیشتر به روش نقل داستان انجام داد برابری نمی‌کنند.

همانطور که قبلاً هم گفتم، احتمالاً ما هرگز نخواهیم فهمید که آیا واقعاً شخصی به نام دکتر فلفل وجود خارجی داشته یا نه. یکی از تئوری‌های رایج این است که مبدع یا مالک داروخانه‌ای که این محصول در آنجا اختراع شد، آن را از روی نام پدر دختری که دوستش داشت نامگذاری کرد. اما هیچ کس نتوانست این شایعه را تأیید کند.

البته به احتمال زیاد این نام در دههٔ ۳۰ توسط جان دابلیو. دیویس آغاز شد، یعنی زمانی که از کسب و کار نفت در تگزاس انصراف داد و به رانوک در ویرجینیا نقل مکان کرد تا کارخانهٔ دکتر فلفل را راه‌اندازی کند. روش‌های او برای فروش نوشیدنی دکتر فلفل به اهالی رانوک، به پنج هزار روش تبلیغاتی بالغ می‌شد و معروف‌ترین روش او این بود که هر روز داستان اختراع دکتر فلفل را برای شش نفر تعریف کند.

در نسخهٔ دیویس از این داستان، موریسون اهل شهر کریسچن‌برگ ویرجینیا و عاشق دختر دکتر چارلز تی. پیر^{۲۴} بود.

اما متأسفانه حتی وقتی او نوشابه را از روی پدرش دختر نامگذاری کرد، دختر قلب موريسون را شکست.

تنها سه کارمند ارشد در شرکت دکتر فلفل ۲۳ ماده اولیه تهیه این نوشیدنی را می‌دانند. اما در ۲۰۰۹، یک کلکسیونر دست‌نوشته‌های قدیمی در اوکلاهاما، ۲۰۰ دلار برای خرید یک دفتر یادداشت از یک مغازه آنتیک‌فروشی در تگزاس پول پرداخت کرد، به این امید که آن را تمیز کرده و روی ای‌بی به فروش برساند، اما وقتی آن را باز کرد، متوجه شد که دفتر حساب‌های فروش است. یک صفحه از این دفتر حاوی دستور تهیه نوشیدنی‌ای با عنوان «نوشیدنی تلخ دکتر فلفل» بود که کلکسیونر فرض را بر این گذاشت که دستور تهیه اصلی دکتر فلفل باشد.

سخنگوی دکتر فلفل اعلام داشت که دستور تهیه مذکور شباهتی به دستور تهیه نوشیدنی دکتر فلفل ندارد، اما احتمالاً مربوط به نوشیدنی‌ای است که معمولاً برای طعم دادن به داروها استفاده دارد و از شربت‌های طعم‌دار و ریشه مهر گیاه^{۲۵} تهیه می‌شود.

وقتی سازمان غذا و دارو و دادگاه ناحیه‌ای امریکا در دهه ۶۰ دکتر فلفل را جزو نوشابه‌های غیرکولایی اعلام کردند، این نوشابه بازارهای خود را گسترش داد. در حالی که اغلب رستوران‌ها فقط به کوکا یا پپسی وفادار می‌مانند، دکتر فلفل می‌توانست در تمامشان سرو شود. عنوان نوشیدنی‌های کولایی به آنهایی اطلاق می‌شود که از دانه کولا تهیه می‌شوند، که البته دکتر فلفل جزو آنها به شمار نمی‌آید.

کوکاکولا مشخصاً از اینکه رقیب دیگری برایش پیدا شده بود، خوشحال نبود و در سال ۱۹۷۲ آقای پیب را ابداع کرد. برای اینکه نشان دهد قصدش رقابت با دکتر فلفل نیست، یکی از سخنگویان کوکاکولا اعلام داشت که هرگز دکتر فلفل را امتحان نکرده و بنابراین نمی‌داند آیا این دو نوشابه شباهتی با هم دارند یا نه. اما رونمایی از آقای پیب، در واقع به فروش بیشتر دکتر فلفل کمک کرد، چون طعمی شبیه آقای پیب باعث می‌شد مشتری‌ها بیشتر هوس دکتر فلفل کنند.

جنگ بین کولا و پپسی در دهه ۸۰ برای نوشابه‌هایی غیر از این دو برند مرگبار بود. دکتر فلفل به عنوان یک نوشابه مستقل باقی ماند تا اینکه شرکت کدبری/شوئیپس در سال ۱۹۹۵ این شرکت و همینطور شرکت سون‌آپ را خریداری کرد و اینها را به مجموعه نوشیدنی‌هایش مثل آبجوی آی‌بی‌سی روت و نوشابه ولج اضافه نمود. با گسترش یافتن شرکت کدبری/شوئیپس، و خریداری کردن برندهای اسنپل و آرسی کولا در سال ۲۰۰۰، این شرکت نام تجاری‌اش را عوض کرد تا تنوع نوشیدنی‌هایش را اعلام کند و از این رو به گروه دکتر فلفل و اسنپل معروف شد.

آیا می‌دانستید؟

شهر رانوک در ویرجینیا به پایتخت جهانی دکتر فلفل شهرت دارد.

خلاصه

۱. داستان معروف نامگذاری نوشابه دکتر فلفل از روی نام پدر دختری که مبدع نوشابه عاشقش بود، به احتمال زیاد افسانه‌ای بیش نیست، اما منشأ اصلی نامگذاری این محصول همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

۲. در نام تجاری Dr Pepper نقطه وجود ندارد، چون تولیدکنندگان متوجه شدند که فونت استفاده‌شده در لوگو باعث می‌شود نام تجاری شبیه Dr: Pepper به نظر بیاید.

۳. دکتر فلفل جزو نوشابه‌های غیرکولایی محسوب می‌شود، چون در مواد اولیه‌اش دانه کولا به کار نرفته است.

آب نبات چوبی

شاید فکر کنید چسباندن آب نبات سر چوب یک ایده جدید باشد. اما این ایده چند هزار سال قبل به ذهن بشر رسید، یعنی زمانی که چینی‌ها، اعراب و مصریان باستان، میوه‌ها را داخل عسل زده و داخلش چوب فرو می‌کردند تا راحت‌تر بخورند. عسل به عنوان نوعی ماده نگهدارنده عمل می‌کرد، اما با گذشت زمان تهیه عسل، و متعاقباً شکر دشوار شد.



تازه در قرن هفدهم بود که دسترسی به شکر در انگلستان راحت‌تر شد و دستفروش‌های لندن شروع کردند به فروش گوشت یا آب نبات نرم سر چوب. همان موقع بود که اصطلاح «آب نبات چوبی» یا لالی پاپ شایع شد. لالی یعنی «زبان» و پاپ یعنی «زدن».

در دوران جنگ‌های داخلی آمریکا، آب نبات را به مداد می‌چسباندند دقت داشته باشید که در آن دوره چسباندن

پاک‌کن به انتهای مداد مثل امروزه مرسوم نبود.

در اینجاست که داستان چندشاخه می‌شود، چون بسیاری از تولیدکنندگان آب‌نبات می‌خواستند اعتبار ابداع یکی از محبوب‌ترین تنقلات، یعنی آب‌نبات چوبی را از آن خود کنند.

یکی از داستان‌ها به ایالت کانیتیکت آمریکا مربوط می‌شود. جورج اسمیت، یکی از شرکای شرکت تولیدی آب‌نبات بردلی اسمیت در شهر نیو هیون به ایده زدن آب‌نبات سر چوب فکر کرد. (در واقع ایده مال خودش نبود، چون آن را از یکی از تولیدکنندگان شکلات گرفته بود که محصولاتش را سر چوب می‌زد و به مشتری می‌داد). او نزد شریکش اندرو بردلی رفت و محصول را از روی اسب مسابقه موردعلاقه‌اش «لالی پاپ» نام‌گذاری کرد.

یک داستان مشابه هم هست که در آن کارکنان شرکت آب‌نبات‌سازی مک‌آوینی در شهر نیو هیون ایالت کانیتیکت برای هم زدن آب‌نبات جوشان از چوب استفاده می‌کردند و در پایان روز، مالک و کارکنان چوب‌ها را به خانه برده و به بچه‌هایشان می‌دادند در حالی که آب‌نبات نوک چوب‌ها سفت شده بود، و در سال ۱۹۰۸، این محصول به عنوان «آب‌نبات چوبی» بازاریابی شد.

صرف‌نظر از اینکه شما کدام داستان را باور کنید، جورج اسمیت در ۱۹۳۱ آب‌نبات چوبی و همین‌طور کلمه «لالی پاپ» را به نام خودش ثبت کرد. اما حفظ این حق امتیاز دشوار بود، چون شرکت‌های دیگر به کرات این اسم را به

کار می‌بردند و املای آن با حرف Y یا I در انتهای کلمه «لالی» متغیر بود.

مشکل دیگر برای ثبت امتیاز این بود که کلمه لالی با حرف I در انتهای آن یک کلمه واقعی نبود. فرهنگ لغات آکسفورد اولین مورد از کاربرد کلمه لالی پاپ را در ۱۷۸۴ و در روزنامه «وقایع لندن» اعلام می‌دارد. علاوه بر این، چارلز دیکنز که به کاربرد اصطلاحات خیابانی لندن شهرت داشت، کلمه لالی پاپ را در رمان‌های قرن نوزدهم به کار می‌برد. اما کلمه مذکور به آب‌نبات اشاره نداشت، بلکه به چیزی شیرین اشاره داشت که می‌انداختند توی دهانشان و مجدداً لالی را به عنوان زبان به کار می‌برد.

راستی، شرکتی دیگر واقع در شهر راسین ایالت ویسکانسین، در سال ۱۹۰۸ اولین دستگاه خودکاری را ساخت که می‌توانست آب‌نبات سفت را سر چوب قرار دهد. آنها نام محصول تهیه‌شده توسط دستگاه را لالی پاپ نگذاشتند، اما بر این باور بودند که می‌توانند نیاز آب‌نبات چوبی یا هر نام دیگری را که این محصول داشت به مدت یک سال برای تمام کشور تأمین کنند.

داستان دیگر مربوط به سانفرانسیسکو و سال ۱۹۱۲ است، زمانی که یک مهاجر روس به نام ساموئل بورن دستگاهی اختراع کرد که می‌توانست آب‌نبات سفت را سر چوب بزند و نام بامسمای «دستگاه مکنده بورن» را روی آن گذاشت.

متأسفانه با آغاز دوران رکود اقتصادی، آب‌نبات چوبی متقاضی زیادی نداشت. شرکت‌های آب‌نبات‌سازی مثل بردلی اسمیت تعطیل شدند و حق امتیازشان هم به فراموشی سپرده شد. اما وقتی دختر بچه هنرپیشه‌ای به نام شرلی تمپل در فیلم چشمان روشن محصول ۱۹۳۴ بازی کرد و شعر «سوار کشتی خوب آب‌نبات چوبی» را خواند، فروش این محصول مجدداً افزایش یافت.

آب‌نبات چوبی به محبوبیت ادامه داد و راهش را در فرهنگ عامه باز کرد (نمونه‌اش شخصیت کوتوله‌های لالی پاپ در فیلم جادوگر شهر از محصول ۱۹۳۹ است و همچنین در ۱۹۵۸، گروه موسیقی کوردتس ترانه «لالی پاپ» را با موفقیت بازخوانی کردند و ترانه‌شان نسخه اصلی ترانه، اثر گروه رانلد و روی را هم پشت سر گذاشت و در جدول ترانه‌های محبوب به رتبه دوم رسید).

وقتی انریک برنات اسپانیایی در اواخر دهه ۵۰ به فکر تولید یک شکلاتی نوک چوب افتاد، در ابتدا محصولش را GOL نامگذاری کرد، چون مثل تویی بود که در بازی فوتبال وارد دروازه یا به اصطلاح گل می‌شد. او محصول مذکور را چوپاچوپا نامگذاری کرده بود چوپا در زبان اسپانیایی به معنای مکیدن است. اما با ثبت برند آن به مشکل برخورد. مدتی بعد حین صرف قهوه با یکی از دوستانش دست بر قضا سالوادور دالی- درباره این موضوع با او حرف زد.

این سالوادور دالی بود که طرح اولیه لوگوی لالی پاپ را رسم کرد. دالی همچنین پیشنهاد کرد که نام محصول در

بالای لوگو قرار بگیرد تا همه بتوانند آن را ببینند. لوگوی لالی پاپ ظرف چند دهه اخیر دستخوش تغییراتی اندکی شد، اما همچنان شبیه طرح اولیه دالی در سال ۱۹۶۹ است.

لالی پاپ جزو تنقلات محبوب در سریال پلیسی کوچک بود. شخصیت نقش اول سریال بعد از حل کردن هر معمای جنایی یک آب‌نبات چوبی توتسی پاپس باز کرده و توی دهان می‌گذاشت.

حالا که حرف از توتسی پاپس شد، شاید شنیده باشید که در صورت پیدا کردن روکش توتسی پاپس با تصویر یک سرخپوست و یک ستاره دنباله‌دار و پست کردنش به شرکت توتسی پاپس، برنده آب‌نبات‌های بیشتری خواهید شد، اما متأسفانه باید بگویم این مورد حقیقت ندارد. این شایعه از ۱۹۳۱ بین مردم در جریان بود و شرکت توتسی پاپس هنوز هم روکش‌های آب‌نبات را از سراسر کشور و از طریق پست دریافت می‌کند.

اما مطابق با مطلب درج‌شده در وبسایت شرکت، اگر تعداد لیس‌های لازم برای رسیدن به مرکز آب‌نبات توتسی پاپس را (بدون گاز زدن آن) بشمارید، می‌توانید رقم یافته را در صفحه فیسبوک شرکت بنویسید و یک آب‌نبات از شخصیت تبلیغاتی آقای جغد دریافت خواهید کرد.

آیا می‌دانستید؟

ساموئل بورن، مخترع اولین دستگاه سازنده آب‌نبات چوبی امتیاز اختراع اسپرینکل شکلاتی را هم در اختیار دارد.

۱. قرار دادن خوراکی شیرین و چسبناک سر چوب، از دوران باستان مرسوم بوده و میوه، آجیل و عسل، خوراکی‌های رایج برای شکل مصرف این چنینی بوده‌اند.
۲. اگرچه امتیاز لالی پاپ در سال ۱۹۳۱ ثبت شد، به خاطر محبوبیت گستردهٔ این محصول، حفظ انحصاری حق امتیاز کار دشواری بوده است.
۳. لوگوی چوپاچوپا توسط سالوادور دالی طراحی شد.

کره بادام زمینی

بادام زمینی بر خلاف باور عموم، جزو آجیل‌ها محسوب نمی‌شود، بلکه جزو حبوبات است. برای همین ممکن است به کسی برخورد کنید که به آجیل‌های درختی نظیر بادام، گردو و بادام‌هندی آلرژی داشته باشد، اما بتواند بادام زمینی بخورد.

ریشه‌های کره بادام زمینی به قرن هجدهم یا حتی قبل‌تر می‌رسد. می‌گویند اولین نمونه‌های کره بادام زمینی حدود نیم قرن قبل و توسط قوم آزتک ساخته شده است، که بادام زمینی را می‌کوبیدند و خمیری درست می‌کردند.



اما کره بادام زمینی در ۱۸۹۵ شهرت پیدا کرد، وقتی که دکتر جان هاروی کِلاگ خالق کورن‌فلکس کِلاگ- امتیاز فرایند تولید کره بادام زمینی را به نام خودش ثبت کرد و آن را به عنوان جایگزین پروتئین برای کسانی که با فعل

جویدن مشکل داشتند، بازاریابی نمود.

او محصولش را به افراد بستری در آسایشگاه بتل کریک واقع در شهر بتل کریک میشیگان داد.

بسیاری اعتبار اختراع کره بادام‌زمینی را به دکتر جورج واشنگتون کارور می‌دهند که در دهه‌های ۱۰ و ۲۰ میلادی آن را در جنوب کشور تولید کرد. اما اگرچه معروف است که او بیش از ۳۰۰ مورد استفاده برای بادام‌زمینی ابداع کرد، اولین کسی نبود که کره بادام‌زمینی را در سطح انبوه تولید کرد.

در دوران جنگ جهانی دوم، گوشت و کره بسیار کمیاب بودند و دولت خوراکی‌ها را جیره‌بندی می‌کرد تا اطمینان حاصل شود به همه مردم می‌رسد. در این دوره بود که کره بادام‌زمینی واقعاً محبوبیت پیدا کرد.

این محصول جایگزینی ارزان و در دسترس برای پروتئین بود و حتی به عنوان بخشی از جیره ارتش آمریکا به جبهه‌ها ارسال می‌شد. سربازها به قصد طعم دادن به کره بادام‌زمینی به آن ژله (که آن هم در جیره‌شان موجود بود) اضافه می‌کردند و وقتی با اتمام جنگ، به وطن برگشتند، عشق به ساندویچ کره بادام‌زمینی و ژله هم همراهشان برگشت.

با اضافه شدن این محبوبیت به افزایش آمار زادوولد بعد از جنگ، ساندویچ کره بادام‌زمینی و ژله به غذایی فوری و سریع برای بچه‌ها تبدیل شد.

قبل از آنکه کره بادامزمینی برند جیف در ۱۹۵۸ وارد بازار شود، برای حفظ پایداری مخلوط کره بادامزمینی از روغن بادامزمینی استفاده می‌کردند، اما شرکت جیف برای این منظور از روغن‌های گیاهی دیگر مثل روغن سویا یا کانولا استفاده کرد. برند جیف، برند اسکویی را پشت سر گذاشت، چون به خاطر عسلی که به آن اضافه می‌کردند، طعمی شبیه ملاس داشت.



اما وقتی سازمان گزارش‌های مصرف‌کنندگان گزارش داد که نصف پیمانه دنبه با بادامزمینی مورد استفاده برای تولید یک بطری کره بادامزمینی جیف مخلوط می‌شود تا حالت کرمی به آن بدهد، جیف به مشکل برخورد. سازمان غذا و دارو پیشنهاد کرد که کره بادامزمینی باید شامل ۹۵ درصد بادامزمینی باشد و جیف محصولش را به جای کره بادامزمینی، «پخشینه^{۲۶} بادامزمینی» نامید.

بعد از آن قضایایی پیش آمد که سازمان غذا و دارو و وکلای شرکت‌های تولیدکننده کره بادامزمینی از آن با عنوان «پرونده دوازده‌ساله کره بادامزمینی» یاد می‌کنند و تمام تمرکزش روی درصد قابل قبول بادامزمینی برای اطلاق نام کره بادامزمینی به محصول بود.

پرونده مذکور شامل بیست هفته جلسه استماع بود تا روی درصد بادم‌زمینی قابل قبول برای قرار گرفتن نام کره بادم‌زمینی روی محصول توافق شود، در حالی که تولیدکنندگان کره بادم‌زمینی درخواست ۸۷ درصد را داشتند و سازمان غذا و دارو روی ۹۰ درصد اصرار داشت.

خانم سرزنده‌ای به نام روث دزموند که برای فعالیت‌هایش در حمایت از مصرف‌کنندگان شهرت داشت، فدراسیون زنان خانه‌دار را بنیانگذاری کرد و توجه خاصی به پرونده کره بادم‌زمینی نشان داد. او اصرار داشت که کره بادم‌زمینی باید به ساده‌ترین شکل ممکن تولید شود و برای اینکه خاطر جمع شود حرف‌هایش به گوش مقامات می‌رسد، در اولین جلسه استماع در ۱۹۶۵ حاضر شد.

لی آورا، یکی از مقامات شرکت اسکپی، در مخالفت با او اعلام داشت که ضربه زدن به پیشرفت‌های ایجادشده توسط تولیدکنندگان محصولات خوراکی کار زیان‌آوری است، چون مردم امریکا به این ترتیب فرصت‌های زیادی را از دست می‌دهند.

بعد از جلسات استماع، در نهایت سازمان غذا و دارو با رقم ۹۰ درصد برنده شد، پنج سال دیگر زمان برد تا دادگاه استیناف امریکا استاندارد مذکور را تأیید کند و دوازده سال بعد از طرح دعوای اولیه، این موضوع در قانون درج شد که هر محصولی که با نام کره بادم‌زمینی تولید می‌شود، باید ۹۰ درصد بادم‌زمینی در خود داشته باشد.

اگر سری به بریتانیا بزنید، خواهید دید که کره بادام‌زمینی به اندازه آمریکا در آنجا محبوبیت ندارد.

یکی از معلمان مدرسه خوراک و شراب لیث واقع در لندن حدس می‌زند که بی‌علاقگی بریتانیایی‌ها به کره بادام‌زمینی به خاطر بافت و شکل آن است، چون به لایه داخلی دهان می‌چسبد و حال‌به‌هم‌زن است.

همچنین در بریتانیا مخلوط کردن مربا (که بسیار محبوب است) با کره بادام‌زمینی کاری ناپسند محسوب می‌شود.

اما مردم آمریکا با این عقاید موافق نیستند. روزنامه هافینگتون پُست در سپتامبر ۲۰۱۴ از خوانندگانش پرسید چه ترکیبی بهترین ساندویچ کره بادام‌زمینی و مربا یا ژله را تشکیل می‌دهد و مربای توت‌فرنگی برنده اعلام شد؛ نان سفید، محبوب‌ترین نوع نان شد؛ و کره بادام‌زمینی ساده در مقایسه با انواع دارای تکه‌های بادام‌زمینی نیز امتیاز بیشتری کسب کرد. کم‌طرفدارترین ترکیب هم همانی شد که پدرشوهرم خیلی دوست دارد: کره بادام‌زمینی و مایونز (اوهوع!)

رئیس‌جمهوری اسبق، بیل کلینتون و الویس پریسلی هم ظاهراً ساندویچ کره بادام‌زمینی و موز را ترجیح می‌دادند. و حالا که حرف از رؤسای جمهوری شد، بد نیست بدانید که نه یکی، بلکه دو نفر از رؤسای جمهوری آمریکا در کار کشت بادام‌زمینی بودند: تامس جفرسون و جیمی کارتر.

آیا می‌دانستید؟

زمانی که فردی در امریکا به هجده سالگی می‌رسد، به طور متوسط ۱۵۰۰ ساندویچ کرهٔ بادام‌زمینی و ژله خورده است، البته این رقم ممکن است به خاطر افزایش کافه‌تریاهای بدون بادام‌زمینی در مدارس، رو به کاهش گذاشته باشد.

خلاصه

۱. بسیاری به اشتباه اختراع کرهٔ بادام‌زمینی را به دکتر جورج واشنگتون کارور نسبت می‌دهند، در حالی که این محصول از زمانی که مردمان آرتک بادام‌زمینی را کوبیده و به شکل خمیر درمی‌آوردند، رایج بوده است.

۲. کرهٔ بادام‌زمینی به عنوان منبع پروتئین برای کسانی که به خوبی قادر به جویدن نبودند استفاده می‌شد و بیشتر محبوبیتش را زمانی دریافت کرد که در جیرهٔ ارتش وارد شد و در دوران جنگ جهانی دوم، به همراه خوبی برای ساندویچ ژله تبدیل گردید.

۳. یک دعوای حقوقی دوازده ساله بین سازمان غذا و داروی امریکا و تولیدکنندگان کرهٔ بادام‌زمینی بر سر درصد بادام‌زمینی قابل قبول در این محصول برقرار بود و محصولات دارای بادام‌زمینی کمتر از ۹۰ درصد باید با عنوان پخشینه بازاریابی شوند.

پرتزل

هیچ روایت موثقی درباره منشأ پرتزل وجود ندارد، اما چندتایی داستان عجیب موجود هستند.



رایج‌ترین داستان این است که یک راهب ایتالیایی در سال ۶۱۰ میلادی سعی داشت توجه شاگردهایش را به آموزه‌ها جلب کند. او خمیر را لوله کرد و دو سرش را به شکل صلیب روی هم قرار داد تا وضعیت دست‌های شاگردها را روی سینه در حالت دعا شبیه‌سازی کند.

راهب ابداع خودش را پرتیولا نام گذاشت که در زبان لاتین به معنای «جایزه کوچک» است، اما در نهایت آن را براچلائه نامگذاری کردند که در زبان لاتین به معنای «بازوان کوچک» است. احتمالاً متوجه شده‌اید که لغات Brach یا Brace در رابطه با دست به زبان انگلیسی وارد شده‌اند مثلاً Bracelet به معنای دستبند و Embrace به معنای در آغوش کشیدن. در ضمن، ریشه یونانی کلمات Brach یا Brachio را می‌توان در کلمه

Brachiosaur یافت که به معنای مارمولک دست‌دار^{۲۷} است.

بعد از اختراع پرتزل، محبوبیتش در قرون وسطا در اروپا گسترش یافت. به خاطر ارزان بودن مواد اولیه، معمولاً پرتزل را به عنوان غذا به فقرا می‌دادند. پرتزل به خصوص در دورهٔ چلهٔ روزه^{۲۸} مصرف داشت، چون مسیحیان از خوردن غذاهای خاصی منع می‌شدند. بدین ترتیب پرتزل با مواد اولیهٔ ارزان در حد آب و آرد ارتباط خاصی با چلهٔ روزه و عید پاک پیدا کرد. همچنین مادرها آن را پخته و همراه تخم‌مرغ آب‌پز در جایی مخفی می‌کردند تا کودکان پیدایش کنند که تخم‌مرغ آب‌پز امروزه هم مرسوم است.

اگرچه پرتزل را ایتالیایی‌ها اختراع کردند، به کرات به عنوان خوراکی محبوب آلمانی‌ها از آن یاد می‌شود و در واقع تفاوت‌هایی بین پرتزل معمولی و پرتزل آلمانی وجود دارد. دربارهٔ چگونگی اختراع پرتزل آلمانی هم روایات متفاوتی وجود دارد، اما یکی از رایج‌ترینشان این است که پرتزل آلمانی تصادفاً اختراع شد.

در ۱۸۳۹، نانوی کافهٔ سلطنتی مونیخ داشت خمیر پرتزل را آماده می‌کرد، اما عوضِ محلول شکر، سهواً محلول سودِ سوزآور^{۲۹} درست کرد که برای تمیزکاری وسایل نانوائی کاربرد داشت. نانوا به جای دور ریختن تگار خمیر (چون استفاده از مایع تمیزکننده برای پختن نان یحتمل ایدهٔ جالبی نباشد!) آن را توی تنور گذاشت و پخت. وقتی حاصل کار را از تنور بیرون کشید، با ماده‌ای قهوه‌ای و برشته مواجه شد که مزه‌ای شور داشت که هم خودش و هم مهمان‌هایش آن را خوشمزه یافتند.

یکی دیگر از مدل‌های پرتزل که تصادفاً درست شد، پرتزل سفت بود که حوالی سال ۱۶۰۰ تهیه شد، یعنی زمانی که یک شاگرد نانوا در پنسیلوانیا پای تنور خوابش برد و خمیر را زیادی پخت و البته نانوا را حسایی شاکی کرد. نانوا همانطور که از خشم سر شاگردش داد می‌کشید، از فرط عصبانیت یک گاز از پرتزل ترد زد. اما وقتی مزه آن را چشید، شیفته‌اش شد. خوش به حال شاگرد بی‌حواس!

علاوه بر داستان اولیه دربارهٔ نماد مذهبی برای خمیر گره‌خورده، حفره‌های موجود در پرتزل هم به نمادی برای مسیحیت تبدیل شدند؛ سه حفره به نشانهٔ تثلیث مقدس (پدر، پسر و روح‌القدس). حتی در روایات غیرمذهبی هم پرتزل را نشانهٔ بخت نیک، برکت و طول عمر می‌دانند.

در آلمان، کودکان در شب عید سال نو گردن‌بندهایی از جنس پرتزل به گردن می‌اندازند. اگر برایتان سؤال است که رسم «گره زدن» از کجا آمده، احتمالاً ارتباطی با رسم مردم سوئیس دارد که در آن نوعروس و داماد، پرتزل را درست مثل جناغ مرغ می‌شکنند.

اتریش یکی دیگر از کشورهای است که روایاتی دربارهٔ منشأ پرتزل دارد. در قرن شانزدهم، پرتزل یکی از سه وسیلهٔ تزئین برای کریسمس بود، اما علاوه بر این، مطابق با افسانه‌ها، راهبان در سال ۱۵۱۰ در زیرزمین صومعه در حال پختن پرتزل بودند که صدای نقب زدن ترک‌های عثمانی را شنیدند. راهبان توانستند مردم شهر را بیدار کنند و آنها توانستند حمله را دفع کرده و ترک‌ها را شکست دهند. پادشاه اتریش با نشان مخصوص به راهبان نانوا پاداش داد و

حتی امروزه پلاک‌هایی روی سردر نانوائی‌ها دیده می‌شود که تصویر یک شیر با سپری در دست به شکل پرتزل را روی خود دارند.

یکی دیگر از روایات مربوط به پرتزل این است که توسط کشتی می‌فلاور^{۳۰} به امریکا رسید و از آن برای انجام معاملات پایاپای با بومیان امریکا استفاده می‌کردند. حتی امروزه پرتزل یکی از تنقلات محبوب در بازار است. از پرتزل در اپیزود ۵ از فصل ۳ از سریال «دفتر کار» ذکر شده که در آن اپیزود، استنلی هادسون بالاخره از چیزی خوشحال می‌شود. عنوان آن اپیزود بود: روز پرتزل رایگان.

البته باید بگویم شخصاً جزو طرفداران سریال ساینفیلد نبودم، اما حتی من هم صحنهٔ اپیزود «روی دیگر قضیه» از این سریال را به یاد دارم که در آن برای بازی کردن در یکی از فیلم‌های وودی آلن دیالوگی به این مضمون به شخصیت کرامر داده بودند: «این پرتزلا من رو تشنه می‌کنن!» و دوستانش سعی داشتند در چگونگی ادا کردن دیالوگ راهنمایی‌اش کنند.

اما قضیهٔ طنز به کنار، وقتی جورج بوش در سال ۲۰۰۲ با صورت کبود جلو دوربین ظاهر شد، کاشف به عمل آمد که یک تکه پرتزل توی گلویش گیر کرده و بیهوش شده بود و وقتی بیدار شد دید که سگش با نگرانی نگاهش می‌کند. اما جورج بوش خیلی باجنبه با این قضیه برخورد کرد و حتی در مصاحبهٔ روز بعد درباره‌اش جوک گفت.

این اولین باری نیست که خوراکی‌ای به قصد جلب توجه جوانان اختراع می‌شود. یکی از روایات درباره منشأ آب‌نبات عصایی این است که آن را درست کردند تا یادآور عصای شبان در روز تولد مسیح باشد و آب‌نبات را دست بچه‌ها می‌دادند تا در مراسم شب عید کریسمس سروصدا نکنند.

خلاصه

۱. پرتزل را به مسیحیت نسبت می‌دهند و منشأ آن را تلاش برای جلب توجه بچه‌ها به آموزه‌های دینی می‌دانند.

۲. پرتزل در قرون وسطا در اروپا با عید پاک مرتبط شد.

۳. رسم «گره زدن» از رسم مردمان سوئیس می‌آید که در آن نوعروس و داماد به نشانه بخت نیک، پرتزلی را می‌شکنند.

تافی آب شور

یک سفر به آتلانتیک سیتی بروید و توی چمدانتان جای خالی زیاد بگذارید، چون یکی از پرفروش‌ترین سوغاتی‌هایی که مردم انتظار دارند از آنجا با خودتان بیاورید، تافی آب شور است.

اگر شما هم مثل من جزو طرفداران سریال فرندز باشید، احتمالاً به یاد دارید که شخصیت راس می‌گفت، تافی آب شور در واقع با آب دریا تولید نمی‌شود، اما بعدتر نمک به آن اضافه می‌کنند.

روایات مختلفی درباره منشأ تافی آب شور وجود دارد، اما پرتعدادترین‌شان این است که در قرن نوزدهم، دکه آب‌نبات‌فروشی دیوید بردلی در ساحل آتلانتیک سیتی مورد هجوم امواج دریای طوفانی قرار گرفت. حین تمیز کردن دکه، دختر کوچولویی وارد شد و تقاضای تافی کرد. بردلی به طعنه جواب داد، اتفاقاً با کمال میل حاضر است تافی آب شور بفروشد.

در اینجا است که جزئیات این روایت کمی مبهم می‌شود: مادر آن دختر، یا مادر بردلی یا خواهر بردلی این مکالمه را می‌شنود و به فکرش می‌رسد که این نام برای بازاریابی مناسب است، و از آن به بعد، تافی‌های بردلی به تافی آب شور معروف می‌شوند.



بردلی هرگز امتیاز این نام را ثبت نکرد، اما محبوبیت تافی آب شور خیلی زود افزایش یافت. این موضوع از چشم مردی به نام جوزف اف. فرالینگر که به دنبال فرصت تجاری بعدی‌اش بود، دور نماند. فرالینگر یک جوهرایی همه‌فن‌حریف بود. او قبل از ورود به کسب و کار شیرینی‌جات، شیشه‌سازی و آجرچینی را هم تجربه کرده بود.

او کوشیده بود اقلام مختلفی مثل ماهی، لیموناد و سیگار برگ را روی اسکله به فروش برساند، اما در هیچ یک موفقیتی کسب نکرده بود. اما وقتی در ۱۸۸۴ فرصتی دست داد تا یک مغازه تافی‌فروشی را اداره کند، تصمیم گرفت از محبوبیت تافی آب شور بین مردم محلی بهره برده و آن را به توریست‌ها بفروشد.

او تافی‌های بندانگشتی به وزن نیم کیلو را داخل جعبه‌های تزئینی بسته‌بندی کرد تا مسافرها به عنوان سوغاتی به خانه‌هایشان ببرند. طعم‌های اولیه شامل ملاس، شکلات و وانیل بودند.

فرالینگر حتی اذعان داشت که اولین کسی نبوده که نام «تافی آب شور» را استفاده کرده و اعتبار نام را به دکه بردلی داد هرچند که تافی‌های دکه بردلی با نام‌های «موج اقیانوس» و «کف دریا» معروف بودند.

خیلی زود فرالینگر مغازه‌های بیشتری برای فروش این خوراکی محبوب در آتلانتیک سیتی باز کرد و کارگر یکی از کارخانه‌های آب‌نبات‌سازی به نام ایناک جیمز با پسرهایش به ساحل جرسی آمد و ادعا کرد که سال‌هاست تافی آب شور تولید می‌کند.

تافی جیمز کمتر از تافی‌های دیگر چسبناک بود و راحت‌تر از کاغذ بسته‌بندی جدا می‌شد. تافی‌های فرالینگر در تکه‌های بزرگ‌تر فروخته می‌شدند، اما تافی‌های جیمز گرد بودند و راحت‌تر توی دهان جا می‌گرفتند.

جیمز همچنین با استفاده از ظروف مسی و هم زدن خمیر با استفاده از یک قلاب، تحولی در فرایند تولید تافی ایجاد کرد که باعث می‌شد محصول نهایی سبک‌تر باشد. او همچنین دستگاه‌های زیادی برای تولید و بازاریابی تافی اختراع کرد که امروزه همچنان کاربرد دارند.

در دهه ۲۰، تافی آب شور همچنان ثبت امتیاز نشده بود. مردی به نام جان آر. ادمیستون با ثبت امتیاز تافی آب شور به نام خودش سعی کرد جیمز و فرالینگر را از صحنه خارج کند، اما وقتی جیمز به اقدام وی اعتراض کرد، اداره ثبت اختراعات آمریکا حق امتیاز را از ادمیستون سلب کرد.

آیا می‌دانستید؟

برند لافی تافی اگرچه واقعاً از آب دریا تهیه نمی‌شود، به خاطر جوک‌های نوشته روی کاغذ بسته‌بندی‌اش معروف

است که توسط بچه‌ها به شرکت ارسال می‌شوند.

خلاصه

۱. نام تافی آب شور از آنجا روی این محصول قرار گرفت که دکه تافی فروشی بردلی طعمه امواج دریا شد.

۲. تافی آب شور بعد از آنکه فروشنده آن را در بسته‌بندی‌های تزئینی به عنوان سوغاتی به توریست‌ها فروخت، به سوغاتی معروف آتلانتیک سیتی تبدیل شد.

۳. تافی آب شور با آب دریا تهیه نمی‌شود، اما هم آب و هم نمک جزو مواد اولیه‌اش هستند.

نان برش خورده

اگر شما هم مثل من فیلم «آنی» محصول ۱۹۸۲ با بازی ایلین کوئین، آلبرت فینی و کارول برنت را به کرات دیده باشید، احتمالاً آن صحنه را به یاد دارید که آنی به ددی وارباکس می‌گوید منشی‌اش، گریس، فکر می‌کند او بعد از نانِ برش خورده بهترین چیز در این دنیاست. حالا اجازه بدهید جزئیاتی جالب دربارهٔ این فیلم به شما بگویم: وقتی ددی وارباکس در حال نوشتن یک چک برای ماجز است، تاریخ ۱۹۳۳ را روی چک می‌نویسد، اما فیلمی که آنها برای دیدنش به سینما می‌روند (کامیل) تا سال ۱۹۳۶ اکران نشده بود. صرف‌نظر از اینکه داستان فیلم در چه دوره‌ای اتفاق می‌افتد، می‌دانیم که عبارت آنی: «بهترین چیز بعد از نان برش خورده» قدمت زیادی ندارد، چون نان برش خورده تنها چند سال قبل، یعنی در ۱۹۲۸ اختراع شده بود.



اگر بخواهیم از دید فنی به موضوع نگاه کنیم، نان از دوران باستان بین مردم مرسوم بود، یعنی زمانی که گندم در

هلال حاصلخیز^{۳۱} رشد کرد و مردم کشف کردند که اگر گندم را با آب مخلوط کنند و به حال خود بگذارند، پف می‌کند. وقتی خمیر حاصله را پختند به نان تبدیل شد و برخی محققین معتقدند همان نان بود که بشر کوچ‌نشین را به بشر مقیم تبدیل کرد، چرا که آب در دسترس همگان قرار داشت، و پخت نان روشی آسان بود برای سیر کردن مردم، بدون نیاز به منابع چندان.

همچنین معروف است که نان به عنوان دستمزد به کارگرانی که اهرام را در مصر می‌ساختند داده می‌شد. اینطور تصور می‌کنیم که در آن دوره مردم خودشان نان را برش می‌دادند.

اما بیاید برویم سراغ مردی که نان برش خورده را اختراع کرد.

اوتو رووِدر در آیوا بزرگ شد، به میزوری نقل مکان کرد تا در کسب و کار جواهر موفقیت کسب کند و در آنجا ایده تولید نان برش خورده به ذهنش رسید. او به حدی تحت تأثیر این ایده قرار گرفت که مغازه جواهرفروشی‌اش را فروخت و به آیوا برگشت تا روی طرحش کار کند.

متأسفانه بعد از تولید چند نمونه، کارخانه‌ای که او با آن کار می‌کرد، طعمه حریق شد و دستگاه‌ها و طرح‌های اولیه‌اش هم سوختند. اما اوتو اجازه نداد این موضوع راهش را سد کند. او به تلاش ادامه داد و در سال ۱۹۶۲ همزمان با اختراع دستگاه توستر به موفقیت رسید. بله، باور کنید یا نه، دستگاه توستر قبل از نان برش خورده اختراع

شد.

تعجبی هم ندارد که توستر محبوبیت چندانی پیدا نکرد، تا وقتی که اوتو دستگاهش را کامل کرد و نان برش خورده بالاخره در دسترس عموم قرار گرفت.

احتمالاً می‌دانید که اگر نان را برش زده و در معرض هوا رها کنید، خیلی زود بیات می‌شود. اوتو باید راهی برای حل این معضل پیدا می‌کرد، بنابراین دنبال راهی گشت برای اینکه تکه‌های نان برش خورده را کنار هم نگه دارد. نان یک‌تکه را معمولاً لای پارچه کتان گذاشته و داخل جعبه نان نگه می‌داشتند، اما کتان برای تازه نگه داشتن نان برش خورده کارایی نداشت.

اولین تلاش اوتو برای نگه داشتن تکه‌های برش خورده کنار یکدیگر با استفاده از سنجاق‌های U شکل با شکست مواجه شد.

وقتی او استفاده از کاغذ روغنی و سلفون برای بسته‌بندی نان برش خورده را آغاز نمود، نان برش خورده بالاخره دوام بیشتری پیدا کرد و خیلی زود بازار نان یک‌تکه را تسخیر کرد. تازه، دیگر سنجاق داخل تکه‌های نان باقی نمی‌ماند.

دستگاه برش نان اوتو شامل مکانیزمی برای بسته‌بندی قرص نان بود و خیلی زود تقاضای انوایی‌ها به حدی بالا رفت که او دیگر نمی‌توانست پاسخگو باشد. یکی از اولین نمونه‌های دستگاه مذکور در انستیتو اسمیتسونین

واشنگتن دی‌سی موجود است.

در جریان جنگ جهانی دوم، امریکا شروع کرد به جیره‌بندی مواد اولیه، و فولاد مورد استفاده برای تولید دستگاه‌های برش نان کمیاب گردید و نان برش خورده هم ناگزیر جیره‌بندی شد. ظاهراً این موضوع به اندازه جیره‌بندی گاز موجب آزدگی مردم امریکا شد.

مجله تایم در مقاله‌ای با این پاراگراف درباره این موضوع نظر داد: «زنان خانه‌دار امریکایی... بیهوده به دنبال چاقوهای دنداندار مادر بزرگ‌هایشان می‌گشتند، شوهرهای خواب‌آلودشان را بیدار می‌کردند و در صف نان جیره‌بندی گفتگوهای غم‌افزایی می‌کردند که به دستورالعمل‌های بازی گلف شباهت داشت: "سرت رو پایین بینداز. نگاهت رو روی قرص نان قفل کن. و تحمل داشته باش." بعد نوبت اندوه، ناسزا و تکه‌های نان کج و معوجی رسید که حتی دستگاه توستر قبولشان نمی‌کرد و زن‌ها باید به سرعت خودشان را به نانوایی می‌رساندند تا نانوا نان را برایشان برش بزند.»

خوشبختانه بعد از دو ماه، جیره‌بندی از روی نان برش خورده برداشته شد. شاید همان وقت بود که عبارت «بهتر از نان برش خورده» مرسوم‌تر شد، چون حالا دیگر نان برش خورده موهبتی بود که مردم قدرش را می‌دانستند.



راستی، اگر برایتان سؤال پیش آمده که بهترین چیز قبل از نان برش خورده چه بوده، همین قدر بدانید که نان برش خورده در ۱۹۲۸ اختراع شد و ^{۳۲}بَی وایت^{۳۲} در ۱۹۲۲ به دنیا آمد.

آیا می دانستید؟

واندر بُرد اولین برند نان برش خورده بود که در سطح کشوری به فروش رسید.

خلاصه

۱. نان از زمانی که انسان های کوچ نشین در هلال حاصلخیز مقیم شدند بین مردم رایج بود و تصور ما این است که آنها نان را با دست تکه می کردند.

۲. اوتو رووِدرِ دستگاه برش زدن نان را اختراع کرد و اختراعش در سراسر کشور محبوب شد.

۳. نان برش خورده در دوران جنگ جهانی دوم کمیاب شد، اما اعتراضات مردمی باعث شد دولت بعد از چند هفته جیره‌بندی را از روی آن بردارد.

بخش چهارم: بازی و سرگرمی



جدول کلمات متقاطع

آرتور وین دوران کودکی اش را در لیورپول دوره ویکتوریایی سپری می کرد و بازی ای با کلمات انجام می داد موسوم به مربع جادویی که در آن فهرستی از کلمات به فرد داده می شد و او باید کلمات را در الگویی چهارگوش قرار می داد تا هم به صورت افقی و هم عمودی قابل خواندن باشند.

او ابتدا نوازنده ویولن بود، بعد روزنامه نگار شد، به امریکا مهاجرت کرد و در دسامبر ۱۹۱۳ در حال کار کردن در روزنامه «دنیای نیویورک» بود که سردبیر از او پرسید آیا می تواند نوعی بازی با کلمات برای بخش سرگرمی نسخه یکشنبه طراحی کند یا نه. آرتور به یاد بازی مربع جادویی افتاد، اما در عوض یک جدول لوزی شکل طراحی کرد و عوض فهرست کردن کلمات، تصمیم گرفت با دادن سرنخ هایی برای رسیدن به کلمات، چالش بازی را بیشتر کند. او بازی جدید را Word-cross نامگذاری کرد.



خیلی زود او شروع کرد به طراحی جدول‌ها با اشکال و الگوهای مختلف و مربع‌های سیاه را هم به منظور جداسازی کلمات به جدول‌هایش اضافه کرد. می‌گویند خطای یک تایپیست باعث شد نام بازی از Word-cross به Cross-word تغییر پیدا کند و در نهایت خط تیره هم از بین دو کلمه حذف شد. بازی بین مردم بسیار محبوب شد و ظرف مدت چند دهه روزنامه‌های بیشتری از جدول کلمات متقاطع برای سرگرم کردن خوانندگانشان استفاده کردند. مسئولان کتابخانه‌ها از این موضوع شاکی بودند که طرفداران دوآتشه جدول کلمات متقاطع لغت‌نامه‌ها را بغل گرفته و به هیچ کس نمی‌دهند.

ترکیبی از جدول‌های سابق روزنامه دنیای نیویورک کنار هم قرار گرفتند و اولین کتاب جدول کلمات متقاطع در ۱۹۲۴ توسط انتشارات سایمون و شوستر منتشر شد.

البته همگان طرفدار جدول نبودند. روزنامه نیویورک تایمز مقاله‌ای تندوتیز منتشر کرد، تب جدول را مورد حمله قرار داد و آن را یک «گناه و اتلاف وقت» خطاب کرد، اما شش سال بعد، همان‌ها رویه‌شان را تغییر دادند و اولین جدول کلمات متقاطع را در ۱۹۳۰ چاپ کردند.

جدول کلمات متقاطع به بخش ثابت بسیاری از روزنامه‌ها تبدیل شد، به‌خصوص در دوران جنگ جهانی دوم که صاحبان روزنامه‌ها می‌خواستند در کنار اخبار فاجعه‌بار، کمی هم تفریح و شادی چاشنی کنند. اما جدول کلمات متقاطع نقش دیگری هم در جنگ جهانی دوم ایفا کرد.

همان‌طور که در فیلم «بازی تقلید» با شرکت بندیکت کامبریج محصول ۲۰۱۴ مشاهده کردید، در ۱۹۱۴ رقابتی برای حل کردن جدول کلمات متقاطع در روزنامه دیلی تلگراف در کمتر از دوازده دقیقه در لندن برگزار شد. برندگان این رقابت، چند هفته بعد به عمارت بلچلی پارک احضار شدند. هدف از برگزاری این رقابت یافتن افرادی با ذهن‌هایی قادر به حل کردن معماهای پیچیده بود که ارتش بریتانیا فکر می‌کرد می‌توانند در رمزشکنی پیام‌های نازی‌ها مفید واقع شوند. افراد مشغول در این زمینه گفته بودند که توانایی حل کردن جدول کلمات متقاطع، در زمینه درک زبان آلمانی کمکی به آنها نمی‌کند.

در دهه ۵۰، جدول کلمات متقاطع به بخش روزمره روزنامه‌ها تبدیل شده بود. در همان حین در آن‌سوی اقیانوس، جایی که وین در کودکی با کلمات بازی می‌کرد، نوع دیگری از جدول کلمات متقاطع محبوب شده بود. این نوع جدول بیشتر مبتنی بر بازی با کلمات و شرح مبهم بود. ترانه‌سرایی به نام استیون ساندهایم، به سال ۱۹۶۸، نسخه‌ای از این جدول را در مجله نیویورک چاپ کرد.

اولین تورنمنت جدول کلمات متقاطع امریکایی در ۱۹۷۸ برگزار شد و امروزه همچنان ادامه دارد و افراد از سراسر کشور در رقابت حل کردن سریع جدول شرکت می‌کنند.

احتمالاً معروف‌ترین نام در عالم جدول ویل شورتز است. او چهارمین ویراستار جدول نیویورک تایمز بود. اگرچه نام او در اغلب جدول‌ها وجود دارد، همیشه خالق آن جدول‌ها نیست.

با پیشرفت فناوری و کم شدن محبوبیت روزنامه، جدول از طریق بازی‌های مبتنی بر وب و اپلیکیشن‌های گوشی‌های هوشمند به دنیای دیجیتال وارد شده، اما هنوز هم هیچ چیز با لذت حل کردن جدول با کاغذ و مداد برابری نمی‌کند. (بسیار هم دشوار است! من به مدت چهار سال ویراستار جدول بودم و هنوز هم نمی‌توانم حلش کنم!)

آیا می‌دانستید؟

اگرچه در انگلستان از جدول برای یافتن رمزشکن‌های دوران جنگ استفاده کردند، در همان دوره جدول در پاریس ممنوع بود، چون دولت می‌ترسید جاسوس‌ها از آن برای انتقال پیام‌های رمزی به دشمن استفاده کنند.

خلاصه

۱. آرتور وین اولین جدول کلمات متقاطع را در ۱۹۱۳ و بر اساس بازی دوران کودکی‌اش موسوم به مربع جادویی طراحی کرد.

۲. روزنامه نیویورک تایمز خیلی محکم به تب جدول کلمات متقاطع حمله کرد، اما شش سال بعد شروع کرد به چاپ کردنش.

۳. در لندن یک رقابت جدول کلمات متقاطع برگزار کردند تا افراد مناسب برای رمزشکنی پیام‌های نازی‌ها را پیدا

هولاهوپ

این فصل بر اساس اپیزودی از پادکست تاریخچه همه چیز و بر اساس ترانه «ما حریق را شروع نکردیم» از بیلی جوئل نوشته شده است.

اگرچه منشأ هولاهوپ مشخص نیست، کودکان مصری در ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد، با حلقه‌های خشک‌شده پیچک بازی می‌کردند. آنها حلقه‌ها را دور چوب یا دور کمرشان می‌چرخاندند. یونانیان و رومیان باستان هم حلقه‌هایی از جنس فلز، چوب یا پیچک را استفاده می‌کردند. اغلب آثار هنری و سفالگری آن دوران، کودکان و بزرگسالانی را به تصویر کشیده‌اند که از هولاهوپ استفاده می‌کنند، از جمله گلدانی که امروزه در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود.



همچنین اسکیموها از هولاهوپ برای افزایش مهارت‌های شکار برای بچه‌ها و بزرگسالان استفاده می‌کردند.

حلقه‌ها همچنین برای قرن‌ها نقشی مهم در تشریفات مذهبی و مراسم مختلف ایفا می‌کرده‌اند (مثلاً حلقه ازدواج)

و این موضوع شامل حال هولاهوپ هم می‌شده است. سرخپوستان امریکا از هولاهوپ برای انجام رقص‌های آیینی‌شان استفاده می‌کردند و حلقه مذکور نمادی از چرخه حیات بود. آنها از نی برای درست کردن حلقه استفاده می‌کردند، بعد به هوا پریده و آنها را دور بدنشان می‌چرخاندند و داستان می‌گفتند. در دهه ۳۰، تونی وایت کَلاد این رقص را احیا و از آن برای داستانگویی استفاده کرد، و یک رقابت سالانه رقص سرخپوستی با حلقه برگزار شد که امروزه همچنان در فینیکس آریزونا ادامه دارد.

حلقه حتی طی قرن‌ها در اروپا محبوبیت داشت. در واقع محبوبیتش به حدی بود که شواهد پزشکی بیمارانی را نشان می‌دهند که به واسطه تلاش برای چرخاندن حلقه دچار دررفتن مفاصل پشت و فشار به قلب شدند.

اما در زمان آشنایی سربازان بریتانیایی با رقصنده‌های هولاهوپ در جزایر پلی‌نزی در قرن هجدهم و نوزدهم بود که واژه هولاهوپ ابداع شد. آنها مشاهده کردند که بومیان هاوایی رقص کمری انجام می‌دادند که شبیه حرکات موردنیاز برای نگه داشتن هولاهوپ در ارتفاع کمر بود.

رقص با هولاهوپ در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم به ورزش دلخواه مردم تبدیل شد و در همان دوره، آهنگساز سوئیسی، امیل ژاک دالکورز، تمرینی خاص برای رقصنده‌ها و نوازنده‌ها با هولاهوپ طراحی کرد که نمادی از تقارن و روحیه‌بخشی بود. تمرین مذکور را یوریتیمیکس^{۳۳} نامیدند. آنی لینوکس این تمرین را یاد گرفت و گروه موسیقی دونفره‌شان (به همراهی شریک عشقی‌اش دیوید ای. استیوارت) را از روی آن‌نامگذاری کرد البته املاي

کلمه را تغییر داده و حرف اچ را از آن حذف کرد.

هولاهوپ تنها یک اسباب‌بازی برای ورزش کمر نبود؛ یکی از بازی‌های محبوب بین کودکان اروپا و امریکای مستعمراتی این بود که دنبال آن بدوند و با ضربه چوب سرپا نگهش دارند.

اما تب بزرگ هولاهوپ هنوز نرسیده بود. در دهه ۵۰، ریچارد نِر و آرتور مِلِن قلاب‌سنگی ابداع کردند که از آن برای آموزش دادن شاهین و قرقی و انداختن گوشت به طرف منقارشان استفاده می‌کردند. آنها نام شرکت تولیدی‌شان را به خاطر صدایی که قلاب‌سنگ ایجاد می‌کرد Wham-o گذاشتند.

وقتی به گوششان رسید که کودکان استرالیایی از حلقه‌هایی از جنس خیزران برای تاباندن دور کمر استفاده می‌کنند، به ذهنشان رسید با استفاده از پلاستیک همان محصول را در امریکا تولید کرده و آن را هولاهوپ بنامند. آنها در سال ۱۹۵۸ شروع به تولید هولاهوپ کردند. در دو ماه اول فعالیتشان هم ۲۵ میلیون هولاهوپ فروختند و اگرچه تب هولاهوپ بسیار کوتاه بود، قضیه به حدی ماندگار شد که بیلی جوئل در سطری از ترانه‌اش «ما حریق را آغاز نکردیم» که درباره جریانات محبوب و اخبار معروف دهه ۵۰ نوشته بود، از آن یاد کرد.

هولاهوپ همچنان به عنوان اسباب‌بازی محبوب باقی ماند، البته فروشش هرگز به پای فروش دهه ۵۰ نرسید. اما در دهه ۲۰۰۰ به واسطه چهره‌هایی نظیر میشل اوباما، کاترین زتا جونز و کلی آیزورن که از آن برای ورزش استفاده

می‌کردند، مجدداً محبوب شد. خواننده معروف، بیانسه، حتی هولاهوپ را روی صحنه موسیقی آورد و حین اجرای ترانه «حش کن» از آن استفاده کرد. در باشگاه‌ها و ساحل‌های کل کشور کلاس‌هایی برگزار شدند و شرکت‌کنندگان از هولاهوپ‌های سنگین‌تر استفاده می‌کردند که نه تنها به استقامت بیشتری نیاز داشت، بلکه کار کردن با حلقه را برای کسانی که مهارت کمتری داشتند، راحت‌تر می‌کرد (یکیش خود بنده!).

آیا می‌دانستید؟

هولاهوپ زمانی در ژاپن ممنوع بود، چون چرخاندن کمر حرکتی زشت محسوب می‌شد.

خلاصه

۱. بازی با هولاهوپ به مدت بیش از ۵۰۰۰ سال سرگرمی کودکان و بزرگسالان بوده است.

۲. سربازان بریتانیایی با دیدن رقص مردمان جزایر پلی‌نزی، بازی چرخاندن حلقه دور کمر را «هولاهوپ» نامیدند.

۳. Wham-o اولین نام تجاری هولاهوپ در دهه ۵۰ بود که تپی کوتاه‌مدت را بین مردم در پی داشت.

هیپنوتیزم

در باب موضوع هیپنوتیزم، بدون شک عبارت «قدرت تلقین» را شنیده‌اید. ریشه‌های قدرت تلقین به مراسم مذهبی در هند، یونان و مصر باستان می‌رسد. در آن دوران، مذهب، علم و طبابت، همه یکی بودند. وقتی کسی بیمار می‌شد، بسیار رایج بود که از طریق مراسم خلسه اقدام به درمانش کنند. این مراسم از نظر بسیاری جدّ پدیده‌ای است که امروزه آن را هیپنوتیزم برای مدیریت درد می‌نامیم.



هیپنوتیزم به شکلی که ما امروزه می‌شناسیم، از یک پزشک آلمانی به نام فرانس میمر در قرن هجدهم آغاز شد. همانطور که احياناً حدس زده‌اید، لغت Mesmerize به معنای هیپنوتیزم کردن از نام خانوادگی همین فرد گرفته شده است. او بر این باور بود که یک سیال نامرئی در بدن جریان دارد که توسط نیروی مغناطیس کنترل می‌شود، و

می‌توان از طریق قرار دادن سوژه‌ها در حالت خلسه، استفاده از قدرت تلقین، و کنترل سیال مذکور، آنها را شفا داد.

اگرچه بعدها ثابت شد که ایدهٔ سیال مغناطیسی غلط است و مزمر از جامعه طرد شد، کاشف به عمل آمد بسیاری از سوژه‌های او بعد از هیپنوتیزم شدن بهبودهایی در وضعیت سلامتشان مشاهده کرده بودند.

در اواسط قرن نوزدهم، جراح اسکاتلندی، جیمز برید، ایدهٔ سیال مغناطیسی مزمر را رد کرد، اما می‌خواست ته و توی حالت خلسه و تأثیرات جسمانی‌اش را در بیاورد. او اولین کسی بود که لغت هیپنوتیزم را از روی نام خدای خواب در یونان باستان یعنی «هیپنوس» ساخت. حتی وقتی برید فهمید که این حالت خلسه الزاماً با خواب یکی نیست و کوشید عوضش کند، کلمهٔ هیپنوتیزم بین عموم جا افتاده بود.

اگرچه خیلی‌ها این حالت را با آرامیدگی ارتباط می‌دهند، زنی به نامِ اِلا سالامون در همین حالت قرار داشت و از او سؤال کردند دربارهٔ برادر فرد هیپنوتیزم‌کننده توصیهٔ پزشکی بدهد که نقش زمین شد و مرد. در آن دوره می‌گفتند سالامون به این دلیل مرده که مغزش توانایی تحمل آن میزان از هیجان را نداشته. اگرچه ما احتمالاً هرگز دلیل مرگش را نخواهیم فهمید، از آنجایی که این واقعه بیش از ۱۰۰ سال پیش اتفاق افتاد، نشریهٔ انجمن پزشکی امریکا این را اولین مورد مرگ تحت حالت هیپنوتیزم نامید.

تا به حال شده حین رانندگی به سوی منزل به حدی در فکر غرق شوید که خروجی را رد کنید؟ یا شده به خانه

برسید در حالی که هیچ چیز از مسیر رانندگی به خاطر نیاورید؟ اینها نمونه‌هایی هستند از اینکه ما خودمان را هیپنوتیزم می‌کنیم.

هیپنوتیزم که هم توسط روانکاوها انجام می‌شود و هم هیپنوتیزم‌کننده‌ها، سوژه را در حالتی قرار می‌دهد که می‌تواند محرک‌های خارجی را حذف کرده و فقط روی آنچه به او تلقین می‌شود تمرکز کند.

تکنیک‌های «مدیتیشن» و «حضور در لحظه» هم از همین الگو پیروی می‌کنند. در واقع بسیاری از فایل‌های تصویری و صوتی که برای هیپنوتیزم تولید می‌شوند، بسیار به فایل‌های صوتی مدیتیشنی که من قبلاً گوش می‌دادم شباهت دارند.

هدف از تمام اینها استفاده از قدرت تلقین روی بخشی از مغز است که شما به طور ناخودآگاه استفاده‌اش می‌کنید؛ این همان بخش از مغز است که حین تایپ کردن روی کیبورد و رانندگی بدون نیاز به توجه به تابلوهای راهنمایی و رانندگی، حافظه عضلانی شما را ایجاد می‌کند.

اگر فردی بتواند موضوعی را به آن بخش از مغز تلقین کند، آن تلقین می‌تواند (در مورد هیپنوتیزم‌درمانی) به یک عادت تبدیل شود، و اگر مثلاً شخص هیپنوتیزم‌کننده روی سن آمفی‌تئاتر کالج ازتان بخواهد مقابل ۲۰۰ نفر برقصید، به شما احساس راحتی داده و از تمسخر افراد ناآگاهتان کند.

بله. مورد دوم حدود پانزده سال قبل برای خودم پیش آمد. و حتی حالا که این واقعه را برایتان تعریف می‌کنم، از اینکه جلو آن همه آدم وانمود کردم حرکات باله را بلد هستم، احساس خجالت نمی‌کنم. شاید دلیلش این باشد که در حالت هیپنوتیزم به من تلقین شد که بعداً از هیچ یک از این کارها خجالت‌زده نخواهم شد.

اگرچه هیپنوتیزم در عرصه‌هایی از علم پزشکی به عنوان ابزاری معتبر شناخته می‌شود، برخی دیگر می‌گویند که اثری شبه‌دارویی دارد و ما به قدرت تلقین گوش می‌دهیم، چون دلمان می‌خواهد دیگران را خشنود کنیم و از تلقینات کسانی که برایشان احترام قائل هستیم پیروی کنیم.

در مورد کاربرد هیپنوتیزم در مدیریت درد، عصب‌شناسان روی مغز مبتلایان به درد مزمن تحت تأثیر هیپنوتیزم مطالعه انجام داده و در حالت تلقینِ ناچیز بودن درد به بیماران، کاهش میزان فعالیت در قشر پیش‌پیشانی را مشاهده کردند. قشر پیش‌پیشانی بخشی از مغز است که وظیفه تشخیص درد را بر عهده دارد. کلاس‌های هیپنوتیزم در حالت زایمان به منظور کمک به مادران برای مدیریت درد نیز طرفداران زیادی پیدا کرده است.

پس آیا یک هیپنوتیزم‌کننده خیابانی می‌تواند به جای متخصص بیهوشی موضعی وارد اتاق عمل شود؟ احتمالاً خیر. آنهایی که هیپنوتیزم را به عنوان راه درمانی برای درد، فوبیا یا اختلال استرسی پس از آسیب روانی^{۳۴} می‌بینند، باید هفته‌ها یا ماه‌ها تحت نظر یک روانکاو و جلسات هیپنوتراپی قرار بگیرند.

اما اگر شما در یک برنامه هیپنوتیزم شرکت کنید، هیپنوتیزم کننده از تمام حضار درخواست می کند تمرینی را انجام دهند تا معلوم شود چه کسانی راحت تر هیپنوتیزم می شوند. معمولاً از هر شش نفر یک نفر به اصطلاح «خواب‌رو» است و با اولین مرتبه تلاش، به راحتی هیپنوتیزم می شود. (راستی لغت somnambulist یا خواب‌رو، از معادل رومی خدای خواب یونانیان یا «هیپنوس» گرفته شده که رومیان او را «سومنوس» می نامیدند).

شما در حال حاضر در حال خواندن مطالب یکی از همین افراد هستید. من در طول عمرم در دو برنامه هیپنوتیزم شرکت کرده‌ام و در هر دو مورد روی سن رفتم و کارهای عجیبی ازم سر زد. مثلاً یادم نمی آمد بعد از پنج چه عددی می آید، در عرض چند ثانیه بسیار گرم یا سردم می شد و بله... در نقطه اوج هیپنوتیزم شدنم رقص باله اجرا کردم.

اما تمام کسانی که روی سن هیپنوتیزم شده‌اند، به شما می گویند که در آن حالت کنترل خودتان را از دست نمی دهید. شما از تمام اعمالتان آگاه هستید و بعداً همه را به یاد می آورید.

اوه، و یک چیز دیگر: ترفند ساعت جیبی زنجیردار که در فرهنگ عامه درباره هیپنوتیزم دیده‌اید، چیز رایجی نیست، اما گاهی شیئی مثل ساعت جیبی را برای کمک به تمرکز و جلب توجه فرد استفاده می کنند تا هیپنوتیزم تسهیل شود.

آیا می دانستید؟

در امریکا هیچ مقررات مشخصی برای هیپنوتیزم وجود ندارد، اما برخی روانکاوها مدرک هیپنوتراپی دریافت می کنند و اجازه دارند در این زمینه فعالیت کنند.

خلاصه

۱. قدرت تلقین از دوران باستان به منظور مدیریت درد استفاده داشته است.
۲. فرانس میزمر بر این باور بود که سیالی مغناطیسی در بدن جریان دارد و با قرار دادن افراد در حالت خلسه می توان از آن سیال برای مدیریت درد استفاده کرد.
۳. آنهایی را که به راحتی هیپنوتیزم می شوند خواب رو می نامند. این قابلیت الزاماً ارتباطی با میزان هوش فرد ندارد.

پینگ‌پنگ

این فصل بر اساس اپیزودی از پادکست تاریخچه همه چیز، درباره اشارات به نکات فرهنگ عامه در فیلم سینمایی فارست گامپ نوشته شده است.



اواخر قرن نوزدهم، تنیس روی چمن بازی‌ای محبوب بین طبقه نخبه در انگلستان ویکتوریایی، هند و آفریقای جنوبی بود. وقتی افراد می‌خواستند در زمستان یا شرایط جوی نامساعد بازی را به زیر سقف بیاورند، با استفاده از میز غذاخوری، تعدادی کتاب به جای تور، توپ لاستیکی یا چوب‌پنبه گردشده بطری شامپاین، و کتاب یا جعبه سیگار برگ به جای راکت بازی را انجام می‌دادند.

ورزشی که امروزه با نام پینگ‌پنگ می‌شناسیم اسامی زیادی داشته، از جمله ویف‌واف، گوسیما، فلیم‌فلَم و پیم‌پَم. اگر

در رشته‌های المپیک به دنبال پینگ‌پنگ بگردید، پیدایش نخواهید کرد آن را با نام تنیس روی میز خواهید یافت چون پینگ‌پنگ نام تجاری‌ای است که توسط برادران پارکر ثبت شد، اما به حدی عمومیت یافت که شاید متوجه‌اش نشوید. همچنین فدراسیون پینگ‌پنگ به ناچار در ۱۹۲۲ نام خود را به فدراسیون تنیس روی میز تغییر داد.

با اختراع لاستیک چندلایه در ۱۹۵۰، همه چیز متحول شد. لاستیک چندلایه همان چیزی است که روی سطح راکت تنیس می‌بینید که از لایه‌های اسفنج و لاستیک تولید می‌شود. وقتی ژاپنی‌ها این ماده را وارد بازی پینگ‌پونگ کردند، بازیکنان توانستند ضربات چرخشی اجرا کنند و توپ را به جهاتی پرتاب کنند که قبلاً امکان‌ناپذیر بود. فدراسیون بین‌المللی تنیس روی میز، بلافاصله مقررات جدیدی درباره استفاده از راکت‌های جدید وضع کرد.

قواعد و مقررات بازی بعد از سال ۲۰۰۰ که بازی‌های بیشتری از تلویزیون پخش می‌شد، مجدداً دستخوش تغییر شدند. به منظور جذب مخاطب بیشتر و جلب توجه مخاطبان، جمع امتیازات بازی از ۲۱ به ۱۱ کاهش پیدا کرد و اندازه توپ بزرگ‌تر شد تا توی تلویزیون بهتر دیده شود. با افزایش اندازه توپ، وزنش هم بیشتر شد تا از سرعت بازی کاسته شود و مخاطبان دید بهتری داشته باشند. اینها قبل از زمانی اتفاق افتاد که ما تلویزیون تخت و کیفیت بالا داشتیم.

باور کنید یا نه، حدوداً ۴۰ میلیون بازیکن حرفه‌ای تنیس روی میز در سراسر دنیا داریم، و تعداد بازیکنان تفریحی حتی

از این هم بیشتر است. نمی‌دانم آیا این ارقام بازیکنان بیرپنگ^{۲۵} را هم شامل می‌شود یا نه، اما جالب است بدانید که بیرپنگ در ۱۹۵۰ در انجمن برادری کالج دارت‌ماوٹ اختراع شد، که در ابتدا با راکت اجرا می‌شد و بعدها به بازی‌ای تبدیل شد که اغلب دانشجویان کالج و بزرگسالان با آن آشنایی دارند. اما پینگ‌پنگ احتمالاً در چین از همه جا محبوب‌تر است و احتمالاً به یاد دارید که در کتاب و فیلم فارست گامپ از آن یاد شد.

وقتی اسم «جنگ سرد» به گوشتان می‌خورد، احتمالاً بسیاری فکر می‌کنند بین امریکا و شوروی در گرفته بود، اما علاوه بر آنچه ما «پرده آهنین» می‌نامیم و دنیای کمونیسم شوروی را از باقی دنیا جدا می‌کرد، یک پرده دیگر هم وجود داشت موسوم به «پرده خیزران» که بعد از انقلاب مائو در ۱۹۴۹، چین کمونیستی را از امریکا جدا کرد.

بیش از بیست سال بعد، پیوند بین چین و شوروی شروع کرد به متلاشی شدن و مائو به دنبال راه‌هایی برای برقراری ارتباط مجدد با امریکا می‌گشت. این برمی‌گردد به دورانی که رئیس‌جمهوری ریچارد نیکسون، ارتباط با چین را در رأس اولویت‌هایش قرار داده بود.

وقتی گلن کوان، بازیکن حرفه‌ای نوزده‌ساله پینگ‌پنگ اهل امریکا در جریان جام جهانی تنیس روی میز ۱۹۷۱ سوار اتوبوسی شد، ژوانگ زدونگ، بازیکن تیم ملی چین هم که سوار اتوبوس بود، جلو رفت، با او دست داد، به کمک مترجمش با او حرف زد و تابلوی ابریشمی از کوهستان هوانگ‌شان به او تقدیم کرد. فردای آن روز، کوان تی‌شرتی با نماد صلح و متن ترانه Let it be از گروه بیتلز را به زدونگ هدیه داد.

در ابتدا به بازیکنان چینی دستور داده بودند با امریکایی‌ها حرف نزنند، اما وقتی اخبار و تصاویر این برخورد در روزنامه‌های امریکا و چین منتشر شد، مائو از تیم امریکا دعوت کرد تا سفری رایگان به چین داشته باشند و در آنجا بازی کنند. این قضیه در فیلم فارست گامپ هم آمد و از آن با عنوان «دیپلماسی پینگ‌پنگ» یاد شد.

چین با آنچه اعضای تیم امریکا تصور داشتند بسیار متفاوت بود و دیدگاه منفی مردم چین نسبت به امریکا، در زمان ورود اعضای تیم به چین به کل از بین نرفته بود. حتی پلاکاردهای خوشامدگویی به اعضای تیم امریکا را روی دیوارنوشته‌هایی با مضمون «مرگ بر یانکی‌های ستمگر و سگ‌های بازیچه‌شان» نصب کردند.

رهبران سیاسی چین اطمینان حاصل کردند که با مهمان‌نوازی با امریکایی‌ها رفتار می‌شود. در ضیافتی در آوریل ۱۹۷۱، نخست وزیر چین، چو ان‌لای به اعضای تیم و مطبوعات اعلام داشت «شما فصلی نو در روابط مردم امریکا و چین باز کردید. من اطمینان دارم که این روابط جدید، از سوی اکثریت مردمان هر دو کشور حمایت خواهد شد.»

فردای آن روز، تحریم‌های بیست و یک ساله امریکا علیه چین برداشته شد.

در فیلم، فارست گامپ را به قدری در زمینه پینگ‌پنگ ماهر نشان دادند که افراد حاضر در بیمارستان مسحور بازی‌اش شده بودند به حدی که عوض تماشای برنامه فرود آپولو ۱۱ روی ماه از تلویزیون، به تماشای بازی او ایستاده بودند.

وقتی فارست گامپ بازی پینگ‌پنگ را آموزش می‌بیند، به او می‌گویند هرگز چشم از توپ برندارد. اگر تام هنکس را حین بازی در آن صحنه دیده باشید، متوجه می‌شوید که حتی پلک هم نمی‌زند. انجام این کار توسط یک بازیکن کارکشته راحت‌تر است، اما پلک زدن در هنگام نزدیک شدن شیئی به صورت، یک واکنش ذاتی است.

یعنی تام هنکس آن‌قدر در کارش عالی بود؟ خب، بله، چون او تام هنکس است، و البته به این دلیل که بسیاری از صحنه‌های پینگ‌پنگ آن فیلم، از جمله صحنهٔ مسابقه در چین، بدون توپ فیلمبرداری شدند و توپ پینگ‌پنگ بعداً توسط کامپیوتر به صحنه اضافه شد. تام هنکس و رقیب چینی‌اش که در فهرست بازیگران فیلم با نام ولنتاین ذکر شده بود، به صدای یک مترونوم گوش داده و ضرباتشان را با آن تنظیم می‌کردند.

فیلم فارست گامپ به خاطر کاربردهای نوآورانه از کامپیوتر معروف شد، مثل صحنهٔ حضور تام هنکس در فیلم‌های حقیقی تاریخی و حذف کردن پاهای شخصیت سروان دن با بازی گری سینیس. حتی پر شناور در هوا را که در ابتدا و انتهای فیلم نمایش داده می‌شد، توسط کامپیوتر ساخته بودند. تعجبی هم ندارد که این فیلم در کنار پنج جایزهٔ اسکار دیگر، اسکار بهترین جلوه‌های ویژهٔ سال ۱۹۹۵ را هم برنده شد.

آیا می‌دانستید؟

خوانندهٔ پاپ، جاستین بلیر به حدی عاشق پینگ‌پنگ است که در تمام تورهایش با خودش میز و تجهیزات

پینگ‌پنگ می‌برد تا هر کجا هوس کرد بازی کند.

خلاصه

۱. نام تجاری پینگ‌پنگ را برادران پارکر ثبت کردند.

۲. تنیس روی میز در ابتدا نسخه‌ای از تنیس بود که در دوران ویکتوریایی با استفاده از میز غذاخوری، کتاب، چوب‌پنبه بطری شامپاین و سایر وسایل به زیر سقف منتقل شد.

۳. بازی پینگ‌پنگ به پایان دادن به تحریم‌های اقتصادی امریکا علیه چین کمک کرد.

رولر اسکیت

اگر نگران هستید که برای این فصل سرتان را با توضیح دربارهٔ اولیویا نیوتون جان و جینِ کلی در فیلم «زانادو» درد بیاورم، نگران نباشید. آن را می‌گذارم برای آخر کار، چون فیلم زانادو بیش از دو قرن بعد از قرار گرفتن رولر اسکیت در معرض دید عموم اکران شد.



اغلب مورخان و موزهٔ ملی رولر اسکیت در شهر لینکلنِ نبراسکا، جان جوزف مرلین را به عنوان مخترع رولر اسکیت می‌دانند. او به واسطهٔ رفتارهای هنجارشکنانه‌اش معروف بود، مثلاً در دههٔ ۱۷۶۰ سوار بر رولر اسکیت و در حال نواختن ویولن به یک مهمانی بالماسکهٔ مسخره در لندن وارد شد.

متأسفانه اسکیت‌هایش مکانیزم ترمز نداشتند و دست‌فرمان خودش هم تعریفی نداشت. او بعد از ورود به مهمانی

صاف رفت توی یک آینه بزرگ و هم مهمانی را پایان داد و هم شیفتگی‌اش به اسکیت را. او بعدها اسکیت‌هایش را اصلاح کرد و ارتقا داد، اما بدون مکانیزم ترمز طرفدار خاصی پیدا نکردند و خودش هم هیچ‌وقت امتیاز ایده‌اش را ثبت نکرد.

اولین اسکیت‌ها شبیه اسکیت‌های مدل این‌لاین بودند که امروزه می‌بینیم. اسکیت‌های مرلین دارای دو چرخ روی هر لنگه بودند، اما موسیو پتیت‌بلد فرانسوی در ۱۸۱۹ اسکیتی را به نام خود ثبت کرد که دارای دو یا چهار چرخ از جنس فلز، عاج یا چوب بود که پشت سر هم روی یک خط مستقیم روی یک صفحه فلزی قرار گرفته و زیر کفش وصل می‌شدند. یک سال قبل از آن، در اپرای Der Maler oder die Wintervergn Ugunen در آلمان از اسکیت استفاده کردند تا حرکات اسکیت روی یخ را شبیه‌سازی کنند.

مخترعان مختلفی چینه‌های مختلف چرخ‌ها را امتحان کردند تا دور زدن را برای اسکیت‌سوارها آسان‌تر کنند، اما لئونارد پلیمپتون اهل نیویورک بود که ایده اسکیت کوآد در سال ۱۸۶۳ به ذهنش رسید که دو چرخ در جلو و دو چرخ در عقب هر لنگه داشت. چرخ‌ها از جنس لاستیک بودند و روی محورهایی قرار می‌گرفتند تا دور زدن را در مقایسه با مدل‌های قبل برای اسکیت‌سوارها آسان‌تر کنند و با بند چرمی به کفش‌های معمولی وصل می‌شدند.

پلیمپتون از کف فروشگاه مبل‌مانش در نیویورک به عنوان پیست استفاده کرد و اسکیت‌هایش را به مردم اجاره می‌داد تا تفریح کنند. او همچنین انجمن اسکیت‌سواران نیویورک را بنیانگذاری کرد که در ۱۸۶۶ اولین پیست

اسکیت عمومی امریکا را در سالن غذاخوری هتلی در رود آیلند افتتاح کردند.

طرح پلیمپتون بلافاصله بین مردم محبوب شد. با وضع مقررات جدید کار، از ساعات کار مردم کاسته شد و آنها اوقات فراغت بیشتری داشتند. پیست‌های اسکی بیشتری برای کودکان و بزرگسالان افتتاح شد تا تفریح کنند.

جنگ جهانی اول و رکود اقتصادی باعث شدند اسکیت برای مدتی از محبوبیت بیفتد. اما با آسفالت شدن خیابان‌ها و ساخته شدن پیاده‌روها، اسکیت مجدداً روی مد برگشت. اسکیت برای سال‌ها در حد متوسط بین مردم مد بود، اما احتمالاً معروف‌ترین نقطه اوج محبوبیت اسکیت در دهه ۷۰ اتفاق افتاد.

می‌گویند ظهور سبک موسیقی دیسکو در امریکا یکی از دلایل افزایش محبوبیت اسکیت بود. اسکیت را به عنوان ورزشی خوب به مردم معرفی کردند و بسیاری از سلب‌ریتی‌ها این بازی را انجام می‌دادند. فرهنگ عامه هم با ترانه‌ها، برنامه‌های تلویزیونی، و فیلم‌هایی درباره اسکیت (مثل رولر دیسکو) و همین‌طور اولین حضور پاتریک سوئیزی جلو دوربین در فیلم «شهر اسکیت» به این تب دامن زدند. اوه، و همچنین یکی از بهترین فیلم‌های موزیکال تاریخ سینما: زانادو!

اواخر دهه ۸۰، سبک موسیقی دیسکو منقرض شد و درست مثل دوران رکود اقتصادی اسکیت از مد افتاد. بسیاری از پیست‌های اسکی ضرر دادند و تعطیل شدند. اما درست قبل از ورود به دهه ۹۰، دو برادر به نام‌های اسکات و

برینان اولسون، یک جفت اسکیت آنتیک این‌لاین پیدا کردند. آن دو که به دنبال روشی برای تمرین مهارت‌هایشان در هاکی روی یخ بودند، چرخ‌هایی از جنس پلی‌اورتان روی چکمه‌های هاکی روی یخ نصب کرده و در سال ۱۹۸۳ محصولشان را با نام رولربلید ثبت اختراع کرده و شرکت تأسیس کردند.

در دهه ۹۰، پیست‌هایی که در دهه قبل تعطیل نشده بودند و پیست‌های تازه‌ساز، شاهد دوره اوج دیگری از اسکیت‌سواری بزرگسالان بودند. امروزه هر چیزی که نوستالژی به نظر بیاید، مد می‌شود و به همین دلیل، علی‌رغم هزینه بالای اجاره و خرید ملک برای راه‌اندازی پیست اسکیت، تعدادی از پیست‌های اسکیت قدیمی بازگشایی شدند. چیز دیگری که باید به آن اشاره کنم این است که در دوران محبوبیت اسکیت، مسابقات اسکیت‌سواری و رولر دربی^{۳۶} هم محبوبیت داشت. راستی، اگر شما هم مثل من شیفته جناس و بازی با کلمات هستید، بد نیست اسامی برخی از تیم‌های رولر دربی را بخوانید، مثلاً: استاپ دراپ و رولرز.

آیا می‌دانستید؟

استفاده از اسکیت توسط پیشخدمت‌های رستوران‌ها و بارها در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ مرسوم بود. شرکت سونیک همچنان این رسم را جشن می‌گیرد و سالانه مسابقاتی بین ۳۵۰۰ رستوران در سراسر کشور برگزار می‌کند.

خلاصه

۱. جان جوزف مرلین اولین کسی بود که اسکیت را به عموم مردم معرفی کرد، اما با این کار یک آینه بزرگ و گران‌قیمت را شکست.

۲. لئونارد پلیمپتون اسکیت‌های کوآد را با چرخ‌های لاستیکی طراحی کرد که دور زدن با آنها در مقایسه از طرح‌های قبلی آسان‌تر بود.

۳. زانادو یکی از فیلم‌هایی است که در حقیقت کم‌لطفی شده و در اوج تب اسکیت اکران شد.

اسلینکی

خاطرتان هست در دبیرستان خواندیم نیوتن زمانی به تئوری جاذبه فکر کرد که سیبی از درخت افتاد؟ حالتی مشابه این هم در ۱۹۴۳ برای ریچارد جیمز اتفاق افتاد.



نیوتن در مرخصی دانشگاهی ناشی از طاعون به سر می‌برد و داشت در باغ خودش چای می‌نوشید که سیبی از درخت افتاد و او به این فکر کرد که چرا سیب در مسیر مستقیم افتاده و نه اریب. این آغاز تئوری او بود.

اما زمانی که ایده ساخت اسباب‌بازی فنری به ذهن جیمز رسید، او در مرخصی به سر نمی‌برد. جیمز در آن زمان در اسکله کار می‌کرد و مشغول ساخت فنری بود که بار را روی کشتی‌های باربری نگه دارد. داستان به این صورت ادامه پیدا می‌کند که او سهواً فنری را به زمین انداخت و فنر عوض پهلوی با سر فرود آمد و شروع کرد چرخیدن و راه رفتن.

احتمالاً همه از سندرم شیء براق مطلع هستیم. این اتفاق برای جیمز چیزی شبیه سندرم شیء براق و فنی بود، چون دو سال آتی را صرف اصلاح و ارتقا دادن این پدیده به عنوان اسباب‌بازی کرد. او با مواد مختلف با طول‌های مختلف آزمایش انجام داد و دستگاهی طراحی کرد که ۲۴ متر و ۳۸ سانتیمتر مفتول را می‌تاباند تا بهترین نوع اسباب‌بازی را تولید کند.

همسرش بتی کاملاً در این مورد همراهی کرد و حتی نام «اسلینکی» را برای این اسباب‌بازی پیشنهاد داد. او کلمه مذکور را از فرهنگ لغات به معنای «جسم دارای حرکات موجی و موقر» یافته بود.

جیمز در ۱۹۴۵ با بهره‌گیری از یک وام ۵۰۰ دلاری شروع به تولید و فروش این محصول کرد، اما فروش در ابتدا چندان بالا نبود. هیچ کس نمی‌دانست با یک اسباب‌بازی فنی چه کار باید بکند. تنها وقتی ریچارد و بتی روش بازی با اسلینکی را در فروشگاه گیمبل واقع در فیلادلفیا نمایش دادند، فروش بالا رفت. در واقع وقتی به مردم نشان دادند چه کارهایی می‌شود با اسلینکی انجام داد، ۴۰۰ اسباب‌بازی‌ای که با خود آورده بودند، ظرف مدت ۹۰ دقیقه فروش رفت.

بتی نه تنها نقشی کامل در پیشنهاد کردن نام و بازاریابی اولیه محصول انجام داد، بلکه در موفقیت‌های آتی شرکت هم نقشی کلیدی داشت. زمانی که ریچارد غرق موفقیت اسلینکی شد، شروع کرد به خیرات کردن مقادیر زیادی پول به سازمان‌های مذهبی و در نهایت شرکتش را رها کرد و به بولیوی رفت تا به یک فرقه ملحق شود.

اما بتی کنار شش فرزندشان ماند و اداره شرکت را به دست گرفت. در دهه ۵۰ فروش محصول دچار رکود شد یک دلیل دیگر برای اینکه ریچارد شرکت را روی مرز ورشکستگی و با کلی صورتحساب پرداخت نشده به خاطر خیرات بی حساب به سازمان های مذهبی رها کرد.

بتی وضعیت شرکت را دگرگون کرد. او شرکت را به زادگاهش هالیدیبرگ در ایالت پنسیلوانیا انتقال داد و شروع کرد به تبلیغ برای اسلینکی در پیام های بازرگانی چشمگیر تلویزیونی با شعارهایی نظیر «اون چیه که تنهایی و جفتی از پله ها پایین می ره و صدای فتری ایجاد می کنه؟» که امروزه هم به گوش مردم آشناست. (اگر این شعار توی ذهنتان گیر کرده، قابلی نداشت!)

اسلینکی بخشی از موفقیتش را نیز مدیون «سگ اسلینکی» است که توسط هلن اچ. مَلَسْتِد اختراع شد، یعنی زمانی که پسرش برای هدیه تولد یک اسلینکی دریافت کرد و هلن به این فکر افتاد که چه می شود اگر برایش چرخ نصب کند. ایده ساخت اسباب بازی کشیدنی فتری به ذهن هلن ملستد رسید و طرح آن را برای ریچارد فرستاد. قبل از رفتن ریچارد به بولیوی، آن دو برای تولید سگ اسلینکی با هم کار کردند و موفقیت آن (در کنار بازاریابی بتی) و گنجانده شدن شخصیت سگ فتری در انیمیشن قصه عروسک ها با صدایشگی جیم وارنی که به خاطر بازی کردن نقش ارنست در برنامه کودک محبوب بود، در ۱۹۹۵ به رونق کسب و کار کمک کرد.

اسلینکی در سال ۲۰۰۱ به عنوان اسباب بازی رسمی ایالت پنسیلوانیا نامگذاری شد. وقتی بتی در سال ۲۰۰۸ از دنیا

رفت، نیویورک تایمز گزارش داد که بیش از ۳۰۰ میلیون اسلینکی فروش رفته‌اند و اگر تمام آنها را به هم وصل کرده و بکشیم، ۱۵۰ بار دور کره زمین می‌زنند.

آیا می‌دانستید؟

البته این موضوع ارتباطی با اسلینکی ندارد، اما با حکایت نیوتن که در کودکی بسیار شنیده‌ایم، چرا: هیچ شواهد موثقی وجود ندارد که سیب آن طور که در انیمیشن‌ها و کتاب‌های کودکان نشان می‌دهند، روی سر نیوتن افتاده باشد. در ضمن، درخت سیبی که ایده تئوری جاذبه را به نیوتن داد، همچنان در حال رشد است و به یکی از جاذبه‌های توریستی بریتانیا تبدیل شده است.

خلاصه

۱. ایده تولید اسلینکی زمانی به ذهن ریچارد جیمز رسید که فتری سهواً از دستش افتاد و شروع کرد برای خودش چرخیدن و راه رفتن.

۲. همسر ریچارد، بتی، نام محصول را انتخاب کرد و بعد از آنکه ریچارد یکباره به بولیوی رفت، اداره شرکت را در دست گرفت و آن را از مشکلات مالی نجات داد.

۳. اسلینکی اسباب بازی رسمی ایالت پنسیلوانیاست.

تردمیل

وقتی به هدف اصلی تردمیل فکر می‌کنید، راحت‌تر درک می‌کنید که چرا برخی از کشورهای اروپایی ایده پیاپی متحرک (مثل آنچه در برخی فرودگاه‌ها می‌بینید) را چیز بدی می‌دانند. اما ایده ساخت تردمیل در اواخر قرن یکم میلادی در روم باستان به وجود آمد، یعنی زمانی که از تردمیل برای ساختن نوعی جرثقیل استفاده کردند که به وسیله نیروی پای انسان کار می‌کرد. رومی‌ها حول محیط یک چرخ چوبی بزرگ راه می‌رفتند که به نوعی مثل یک چرخ همستر انسانی بود. این سیستم اگرچه مسخره به نظر می‌آید، آنها را قادر می‌ساخت با نیروی انسانی کمتر، بارهای بیشتری را جابجا کنند.



استفاده از تردمیل برای ایجاد توان کاری در طول قرن‌ها یک ایده رایج بود. در واقع اصطلاح «اسب بخار» از

سنجش توان یک اسب برای راه رفتن روی یک تردمیل به عنوان منبع توان کاری در قرن نوزدهم ابداع شد.

در ۱۸۱۸، یک مهندس بریتانیایی به نام سر ویلیام کیویت، تردمیل زندان را اختراع کرد. محکومین را وادار می‌کردند که روی پره‌های یک چرخ بزرگ راه بروند تا توان لازم برای اموری مثل خرد کردن ذرت یا تلمبه زدن آب را ایجاد کنند. اما سوابقی هم موجودند که بر اساس آنها تردمیل به عنوانی نوعی مجازات استفاده می‌شد، نه منبع ایجاد توان. وقتی در سال ۱۸۸۹ لایحه زندان‌ها برای حذف اعمال شاقه در بریتانیا تصویب شد، استفاده از تردمیل در زندان‌ها عملی بی‌رحمانه اعلام گردید.

شاید فکر کنید این پایان کار تردمیل بود، اما مدت زیادی نگذشت تا تردمیل این بار به عنوان وسیله ورزشی مجدداً ظهور کرد. زندانی‌های آن دوره احتمالاً شوکه می‌شدند اگر می‌دیدند امروزه مردم ماهیانه ۲۰ دلار می‌پردازند تا روی تردمیل راه بروند.

در سال ۱۹۵۲ تردمیل کاملاً آمادگی تبدیل شدن به یک وسیله ورزشی و تفریحی را نداشت، اما وقتی دکتر رابرت بروس و همکارش وین کوئینتن از تردمیل برای پایش عملکرد و بیماری‌های قلبی استفاده کردند، این وسیله وارد عالم پزشکی شد. دکتر بروس تست تشخیص پروتکل بروس را پایه‌گذاری کرد که امروزه همچنان برای ارزیابی عملکرد قلب استفاده می‌شود و او پدر پزشکی قلب ورزشی است.

وقتی کلمه ایروپیک به گوشتان می‌خورد، احتمالاً اولیویا نیوتن‌جان یا جین فوندا در لباس ورزشی چسبان و ساقبند پشمی در دهه ۸۰ به ذهنتان می‌رسند. اما این آغاز تب ایروپیک نبود.

دکتر کِنت اِچ. کوپر، ایروپیک را در دهه ۶۰ و در بیمارستان پایگاه هوایی به نیت پیشگیری از بیماری‌های عروقی در اعضای ارتش به کار گرفت، اما در نهایت به روشی مفرح برای حفظ تناسب اندام تبدیل شد.

کوپر به وسیله ایروپیک شروع کرد به رایج کردن تردمیل، اما همچنین از آن برای انجام تست‌های پزشکی قلبی و عروقی هم استفاده کرد که امروزه با نام تست تنش تردمیل هم شناخته می‌شود. اگر در برنامه‌های تلویزیونی دیده‌اید که یک نفر در حالی که تجهیزات تشخیص پزشکی به بدنش وصل است روی تردمیل راه می‌رود، به احتمال زیاد شاهد تست کوپر هستید.

راستی، ایده دویدن به عنوان تفریح (یا هر اسمی که رویش می‌گذارند) هم از دکتر کوپر شوع شد.

از قرار معلوم هر ساله تجهیزات جدیدی به دنیای تناسب اندام وارد می‌شوند، اما تردمیل همچنان پرفروش‌ترین وسیله ورزشی قلبی عروقی است. کافی است (به‌خصوص در ابتدای سال) سری به باشگاه بزنید تا ببینید این وسیله چقدر طرفدار دارد.

صرف‌نظر از اینکه تبلیغات، پیوسته روش‌های بهتر و کارآمدتری را برای حفظ تناسب اندام به ما معرفی می‌کنند،

پیاده‌روی یکی از راحت‌ترین راه‌ها برای اضافه کردن تحرک در برنامه روزانه‌تان است. خیلی از افراد حتی می‌توانند حین راه رفتن روی تردمیل کارهای دیگرشان را هم انجام دهند.

دلیل دیگری که تردمیل در مقایسه با پیاده‌روی در فضای باز طرفدار بیشتری دارد، این است که زیر سقف در معرض هوای بیرون قرار نداریم. عوض راه رفتن در برف یا ذوب شدن در گرمای تابستان، می‌توانید تا هر وقت دلتان خواست داخل خانه روی تردمیل پیاده‌روی کنید، بی آنکه نگران سُر خوردن یا آفتاب‌سوختگی باشید.

تازه، وقتی روی تردمیل راه می‌روید، در آخر جلسه تمرین از محل اولیه‌تان دور نیستید.

آیا می‌دانستید؟

اگر شما تردمیل را به عنوان رخت‌آویز استفاده می‌کنید، بدانید که در این مورد تنها نیستید. ۴۰ درصد از کسانی که تجهیزات ورزش در منزل را خریداری می‌کنند، در نهایت کمتر از آنچه انتظار داشتند از آن استفاده می‌کنند.

خلاصه

۱. تردمیل اولین بار در قرن یکم میلادی در روم باستان به عنوان وسیله تولید نیروی محرکه جرثقیل به کار گرفته شد.

۲. تردمیل زمانی در زندان به عنوان وسیله تولید توان کاری و همچنین روشی برای مجازات استفاده می‌شد.

۳. ایروبیک در دهه ۶۰ به عنوان روشی برای پیشگیری از بیماری‌های قلبی و عروقی برای اعضای ارتش توسعه یافت.

تفنگ آبپاش

باور کنید یا نه، قبل از آنکه امتیاز اختراع تفنگ آبپاش در ۱۸۹۶ ثبت شود، اطلاعات چندانی از این وسیله در دست نیست، اما قدمتش به خیلی قبل‌تر از آن برمی‌گردد. سرگرمی استفاده از سلاح‌های آبپاش به مدت چندین دهه بین مردم رواج داشت، اما آن آبپاش‌ها مثل اسباب‌بازی‌های امروزی پیشرفته نبودند بیشتر کیسه‌هایی بودند که با آب پر شده و به با لوله‌ای به یک تفنگ چدنی وصل می‌شدند. این اسباب‌بازی عوض اینکه مثل تفنگ کار کند، با فشار دادن کیسه و پرتاب آب از لوله کار می‌کرد.



در روزهای گرم این بازی هم اسباب تفریح بود و هم اسباب شیطنت، چون برخی افراد شورش را درمی‌آوردند. در

۱۸۵۸، دانشجویان سال دوم کالج آمرست به این نتیجه رسیدند که رسم اذیت کردن دانشجویهای سال اولی با تفنگ آبیاش از مد افتاده و باید در یک مراسم خاکسپاری با تفنگ آبیاشی که دانشجویهای سال قبلیشان خریده بودند خداحافظی کنند. اما بین کلاسهای مختلف اختلاف افتاد و سالدومیها تفنگ آبیاش را دزدیدند. این همان تفنگی بود که آنها قصد داشتند در مراسمی با عنوان «مراسم خاکسپاری و ترحیم تفنگ ایکس از فارغالتحصیلان ۱۸۶۰» به خاک بسپارند.

وقتی سالدومیها قبل از مراسم تدفین مشغول صرف شام بودند، سالاولیها (فارغالتحصیلان سال ۱۸۶۱) تصمیم گرفتند از این مراسم با آن عنوان پرطمطراق جلوگیری کنند، و خیلی زود صدای فریاد تکنگهبان سالدومیها شب را شکافت: «شصتویک! شصتویک!» و در همان لحظه سالاولیها به ساختمان محل نگهداری تفنگ آبیاش (البته، داخل یک تابوت) حمله کردند. نگهبان سالدومیها که برای نگهبانی از یک تفنگ آبیاش داخل تابوت، یک هفتتیر واقعی در دست داشت (خیلی عجیب است، می دانم!) توانست جلو سالاولیها ایستادگی کند تا نیروی پشتیبان سر برسد.

متأسفانه ساختمان مذکور، موسوم به «اولتیما ثی یولی» خسارات نبرد بین دو کلاس را به جان خرید، چون دانشجویها تخته‌های پله‌ها و درهای اتاق‌ها را کنده و به عنوان سلاح استفاده کردند. تمام این‌ها سر یک تفنگ آبیاش!

در نهایت مدیر کالج سر رسید و به درگیری خاتمه داد. او به خاطر نیت خیر سال دومی‌ها طرف آنها را گرفت و مراسم تدفین (اجازه بدهید یک بار دیگر تأکید کنم: برای یک تفنگ آبپاش!) برگزار شد و به صرف لیموناد، چیق صلح و شام تکمیل گردید. اما این درگیری در تاریخ کالج امرست ثبت شد و از آن با نام «شورش تفنگ آبپاش سال ۱۸۵۸» یاد می‌کنند.

ظرف مدت چند دهه اصلاحاتی در تفنگ آبپاش ایجاد شد: یک ماشه برای پرتاب آب اضافه شد، پلاستیک را جایگزین چدن کردند، و خیلی زود کیسه حذف شد و آب را داخل قبضه تفنگ ذخیره کردند تا مثل یک اسپری آبپاش خانگی استفاده شود.

در ۱۹۷۷، یک مخزن تحت فشار با موتور برق به وسیله اضافه شد تا عوض اینکه با هر بار چکاندن ماشه آب پرتاب کند، فرد ماشه را نگه داشته و جریانی از آب پرتاب نماید. اما باتری‌های وسیله گران تمام می‌شدند و به همین دلیل این مدل محبوبیت چندانی پیدا نکرد.

در ۱۹۸۹، یک مهندس مکانیک و علوم هسته‌ای به نام لونی جانسون مشغول کار کردن روی یک پمپ حرارتی برای فضاپیماهای گالیله^{۳۷} بود. وقتی پمپ را به خانه برد تا روی آن کار کند، متوجه شد که قادر است آب را دورتر و سریع‌تر از تفنگ‌های آبپاش موجود در بازار پرتاب کند و می‌تواند به یک اسباب‌بازی عالی تبدیل شود. او مکانیزمی دستی برای تحت فشار قرار دادن آب (بدون نیاز به باتری) طراحی کرد، اما کامل کردن این طرح چند سالی زمان

اولین شرکتی که جانسون طرحش را به آن ارائه داد، آن را به مدت دو سال در فهرست انتظار قرار داد؛ شرکت دوم داشت تعطیل می‌شد، چون تفنگ‌های آبپاش به خاطر شباهتشان به تفنگ‌های واقعی داشتند از محبوبیت می‌افتادند. اما شرکت سوم، لارامی، توانست اسباب‌بازی را تولید کند و در اوایل دهه ۹۰ آن را به صدر جدول اسباب‌بازی‌های محبوب برساند.

یکی از محبوب‌ترین ویژگی‌های این تفنگ، مخزن آب بزرگ متصل به آن بود که باعث می‌شد بچه‌ها ناچار نباشند زود به زود تفنگ را با آب پر کنند. شرکت تولیدکننده این تفنگ‌ها (سوپر سوکر) در سال ۲۰۱۰ با شرکت نرف ادغام شد و از آن موقع با افزودن محصولات جدید در تابستان هر سال به رشد خود ادامه می‌دهد.

آیا می‌دانستید؟

وقتی آبراهام لینکلن فراخوان شرکت داوطلبانه در جنگ داخلی آمریکا را صادر کرد، ژنرال شِرمَن تصور کرد لینکلن تعداد نیروهای موردنیاز را کم تخمین زده و گفت «مثل این می‌مونه که بخواید یک خونه حریق‌زده رو با تفنگ آبپاش خاموش کنید.»

۱. تفنگ‌های آبپاش اولیه شامل کیسه‌ای برای نگهداری آب، و لوله و تفنگ چدنی برای پرتاب آب بودند و با فشار دادن کیسه آب را پرتاب می‌کردند.

۲. در ۱۸۵۸، شورش در کالج آمرست سر مراسم خاکسپاری تفنگ آبپاشی که برای آزار دادن سال‌اولی‌ها استفاده می‌کردند، بین سال‌اولی‌ها و سال‌دومی‌ها رخ داد. برگردید و یک بار دیگر شرح این شورش را بخوانید، خیلی بامزه است.

۳. لونی جانسون مشغول کار روی مأموریت فضاپیمای گالیله بود که ایده تولید تفنگ آبپاش برند سوپر سوکر به ذهنش رسید.

بخش پنجم: در خانه



چسب زخم

از ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، مصریان از عسل برای درمان جراحات و پوشاندن زخم‌ها و خراش‌ها استفاده می‌کردند. باند پانسمان قرن‌ها بعد رایج شد، به‌خصوص در دهه ۱۸۶۰، وقتی پزشکی به نام جوزف لیستر باند استریل را به برنامه ضدعفونی در جراحی و مراقبت‌هایش اضافه کرد.



در سال ۱۹۲۰، زنی به نام جوزفین دیکسون حین انجام کارهای خانه مدام دچار سوختگی و بریدگی می‌شد. گزینه‌های پیش روی او برای رسیدگی به جراحات به حدی ساده نبودند که بتواند خودش آنها را انجام دهد. اگر با یک آگهی بازرگانی طرف بودیم، احتمالاً فیلم سیاه و سفیدی را می‌دیدیم که در آن فردی زخم را باز می‌گذاشت تا در معرض عفونت قرار بگیرد یا زور می‌زد یک‌دستی دست مجروحش را پانسمان کند.

در همان تبلیغ احتمالاً صدای کسی را می‌شنیدید که می‌گفت «باید یه راه بهتری هم وجود داشته باشه!»

دست بر قضا همسر جوزفین، اِرنل دیکسون، مسئول خرید پنبه برای شرکت «جانسون و جانسون» بود و به چسب‌ها و باندهای جراحی دسترسی داشت. آن دو با استفاده از الیافی موسوم به کرینولین، که در تولید زیردامنی کاربرد داشت، توانستند گاز استریل را روی چسب جراحی بچسبانند و نمونه اولیه آنچه را که امروزه با نام چسب زخم می‌شناسیم تولید کنند.

راستی، چسب زخم یا Band-Aid نام تجاری این محصول است. در واقع نام رسمی‌اش پانسمان چسبی برند Band-Aid است.

شاید فکر کنید چسب زخم به سرعت طرفدار پیدا کرد، اما بد نیست بدانید رشد بازاریش در ابتدا بسیار کند بود. چسب زخم تنها زمانی پرطرفدار شد که شرکت جانسون و جانسون آن را به طور رایگان در اختیار انجمن پیشاهنگان امریکا قرار داد تا در جعبه کمک‌های اولیه‌شان بگنجانند. پیشاهنگ‌ها چسب زخم را در یک جعبه مقوایی متصل به کمربندهایشان حمل کرده و از آن برای کمک به مجروحان و دریافت نشان افتخار استفاده می‌کردند.

وقتی در دهه ۵۰ شرکت‌های دیگر کوشیدند وارد بازار چسب زخم شوند، شرکت جانسون و جانسون اطمینان داد که محصولش چسبناک‌ترین محصول موجود در بازار است تا باقی رقیب‌ها را از گردونه خارج کند. آنها این موضوع

را در آگهی تبلیغاتی‌ای نشان دادند که چسب زخم حتی روی تخم‌مرغ در حال آب پز شدن باقی می‌ماند.

نکته‌ای که شرکت جانسون و جانسون از قلم انداخت این بود که در آن آگهی بازرگانی چسب زخم به رنگ پوست بود، در حالی که در واقعیت رنگ صورتی مایل به بژ داشت.

این ایده به ذهن فردی به نام مایکل پانائوتیس رسید که رنگ‌های دیگری از چسب را مناسب برای سیاهپوستان و اسپانیایی‌تبارها تولید کند. او محصولش را چسب تیره نام گذاشت و در جعبه‌هایی حاوی رنگ‌های بژ عسلی، دارچینی، قهوه‌ای و مشکی وارد بازار کرد.

متأسفانه وقتی مغازه‌ها این چسب‌ها را می‌خریدند، اغلب آنها را عوض قفسه‌ی سایر چسب‌های زخم، کنار محصولات مختص سیاهپوستان می‌گذاشتند و غیر از افرادی که برای خرید محصول مستقیماً به خود پانائوتیس مراجعه می‌کردند، کسی چشمش به این محصول نمی‌افتاد.

شرکت جانسون و جانسون اقدام به تولید چسب‌های شفاف کرد تا روی هر رنگ پوستی قابل‌استفاده باشند.

نام تجاری این محصول در دو مورد دارای جناسی هوشمندانه شد.

اولین مورد در ۱۹۸۴، در کنسرت Band-Aid بود که یکی از بزرگترین همکاری خوانندگان و گروه‌های موسیقی در

تاریخ محسوب می‌شود که دور هم جمع شدند تا ترانه «آیا آنها می‌دانند که کریسمس رسیده؟» را همخوانی کنند. در نوامبر همان سال، باب گلداف خواننده گروه بوم‌تاون رتس و میچ یور از گروه اولتراوکس، بعد از دیدن گزارش‌های قحطی و گرسنگی در اتیوپی، به اتفاق ترانه‌ای نوشته و با تعدادی از بهترین آهنگسازان انگلستان و ایرلند تماس گرفتند تا آن را ضبط کنند. ایده اصلی این بود که ترانه به حدی معروف شود که توجه مردم را به این بحران جلب کند و از سود فروش آهنگ، به قحطی‌زدگان کمک کنند.

آنها فقط ۲۴ ساعت وقت داشتند تا ترانه را ضبط، میکس و منتشر کنند و به طریقی بیش از ۳۰ نوازنده و گروه موسیقی به کمکشان آمدند. از جمله استینگ، جورج مایکل، بونو، فیل کالینز، دوران دوران، و اسپاندا باله. یکی از معروف‌ترین چهره‌ها که قرار بود در کار ساخت ترانه همکاری کند، بوی جورج بود که شب دیر خوابید، از پرواز نیویورک به لندن جا ماند، و گلداف بیدارش کرد و با عجله به پرواز بعدی رساندش تا در دقیقه آخر به استودیو برسد و صدایش برای آهنگ ضبط شود.

اما تلاششان ارزشش را داشت. گروه خوانندگان و نوازندگان با انتشار ترانه ۸ میلیون دلار برای قحطی‌زدگان جمع‌آوری کردند. حتی وقتی به نظر می‌آمد دولت بریتانیا می‌خواهد روی درآمد ترانه مالیات ببندد، گلداف جلو نخست‌وزیر وقت، مارگارت تاچر ایستاد. تاچر در نهایت مالیات را گرفت اما آن را به سازمان‌های خیریه داد.

بار دومی که نام برند Band-Aid به فرهنگ عامه وارد شد، در فیلم کامرون کرو با عنوان «کم‌وبیش مشهور» در

سال ۲۰۰۰ بود که شخصیت پنی لین با بازی کیت هادسون، در مخالفت با گروه استیلواتر، خودش و دوستانش را Band-Aid نامید.

آیا می دانستید؟

لغت «گاز» در گاز استریل اولین بار در قرن شانزدهم پدیدار شد اما ریشه شناس ها درباره منشأش مطمئن نیستند. برخی می گویند بین کلمه «گاز» و شهر غزه (Gaza) در فلسطین ارتباطی وجود دارد، اما شواهدی برای پشتیبانی این ادعا وجود ندارد.

خلاصه

۱. اولین ماده برای پوشاندن زخم، عسل بود که مصریان باستان در ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد از آن استفاده می کردند.

۲. جوزفین دیکسون، همسر مسئول خرید پنبه برای شرکت جانسون و جانسون، به کرات خودش را در خانه زخمی می کرد. او و همسرش، گاز استریل، کرینولین و چسب جراحی را ترکیب کرده و پانسمانی تولید کردند که روی پوست می چسبید و با آن می شد دست تنها زخم را پانسمان کرد.

۳. اعضای گروه Band-Aid تنها ۲۴ ساعت برای ضبط، میکس، و تمرین ترانه «آیا آنها می دانند که کریسمس

رسیده؟» وقت داشتند.

پوشک

پوشک از اولین موارد کاربردش در دوران باستان راه زیادی را طی کرده، هرچند در آن زمان به طریقی استفاده می شد که به گوش ما نرسیده است. تصور کنید پیام بازرگانی تلویزیون خاصیت جذب رطوبت برگ گیاه استبرق یا پوست حیوانات پرشده با علف یا خزه را تبلیغ کند. در مناطق گرم تر، رایج بود که نوزادها برهنه باشند و هر وقت خودشان را کثیف می کردند تمیز شوند.

قدمت مدفوع بچه به قدمت حضور انسان روی این سیاره می رسد و اگر شما فرزند داشته باشید، می دانید که داشتن پوشک تمیز در خانه چقدر حیاتی است به خصوص برای آنهایی که ساعت ۲ صبح بیدار می شوند.



البته حالا دیگر صدها سال است که برای پوشک کردن نوزادهایمان از پوست حیوانات استفاده نمی کنیم و به پارچه

روی آورده‌ایم. اواخر قرن نوزدهم، اغلب نوزادان را با پارچهٔ کتان و فلافل پوشک می‌کردند، به این ترتیب که پارچه را تا زده و با سنجاق تثبیت می‌نمودند. امروزه هر چند ساعت یک بار پوشک بچه را عوض می‌کنیم، اما آن دوره پوشک چند روز روی تن بچه می‌ماند تا وقتی که سنگین می‌شد و دیگر سر جایش باقی نمی‌ماند.

خوشبختانه با ورود به قرن بیستم، دنیای غرب نسبت به بهداشت آگاه‌تر شد و مردم پوشک را زودتر عوض می‌کردند. با ورود به قرن بیستم، وظیفهٔ اغلب زن‌ها به نگهداری از بچه‌ها شامل عوض کردن و شستن پوشک متمرکز شد.

در دههٔ ۳۰ پوشک یک‌بارمصرف در سوئد اختراع شد که از کاغذ و تراشهٔ چوب درختان برگ‌سوزنی تولید می‌شد، اما غالباً محصول مختص خانواده‌هایی به حساب می‌آمد که زیاد سفر می‌کردند. در همان دوره مواد دارای قابلیت جذب رطوبت بیشتر در حال تولید بودند. دیری نپایید که این ابداع در ترکیب با انفجارِ زادوولد بعد از جنگ جهانی دوم باعث افزایش تقاضا برای پوشک‌های یک‌بارمصرف شد.

با شروع جنگ، بسیاری از زن‌ها ناگزیر باید کار می‌کردند تا جای خالی مردها را پر کنند. این به معنای زمان کمتر برای شستن پوشک بچه بود و باعث رواج سرویس‌های تحویل پوشک شد.

بعد از جنگ، زنی به نام ماریون داناوان که خانه‌دار و مادر دو فرزند بود، جانس از عوض کردن و شستن پوشک

کثیف، ملحفه و البسه به لب آمد. مادرهای آن دوره باید بین پوشک پارچه‌ای (با گند و کثافت) و شلوارهای لاستیکی (که باعث التهاب پوست بچه می‌شد) یکی را انتخاب می‌کردند.

داناوان تصمیم گرفت یک پوشش ضدآب برای پوشک درست کند. او پوشش مذکور را با دوختن پردهٔ حمام، و بعدتر نایلون مخصوص چترنجات درست کرد و دکمه‌های فشاری پلاستیکی (به جای سنجاق قفلی که هم دست مادر و هم پوست بچه را سوراخ می‌کرد) را هم به طرحش افزود.

او اختراعش را بوتر نامگذاری کرد و کوشید طرحش را به تولیدکنندگان بفروشد، اما مدام دست رد به سینه‌اش زدند، چون می‌گفتند چنین طرحی متقاضی ندارد و مردم به پوشک‌های موجود در بازار راضی هستند.

داناوان تسلیم نشد و شروع کرد دست‌تنها به تولید کردن پوشک. او توانست پوشک‌های تولیدی‌اش را به فروشگاه سکس فیف اُونو بفروشد و محصولاتش به سرعت فروش رفتند.

برای اینکه مادرها بوتر را مجدداً استفاده کنند باید آن را می‌شستند، و ایدهٔ تولید پوشک یک‌بارمصرف با استفاده از کاغذ به ذهن داناوان رسید. اما باز نتوانست تولیدکنندگان را متقاعد کند که این محصول ارزش تولید و فروش را دارد.

در ۱۹۴۸، شرکت جانسون و جانسون اولین محصول جایگزین برای پوشک را به بازار معرفی کرد که از سوئد وارد

شده بود و چاکس نام داشت. این محصول یک‌تکه بیشتر برای مسافرت تبلیغ می‌شد اما راحتی کاربرد و یک‌بارمصرف بودنش باعث شد در اروپا و آمریکا محبوبیت پیدا کند.

ویکتور میلز در اواسط دهه ۵۰ مهندس شیمی شرکت پروکتر و گمبل بود که شروع کرد به تحقیق درباره ایده تولید پوشک یک‌بارمصرف با استفاده از محصول جدید شرکت موسوم به کاغذ توالت چارمین، اما پوشکش با اقبال مواجه نشد، چون والدین از مقدار پلاستیک به‌کاررفته در آن، به‌خصوص در هوای گرم راضی نبودند.

وقتی شرکت پروکتر و گمبل پوشکی با پلاستیک کمتر با نام تجاری پمپرز را تولید کردند، فروش محصول در ابتدا کند بود. این پوشک نه تنها برای تثبیت روی بدن بچه نیاز به سنجاق داشت، بلکه از پوشک پارچه‌ای هم گران‌تر بود. وقتی آنها توانستند قیمت تولید و در نتیجه قیمت فروش را پایین بیاورند، پمپرز به دومین برند پرفروش شرکت تبدیل شد.

شرکت‌های دیگر تولیدکننده پوشک بلافاصله دنباله‌روی شرکت پروکتر و گمبل شدند، از جمله شرکت جانسون و جانسون که خط تولید چاکس را متوقف، و شروع کرد به تولید برند پوشک یک‌بارمصرف خودش، اما در ۱۹۸۱، دست در صنعت تولید پوشک یک‌بارمصرف زیاد بود و شرکت جانسون و جانسون ناگزیر از گردونه خارج شد.

در سال ۱۹۷۸ شرکت کیمبرلی کلارک هاگیز با معرفی پوشک‌های کمرکش‌دار بازار را از آن خود کرده بود، اما

شرکت پروکتر و گمبل از آنها شکایت کرد، چون امتیاز ثبت شده از پلاستیک در کش کمر پوشک را استفاده کرده بودند. شرکت کیمبرلی کلارک هم به همین ادعا از شرکت پروکتر و گمبل شکایت متقابل کرد.

در نهایت جنگ پوشک‌ها به سال ۱۹۹۲ با پیروزی شرکت کیمبرلی کلارک به پایان رسید و آنها به برند شماره یک آمریکا تبدیل شدند. البته پروکتر و گمبل هم سهمی از بازار داشت، اما وقتی محصولی ارزان‌تر با نام لاوُر را به بازار معرفی کردند، مشتریان‌شان به دو گروه تقسیم شدند و در نتیجه هر دو برندشان برای کسب رتبه دوم با هم به رقابت افتادند.

این تنها مورد اختلاف افراد بر سر پوشک نبود.

دکتر تی. پری برزِلتون پزشک اطفال بود و در دهه ۶۰ به خاطر ازدیاد موارد شهادت‌رانی نگران شد. او به مادرها توصیه کرد اجازه دهند خود بچه‌ها تصمیم بگیرند که چه وقت برای کنار گذاشتن پوشک و آغاز آموزش استفاده از توالت آمادگی دارند.

نتایج موفقیت‌آمیز این مطالعات با رونمایی پمپرز از پوشک‌های بزرگ‌تر برای بچه‌های بزرگ‌تری که هنوز برای استفاده از توالت آموزش ندیده بودند، مصادف شد. شرکت تولیدکننده پمپرز حتی دکتر برزِلتون را به عنوان مشاور استخدام کرد. اما باقی متخصصین اطفال این موضوع را مغایر منافع خودشان دیدند و روش‌های آموزش استفاده از

توالت را که توسط دکتر برزلتون توصیه می شد رد کردند.

امروزه تب استفاده از پوشک‌های قابل‌شستشو و سازگار با محیط زیست مجدداً برگشته و والدین بار دیگر بین دوراهی قرار گرفته‌اند.

آیا می‌دانستید؟

سنجاق قفلی در ۱۸۴۰ اختراع شد و خیلی زود به راه‌حل شماره یک برای تثبیت پوشک روی بدن بچه‌ها تبدیل گردید.

خلاصه

۱. در دوران باستان نوزادها را با برگ گیاهان و پوست حیوانات پرشده با علف یا خزه پوشک می‌کردند.
۲. ماریون داناوان مبدع پوشک کارساز با استفاده آسان بود، اما تولیدکنندگان طرحش را قبول نکردند.
۳. پزشکی که آموزش استفاده از توالت برای بچه‌ها را توصیه کرد، بعدها به عنوان مشاور پمپرز استخدام شد و همین امر موجب شد باقی پزشکان اعتبار مطالعاتش را زیر سؤال ببرند.

ماشین ظرفشویی

برخی از قدیمی‌ترین صنایع دستی یافت‌شده از دوران باستان شامل ظروف سفالی و وسایل پخت‌وپز هستند، و یکی از دلایل مقیم شدن قبایل کوچ‌نشین در ناحیه هلال حاصلخیز، در دسترس بودن آب بود. آب نه تنها برای آشامیدن و کشت و زرع، بلکه برای شستن ظروف و وسایل پخت‌وپز الزامی بود.

قبایل باستانی باید ظرف‌ها را با خود به نزدیک‌ترین منبع آب موجود می‌بردند، یا آب را به خانه می‌رساندند تا وسایلشان را با دست بشویند. همانطور که در فصل‌های دیگری از این کتاب (تاریخچه لوله و تاریخچه شیر آتش‌نشانی) ذکر خواهم کرد، خوشبختانه به مرور زمان، آبراه‌ها رایج شدند و با در دسترس قرار گرفتن آب در منازل، شستن ظروف راحت‌تر شد.



اگرچه بسیاری کوشیدند ماشین ظرفشویی اختراع کنند و موفق نشدند، به مدت صدها سال هیچ جایگزینی برای شستن ظروف با دست وجود نداشت. در ۱۸۵۰، جوئل هاوتون یک ماشین ظرفشویی چوبی را ثبت اختراع کرد که دارای چرخ بود که با دست می‌چرخید، ولی به اندازه شستن ظروف با دست، کاریدی نیاز داشت.

اما کسانی که وسعشان می‌رسید، می‌توانستند خدمتکار اجیر کنند تا کار را برایشان انجام دهند.

خانم جوزفین گریس کاکرین یکی از افراد طبقه اعیان بود، اما از دست خدمتکارش که مدام ظروف چینی ارزشمندش را حین شستن لب‌پر می‌کرد به ستوه آمده بود، پس شروع کرد به شستن ظروف دارای قدمت دویست‌ساله با دست.

پدرش مهندس بود و پدربرگش در زمینه قایق‌های بخار اختراع می‌کرد. این دوره مصادف بود با انقلاب صنعتی که هر کاری را به دست ماشین می‌سپردند. بنابراین جوزفین تصمیم گرفت ماشینی اختراع کند که ظروف را بهتر از دست بشوید.

یکی از روایات به این ترتیب است که وقتی این ایده به ذهنش رسید، کار شستن ظروف را متوقف کرد و به کتابخانه‌اش رفت تا تحقیق کند، غافل از اینکه هنوز یک فنجان در دست داشت. او خیلی زود به ایده ساخت یک قفسه رسید که ظروف را ثابت نگه دارد و آب پرفشار آنها را بشوید و آب بکشد.

او شروع کرد به اندازه‌گیری سایز بشقاب‌ها و فنجان‌ها و طراحی یک قفسهٔ مفتولی برای نگه داشتن‌شان تا داخل یک دیگ مسی جاسازش کند. ظرف‌ها روی یک چرخ می‌چرخیدند و آب داغ همراه با کف تمیزشان می‌کرد. جوزفین بعد از مرگ همسرش متوجه شد که طرح ماشین ظرفشویی‌اش باید موفقیت‌آمیز شود، نه تنها به خاطر راحتی خودش، بلکه برای پرداخت دیونی که همسرش به جا گذاشته بود.

او بعد از نشان دادن طرحش به تعدادی از مهندسان، و ور رفتن آنها با طرحش نومید شد، چون به این نتیجه رسید که طرح اولیهٔ خودش از طرح‌های اصلاحی آنها بهتر بوده.

از قول جوزفین نقل می‌کنند «آنها می‌دانستند که من تحصیلاتی در زمینهٔ ماشین‌ها ندارم و اصرار داشتند اختراعم را به روش خودشان درست کنند، تا اینکه متقاعد شدند طرح من صرف‌نظر از اینکه چطور به ذهنم رسیده، بهترین است.»

در نهایت جوزفین با همکاری مهندسی به نام جورج باترز طرحش را به ثمر رساند و در ۱۸۸۶ اختراعش را ثبت کرد.

متأسفانه زنان خانه‌دار در ابتدا آن طور که انتظار داشت از طرحش استقبال نکردند. با این حال در ۱۸۹۳ اختراعش را در نمایشگاه جهانی اختراعات به نمایش گذاشت و هتل‌ها و رستوران‌ها به اندازه‌ای از آن استقبال کردند که موفقیتی که به آن امیدوار بود برایش حاصل شود.

ماشین ظرفشویی هرگز از محبوبیت نیفتاد، اما چند دهه‌ای طول کشید تا در اختیار تمام اقشار قرار بگیرد و رایج شود (به‌خصوص در دهه ۷۰ با آن رنگ‌های روشن). ماشین‌های ظرفشویی گاهی بزرگ هستند و فضای زیادی را در آشپزخانه‌های کوچک اشغال می‌کنند (خودم یکی دارم که روی کانترا آشپزخانه گذاشته‌ام)، بنابراین شستن ظروف با دست، هنوز برای برخی افراد یک الزام است.

آیا می‌دانستید؟

تا به حال شده ظروف را داخل سینک رها کنید (یا کار شستن ظروف را به کسی بسپارید که تمایلی به انجام کار ندارد؟) خب، این کار از لحاظ بهداشتی یکی از بدترین کارهایی است که ممکن است بکنید. رها کردن ظروف در آب سردتر از ۱۵ درجه سانتیگراد میدان را برای رشد باکتری‌ها مهیا می‌کند. پس دیگر برای شستن ظروف بهانه نیاورید!

خلاصه

۱. اگر فکر می‌کنید شستن ظروف کار آزاردهنده‌ای است، تصور کنید لازم بود ظروف‌تان را برای شستن به نزدیک‌ترین منبع آب ببرید یا آب را به خانه بیاورید تا بتوانید آنها را بشوید.

۲. زنی از طبقه اعیان به نام جوزفین گریس کاکرین از اینکه خدمتکارش ظروف چینی ارثیه خانوادگی‌اش را موقع

شستن لب‌پر می‌کرد به ستوه آمد، و تصمیم گرفت ماشینی برای شستشوی ظرف‌ها اختراع کند.

۳. وقتی جوزفین توانست ماشین ظرفشویی‌اش را اختراع کند، توجه هتل‌ها و رستوران‌ها جلب شد و اولین خرید را از او انجام دادند.

لوله سربی

این فصل از اپیزودی از پادکست تاریخچه همه چیز برگرفته شده که دربارهٔ سلاح‌های مورد استفاده در بازی کامپیوتری «سرنخ» بود.

طبق یافته‌های باستان‌شناسان (لوله‌های مسی در ویرانهٔ قصری در هند و اولین توالت سیفون‌دار در کِرت یونان متعلق به ۱۷۰۰ سال قبل از میلاد) لوله و لوله‌کشی از حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد وجود داشته است. مسخره است که سرب را به عنوان یک ارتقا در زمینهٔ لوله‌کشی در نظر بیاوریم، به خصوص به خاطر آنچه امروزه دربارهٔ سمی بودن این فلز و مشکلاتی که در جاهایی نظیر فلینت در ایالت میشیگان^{۳۸} موجب شد، می‌دانیم. اما سیستم امپراتوری روم برای آبرسانی به شهر روم که به قنات رومی معروف بود، نه تنها سرب (به دلایل بهداشتی)، بلکه برنز و مرمر را از ۵۰۰ سال قبل از میلاد تا اواسط قرن پنجم به کار می‌گرفت.

سرب تا قرن‌ها به عنوان فلزی رایج برای تمدن غرب محسوب می‌شد. اگر برایتان سؤال است که چرا عنصر سرب را در جدول مندلیف با علامت Pb ذکر می‌کنند، به خاطر معادل لاتین این فلز است: Plumbum. (بله، درست شنیدید، پلوم‌بوم!)



خب، آیا لوله‌های سربی روی سلامتی رومیان تأثیر گذاشت؟ راستش، ویتروویوس معماری که به خاطر کار کردن برای سزار و آگوستوس، و به‌خصوص حضور در نقاشی لئوناردو داوینچی معروف است، زمانی گفت «آب انتقال‌یافته از طریق لوله‌های زمینی بهتر از آب انتقال‌یافته از لوله‌های سربی است. در واقع آبی که توسط لوله‌های سربی منتقل می‌شود ممکن است مضر باشد، چون داخلش سرب سفید یافت می‌شود و برای بدن انسان ضرر دارد.»

البته در آن دوره حرف‌های غیرمحمتمل زیادی دربارهٔ موضوع سلامتی می‌گفتند، اما این یکی ظاهراً جزو آنها نبود، چون ویتروویوس به وضعیت جسمانی افرادی که با سرب کار می‌کردند، واقف بود. سرب نه تنها برای لوله‌کشی آب، بلکه برای ساختن ظروفی مثل قابلمه و کتری هم استفاده می‌شد.

حتی می‌گویند مسمومیت سرب یکی از عوامل مؤثر در سقوط امپراتوری روم باستان بود. البته با توجه به اینکه آب مدام داخل آن لوله‌ها در حال حرکت بوده و مواد معدنی موجود در آب، سطح داخلی لوله‌ها را روکش می‌کرده و

عایقی بین آب و سرب تشکیل می‌داده، احتمالش بسیار کم است. امروزه ما در غالب اوقات شیر آب را می‌بندیم، آب را در لوله‌ها ساکن نگه می‌داریم و اگر لوله‌ها از جنس سرب باشند، احتمالش زیاد است که ذرات سرب وارد آب شوند.

وقتی به لولهٔ سربی به عنوان سلاحی در بازی کامپیوتری «سرنخ» و فیلمی که از روی همین بازی ساختند فکر می‌کنیم، قضیه به کل معنایی جدید به خود می‌گیرد.

آیا احتمالش هست که شخصیت آقای بادی با لولهٔ سربی کشته شده باشد؟

شاید به واسطهٔ ضربه‌ای به سرش، اما خب به من حق بدهید که کمی به خاطر این موضوع گیج شوم.

لی وینگ، خوانندهٔ گروه پانک‌راکِ فیِر در فیلم سرنخ به جای آقای بادی بازی کرد. او هنگام اکران فیلم ۳۵ سال داشت. بیایید فرض کنیم آقای بادی در زمان وقوع داستان فیلم (۱۹۵۴) همسن لی وینگ بوده. این یعنی قبل از دههٔ ۲۰ به دنیا آمده بوده است.

در آن دوران، سرب همه‌جا بود. مادرش (یحتمل خانم بادی) احتمالاً زمانی که آقای بادی را باردار بود، سرب وارد بدنش شده بوده.

اسباب‌بازی‌هایی که آقای بادی در کودکی با آنها بازی می‌کرد، احتمالاً با رنگ سرب رنگ‌آمیزی شده بودند، و تازه بماند دیوارهای خانه و اتاقش که آنها هم با رنگ سرب رنگ‌آمیزی شده بودند. احتمالش هست غذایش را هم در بشقاب و کاسه سربی خورده بوده باشد.

از آنجایی که آقای بادی در فیلم فرد ثروتمندی است، احتمالاً اتوموبیل هم داشته که با گازوئیل حاوی سرب کار می‌کرده. اتوموبیل‌ها تا دهه ۷۰ از سوخت سرب‌دار استفاده می‌کردند و به همین دلیل است که امروزه برچسب «بنزین بدون سرب» را در پمپ‌بنزین‌ها می‌بینید.

اگرچه سمی بودن سرب از قرن بیستم محرز شده بود، صنعت سرب همچنان رو به توسعه داشت. اما در دهه ۵۰، سازمان‌های بهداشت عمومی مردم را درباره خطرات سرب در خانه آگاه کردند و همه کودکانشان را به نزد پزشک بردند تا میزان سرب موجود در بدنشان آزمایش شود. که معمولاً به آب آشامیدنی و رنگ داخل خانه‌ها ارتباط داده می‌شد.

بنابراین، اگرچه ما نمی‌دانیم آیا آقای بادی به خاطر ضربه لوله سربی به سرش مرده یا نه، مطمئن هستیم که سلامتی ایشان به طریقی به واسطه سرب تحت تأثیر قرار گرفته بوده است.

آیا می‌دانستید؟

عبارت سرب قابل استخراج به مقدار سربی اطلاق می شود که در ظروف سرامیکی که قدیم ها با لایه ای از سرب برق انداخته می شدند، یافت می شد. سازمان غذا و داروی امریکا تا حدود ۵۰ سال قبل هیچ محدودیتی روی سرب مذکور اعمال نکرده بود. این بدان معنا نیست که ظروف ارثیه قدیمی که نسل به نسل منتقل شده اند الزاماً حاوی سرب هستند، اما ایده خوبی است که کیت تست سرب تهیه کرده و ظروف قدیمی تان را آزمایش کنید.

خلاصه

۱. لوله و لوله کشی بیش از ۵۰۰۰ سال است که وجود دارد.
۲. اگرچه امروزه از خطرات سرب آگاه هستیم، این فلز ماده رایج مورداستفاده در سیستم های انتقال آب در امپراتوری روم باستان بود.
۳. اگرچه شخصیت آقای بادی در فیلم سرنخ با لوله سربی کشته نشده بود، سلامتی اش احتمالاً به خاطر نوشیدن آب از لوله های سربی، غذا خوردن در ظروف سربی، بازی کردن با اسباب بازی های دارای رنگ حاوی سرب و راندن اتوموبیلی که با سوخت سرب دار کار می کرده، تحت تأثیر قرار گرفته بوده است.

پاکت

اگر فکر می‌کنید موضوع پاکت کسل‌کننده است، احتمالاً حق دارید. هیچ کس فکرش را درگیر پاکت نمی‌کند، مگر وقتی که پاکت موقع حمل خواربار پاره شود. اما تاریخچه پاکت از خودش بسیار پیچیده‌تر است.



تا قرن نوزدهم مردم اقلامشان را داخل کیسه‌های الیافی، کاغذ بسته‌بندی‌شده با ریسمان، سبد حصیری یا وسایل مشابه حمل می‌کردند. وقتی فرانسیس ولّه در ۱۸۵۲ در خوابارفروشی پدرش واقع در شهر جیکوبزویل پنسیلوانیا کار می‌کرد، شروع کرد به کار کردن روی ساخت دستگاهی که کاغذ را به شکل یک پاکت تا می‌زد. او شرکت پاکت‌سازی یونیون را در ۱۸۶۹ تأسیس کرد و کاربرد دستگاهش به بهترین روش برای تولید پاکت تبدیل شد.

مارگارت نایت هم برای یک شرکت پاکت‌سازی دیگر، یعنی شرکت پاکت‌سازی کلمبیا در شهر اسپرینگفیلدِ ماساچوست کار می‌کرد و شایعاتی دربارهٔ دستگاهی شنید که می‌توانست پاکت‌هایی با کف تخت تولید کند.

او از کودکی به ور رفتن با اسباب بازی‌هایی مثل بادبادک و سورتمه به قصد اصلاح و ارتقا دادنشان و ذات نوآورانه و کنجکاوش معروف بود. در دوازده سالگی ترک تحصیل کرد تا در کارخانه نخ‌ریسی واقع در نیوه‌مپشایر مشغول شود. وقتی تعداد جراحات وارده به کارکنان حین کار کردن با دوک نخ‌ریسی را دید، یک پوشش ایمنی برای آن طراحی کرد. پوشش محافظ او نه تنها در آن کارخانه، بلکه در تمام ناحیه شمال شرقی کشور مورد استفاده قرار گرفت. مجدداً تکرار می‌کنم که او در این دوره فقط دوازده سال داشت.

وقتی از مشکلاتی که باقی مهندسان برای اختراع دستگاه تولید پاکت کف‌تخت داشتند مطلع شد، چالش را پذیرفت. او در طول روز کار خودش را انجام می‌داد، درباره دستگاه‌ها مطالعه می‌کرد، و شب‌ها ساعت‌ها روی طراحی دستگاهی دارای مکانیزم نگهدارنده تخت برای تا زدن کف پاکت کار می‌کرد. او بالاخره در ۱۸۶۷ مدل چوبی‌ای طراحی کرد و به مافوق‌هایش نشان داد.

در طول نمایش عملکرد دستگاه، هزار پاکت تا زده شدند کاری که برای انجامش ۳۰ نفر نیروی کار نیاز بود و او اجازه یافت تا دستگاهش را به بوستون ببرد تا مدل آهنی‌اش را بسازند.

البته در اینجا مثل فیلم‌های سینمایی ورق داستان برمی‌گردد. یک مخترع اهل بوستون به نام چارلز اف. آنان مرتباً به ماشین‌سازی که روی طرح نایت کار می‌کرد، سر می‌زد. وقتی دستگاه نایت تکمیل شد، در ۱۸۷۱ به دنبال ثبت اختراعش افتاد، اما متوجه شد که آنان طرحش را کپی، و قبل از او به نام خودش ثبت کرده است.

در زمانی که دعاوی حقوقی بر سر امتیاز اختراع به نفع زنان تمام نمی‌شد، نایت آنان را به دادگاه کشید و روزی ۱۰۰ دلار به وکیلش پول داد تا از او دفاع کند. برخی می‌گویند ادعای آنان این بود که نایت تحصیلات لازمه را ندارد و محال است چنین دستگاہی را طراحی کرده باشد. نایت با کمک باقی طرح‌ها، شواهد و شهادت شاهدین عینی پرونده را برنده شد و امتیاز اختراع را از آن خود کرد. (واقعاً یک نفر باید از این داستان فیلم بسازد!)

اگرچه گروه راکِ کوئین (به معنای ملکه) ترانه‌ای دربارهٔ «پاکت‌های کف‌تخت دنیا را می‌چرخانند»^{۳۹} اجرا نکرده، عوضش ملکه ویکتوریا به خاطر اختراع نایت به او نشان افتخار اعطا کرد. زمانی که نایت در ۷۶ سالگی از دنیا رفت، حداقل ۲۷ اختراع به نام خودش ثبت کرده بود. از جمله دستگاہی برای برش دادن کفهِ کفش، دستگاہ اطفاء حریق، و اصلاحات متعدد روی انواع موتورها.

اما داستان پاکت در اینجا به پایان نمی‌رسد. چند سال بعد، چارلز استیل‌ول اصلاحاتی در طرح پاکت اعمال کرد و با افزودن پلیسه به کنارهٔ پاکت‌ها باعث شد در حالت انبارش راحت‌تر روی هم بخوابند. او مدل پاکتش را SOS نامید که مخفف Self-Opening Sack به معنای کیسهٔ خودبازشو بود.

طرح استیل‌ول اساس پاکت‌های مدرن شد که با روی کار آمدن کیسه‌های پلاستیکی که راحت‌تر و ارزان‌تر تولید می‌شدند، از سکه افتاد. امروزه هر دوی این مدل‌ها از محبوبیت افتاده‌اند، چون برخی فروشگاه‌ها بابت کیسه‌ها پول می‌گیرند و همین امر باعث شده مشتریان با خودشان کیسه بیاورند.

البته بسته به تحقیقاتی که مطالعه می‌کنید، روی این موضوع بحث است که کیسه‌های پلاستیکی برای طبیعت بهترند یا پاکت کاغذی. کیسه‌های پلاستیکی برای تولید به منابع کمتری نیاز دارند، اما پاکت زودتر به طبیعت برمی‌گردد. امروزه اگرچه بسیاری از تولیدکنندگان کیسه‌های سازگار با طبیعت تولید می‌کنند، افراد بیشتری پاکت‌های کاغذی را برای مصرف مجدد بازیافت می‌کنند، در حالی که در امریکا فقط یک درصد کیسه‌های پلاستیکی بازیافت می‌شوند (البته این رقم در کانادا بالاتر است).

آیا می‌دانستید؟

از آنجایی که مارگارت نایت به واسطه اختراعاتش بسیار معروف بود، در آگهی ترحیمش از وی با لقب «بانو ادیسون» یاد کردند. اما وقتی از دنیا رفت، فقط ۳۰۰ دلار به نام خودش داشت.

خلاصه

۱. قبل از اختراع پاکت کف‌تخت، مردم خواربار را با کیسه‌های الیافی، بسته‌بندی کاغذ و ریسمان یا پاکت‌های بزرگ شبیه پاکت‌نامه به خانه می‌بردند.

۲. مارگارت نایت دستگاه تولید پاکت کف‌تخت را اختراع کرد، اما قبل از آنکه بتواند امتیاز را به نام خودش ثبت کند، طرح را از او دزدیدند.

۳. او در نهایت دعوای حقوقی بر سر امتیاز اختراع را برنده شد، باقی عمرش را به عنوان یک مخترع زندگی کرد و اختراعات متعددی را به نام خودش ثبت نمود.

باتری خورشیدی

قدمت وابستگی حیات به نور، به قدمت وجود آن روی کره زمین است. برخی مذاهب باستانی خورشید را پرستش می‌کردند، از جمله مصریان باستان که آمون، خدای آفتاب را به عنوان نیروی برتر می‌پرستیدند. حاکمان آن دوران نام خدای آفتاب را به نام خود اضافه می‌کردند، چون بسیار قابل احترام بود (بارزترین نمونه‌اش توت‌آنخ‌آمون است).

انسان از قرن هفتم قبل از میلاد، آفتاب را به تسخیر خود در آورد، یعنی زمانی که از عدسی برای افروختن آتش استفاده کرد. از آن دوره انسان خورشید را نه تنها منبع نور، بلکه منبع گرما و در نهایت منبع انرژی الکتریکی می‌دید.

ادموند بکرل دانشمند فرانسوی در ۱۸۹۳ کشف کرد که نور آفتاب قابلیت تولید ولتاژ الکتریکی را دارد، یعنی زمانی که طلا و پلاتین را داخل محلولی قرار داد و کشف کرد وقتی صفحات فلزی مذکور را در معرض آفتاب قرار می‌دهد، جریان الکتریکی ایجاد می‌شود. این موضوع رقابتی را در جامعه علمی راه‌اندازی کرد برای اختراع سیستمی که نور آفتاب را برای مصرف روزمره به الکتریسیته تبدیل کند.



البته هزینه اولیه تولید باعث شد بازاریابی باتری‌های خورشیدی دشوار شود. در دهه ۱۸۶۰، آگوست موشه دستگاه چاپی اختراع کرد که با نور آفتاب کار می‌کرد، اما دولت فرانسه بودجه‌اش را قطع کرد، چون طرحش را دارای توجیه اقتصادی نمی‌دید.

در همان دوره برق‌کاری به نام ویلویی اسمیت از میله‌های سلیومی برای یافتن عیوب کابل تلگراف استفاده می‌کرد. میله سلیوم شب‌ها خوب جواب می‌داد، اما وقتی آفتاب درمی‌آمد به ندرت کار می‌کرد. اسمیت متوجه شد که نور آفتاب روی عملکرد سلیوم تأثیر می‌گذارد و آزمایش‌هایی انجام داد تا معلوم شود آنچه روی رسانایی سلیوم تأثیر می‌گذارد نور است یا گرمای ناشی از آن. او و همچنین دانشمندان دیگر کشف کردند که سلیوم در معرض نور آفتاب، جریان الکتریسیته تولید می‌کند.

وقتی نیروگاه‌های سوخت فسیلی مرسوم شدند، مطالعات روی انرژی خورشیدی کنار گذاشته شد. اما مورگان ام.

مینشین به این نتیجه رسید که علم نباید خورشید را به عنوان منبع انرژی از قلم بیندازد و در قرن نوزدهم دست به آزمایش‌هایی زد.

آلبرت اینشتن مطالعات مینشین را توسعه داد و کشف کرد که نور شامل بسته‌های انرژی است که امروزه فوتون نامیده می‌شوند و بسته به طول موج با هم تفاوت دارند. مشکل اینجا بود که باید فوتون‌ها را با چنان بازدهی بالایی تبدیل می‌کردند تا الکتریسیته به قدر مصرف روزمره تولید می‌شد.

اما دانشمندان امید برای استفاده از خورشید به عنوان منبع انرژی را از دست ندادند. یکی از شاخص‌ترین اختراعات را ماریا تِلِکِس کرد که در دوران جنگ جهانی دوم در انستیتو فناوری ماساچوست مشغول به کار بود. او یک دستگاه تقطیر ساخت که با نور خورشید کار می‌کرد و می‌توانست آب دریا را به آب شیرین تبدیل کند.

او باقی دوران حرفه‌ای‌اش را صرف مطالعه درباره انرژی خورشیدی کرد. در ۱۹۴۸، با کمک مهندس معماری به نام الینور ریموند، اولین سیستم گرمایش منزل با استفاده از انرژی خورشیدی را ساخت که در شهر دوور ماساچوست واقع شده بود. به این ترتیب نه تنها قادر بود انرژی خورشیدی را از طریق پنل‌های جعبه‌ای شکل جذب کرده و برای گرمایش خانه استفاده کند، بلکه توانست فناوری موجود را ارتقا داده و اجاق و هیتر خورشیدی درست کند. او همچنین در ساختن اولین مجتمع مسکونی که نیروی برقش را از آفتاب تولید می‌کرد، با سازمان انرژی امریکا همکاری داشت.

با پیشرفت علم در این زمینه، قابلیت‌های باتری‌های خورشیدی و انرژی خورشیدی افزایش پیدا می‌کند. امروزه بسیاری از افراد در سراسر دنیا با نصب پنل‌های خورشیدی روی بام ساختمان‌ها و نواحی وسیع نیروگاهی برق مصرفی‌شان را از خورشید تأمین می‌کنند و تلاش برای کاهش مصرف سوخت‌های فسیلی یا دست‌کم کاهش هزینه برق مصرفی منازلشان دارند.

و اگر این فصل مختصر که این دانشجوی علوم تازه‌کار درباره‌اش برایتان حرف زد، از نظرتان کافی نیست، می‌توانید فیلم «اپیدمی پرندگان» را تماشا کنید که دست‌کم سه چهار نفری را متقاعد کرد که به پنل‌های خورشیدی رو بیاورند.

آیا می‌دانستید؟

اگر شما هم طرفدار پادکست هستید و دلتان می‌خواهد بیشتر درباره پنل‌های خورشیدی و انرژی خورشیدی بدانید، پادکست «نور خورشید و کاهش مصرف انرژی» با صدای هیثر ولچ را قویاً توصیه می‌کنم که خودش هم در نیوزلند با تکیه بر پنل‌های خورشیدی زندگی می‌کند.

خلاصه

۱. مصریان باستان خدای آفتاب، آمون را می‌پرستیدند و حکام نام آمون را به نام خودشان می‌افزودند؛ نمونه‌اش

توت‌آنخ‌آمون.

۲. آلبرت اینشتن کشف کرد که نور از بسته‌های انرژی تشکیل شده که امروزه با نام فوتون می‌شناسیم.

۳. ماریا تلکس اولین سیستم گرمایش خانه مبتنی بر انرژی خورشیدی را ساخت.

دستمال کاغذی

قبل از اختراع دستمال کاغذی مردم از دستمال استفاده می‌کردند که قدمتش به ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد و مصریان باستان می‌رسد، که دستمال‌های کتان سفید با خود داشتند. قدیمی‌ترین سند مکتوب که به دستمال اشاره می‌کند، توسط شاعر رومی کاتولوس در قرن یکم میلاد نوشته شد. دستمال عموماً برای محافظت صورت در برابر آفتاب و پاک کردن عرق کاربرد داشت.

در قرن سیزدهم میلادی مردم فرانسه دستمال را *couvrechef* می‌نامیدند که در آن *couvre* به معنای پوشش و *chef* به معنای سر بود. انگلیسی‌ها خیلی زود نام آن را به *handkerchief* به معنای دستمال تغییر دادند.

وقتی کاترین میدچی با هنری دوم ازدواج کرد، مُد دستمال‌های توری و معطر را با خود به فرانسه برد و آن را تبدیل به یکی از ملحقات رایج کرد، هرچند می‌گویند هنری از آن برای تمیز کردن دندان‌هایش استفاده می‌کرد.





همچنین شکسپیر از دستمال به عنوان محرک در تراژدی اتللو استفاده کرد که در آن ایآگو دستمال دزدِ مونا را در لباس کاسیو جاساز می‌کند و اتللو از روی حسادت دزدِ مونا را به قتل می‌رساند. (ببخشید، فکر کنم باید هشدار می‌دادم که قرار است داستان را لو بدهم.)

یکی از معروف‌ترین نمونه‌های کاربرد دستمال به ماری آنتوان در قرن هجدهم مربوط می‌شود که می‌گویند در سفرش از اتریش به فرانسه به قصد ازدواج با لوئی شانزدهم، تکه‌های کتان را از لباسش می‌کند تا اشک‌هایش را پاک کند. او وقتی به فرانسه رسید دستمال را مُد کرد به این امید که برای گریه‌های آتی همیشه یکی دم دست داشته باشد.

اما این به نظر بیشتر داستان می‌آید تا واقعیت. به هر حال، او حکم کرد که طول و عرض دستمال باید مساوی باشد و در نتیجه اندازه ده در ده اینچ یا یازده در یازده اینچ را مرسوم کرد که امروزه هم کاربرد دارد.

در دوره‌ای قرار گرفتن دستمال خارج از لباس و در معرض دید یک تابو بود. معمولاً دستمال را در جیب، کیف،

آستین یا زیرپوش قرار می‌دادند، اما وقتی در قرن نوزدهم کت و شلوار دوتکه روی مد آمد، آقایان دستمال را تا زده و داخل جیب می‌گذاشتند تا رنگ و رویی به کت و شلوار بی‌روحشان بدهند.

زن‌ها وقتی می‌خواستند لطفشان را به مردی نشان دهند، یک دستمال معطر به او می‌دادند و در حرکتی مرسوم، دستمال را عمداً به زمین می‌انداختند تا شوالیه یا خواستگار بالقوه برایشان از روی زمین بردارد. راستی، کاربرد دستمال معطر فقط ایجاد بوی خوش برای شخص نبود، بلکه قبل از آنکه لوله‌کشی مدرن مرسوم شود، برای پوشاندن صورت در مستراح استفاده می‌شد.

دستمال در دوران جنگ جهانی دوم حالت رمانتیک‌تری پیدا کرد. سربازان اروپایی و امریکایی آن را به نشانه عشق نگه می‌داشتند، اما این ایده هم مرسوم بود که نقشه منطقه را روی دستمال ابریشمی چاپ می‌کردند تا خلبان‌ها در صورت سقوط استفاده کنند.

همانطور که تصور می‌کنید، استفاده از دستمال برای پاک کردن بینی به راحتی موجب نشر آلودگی می‌شد حالا بماند حمل کردن دستمال آب‌دماگی داخل جیب یا زیر لباس!

وقتی شرکت کیمبرلی‌کلارک در ۱۹۲۴ محصول کلینکس را تولید کردند، در ابتدا به این قصد بود که با کرم برای پاک کردن آرایش استفاده شود. دو سال بعد مشتریان به شرکت نامه نوشته و اعلام کردند که بیشتر از همه از این

محصول برای پاک کردن بینی استفاده می‌کنند.

در نظرسنجی روزنامه‌ای در شهر پئوریای ایلینویز، از مردم سؤال کردند کدام کاربرد را ترجیح می‌دهند و ۶۰ درصد اعلام داشتند که از کلینکس برای پاک کردن بینی استفاده می‌کنند. بنابراین شرکت کیمبرلی کلارک سیاست‌های بازاریابی‌شان را به همین جهت تغییر دادند.

وقتی در جنگ جهانی دوم جیره‌بندی تولید کلینکس را محدود کرد، فناوری موجود به تولید باند پانسمان و پوشش زخم اختصاص داده شد. با پایان جنگ و از سر گرفتن تولید دستمال کاغذی، کلینکس به نامی آشنا تبدیل شد و مردم هر نوع دستمال کاغذی را کلینکس می‌نامیدند. این یکی از آن برندهایی است که به مرور زمان در فرهنگ عامه تثبیت شد.

لغت Kleenex به کاربرد محصول اشاره دارد؛ یعنی تمیز کردن صورت، و پسوند اکس هم به خاطر ایجاد شباهت به محصول دیگر شرکت موسوم به کُتکس به کار رفت. در ضمن، کُتکس از ترکیب دو کلمه cotton به معنای پنبه و texture به معنای پارچه تشکیل شده بود.

آیا می‌دانستید؟

یک افسانه شهری اینترنتی معروف هست درباره یک پیام بازرگانی ژاپنی برای تبلیغ کلینکس که نوزادی را با لباس

دیو نشان داده بود و بعد از شکایت مردم از پیام بازرگانی مذکور، شایعه شد که دست‌اندرکاران ساخت پیام بازرگانی مورد نظر همگی مردند یا دچار اتفاقات ناگوار شدند. البته هیچ یک از اینها واقعیت ندارد، اما می‌توانید تعداد زیادی از این داستان‌ها دربارهٔ پیام بازرگانی نفرین‌شده روی وبسایت یوتیوب پیدا کنید، به‌خصوص آنهایی که اگر نیمه‌شب تماشایشان کنید، اختلالات آزاردهنده‌ای در تصاویرشان ایجاد می‌شود.

خلاصه

۱. قدمت کاربرد دستمال به ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد.
۲. کاترین مدیچی با ازدواج با هنری دوم دستمال را با خود به فرانسه برد، اما این ماری آنتوان بود که آن را بین مردم مد کرد.
۳. دستمال کاغذی در ابتدا برای پاک کردن آرایش صورت تولید شده بود، اما مصرف‌کنندگان از آن به عنوان روشی بهداشتی برای پاک کردن بینی استفاده کردند.

مسواک

در کتاب طنز هورس ماینر با عنوان «تشریفات جسم در میان ناسیرما» شخصیت دانشمند انسان‌شناس می‌نویسد: «تشریفات جسمی‌ای که همه در طول روز انجام می‌دهند، شامل تشریفات دهانی نیز می‌شود. علیرغم اینکه مردم نسبت به مراقبت از دهانشان بسیار مبادی آداب رفتار می‌کنند، این تشریفات شامل عملی است که از دید یک غریبه بسیار زننده می‌آید. به اینجانب گزارش داده‌اند که تشریفات مذکور شامل وارد کردن دسته کوچکی از موی گراز و مقداری پودر جادویی به دهان، و بعد حرکت دادن دسته مو به طریقی نظام‌یافته است.»



درضمن، لغت ناسیرما شکل معکوس کلمه American است. ماینر در این کتاب درباره مردم امریکا و تشریفات رومزه عجیبشان مثل مسواک زدن و مراجعه به دندانپزشک از دید یک انسان‌شناس نوشته است. اما اگر از قبل اطلاع نداشته باشید که کتاب طنز است، محتوایش به نظرتان عجیب می‌آید.

این کاری است که ما مطابق با توصیه دندانپزشکان روزانه دو مرتبه انجام می‌دهیم. اما نکته عجیب این است: ما تنها گونه‌ای هستیم که فعالانه دندان‌هایش را مسواک می‌زند.

احتمالاً این موضوع را شنیده یا تصاویری دیده‌اید که کروکودیل با دهان باز می‌خوابد در حالی که پرندگانی موسوم به سلیم مصری پس‌مانده غذای لای دندان‌هایش را می‌خورند و بهداشت دهان و دندان‌شان را تضمین می‌کنند. مطابق با علم پرندشناسی، سوای آگهی تبلیغاتی شرکت سی‌جی‌آی برای تبلیغ آدامس، هیچ شواهد موثقی از این موضوع وجود ندارد، اما حیواناتی که مقادیر زیادی فیبر مصرف می‌کنند، با این کار به طور طبیعی دندان‌هایشان را تمیز می‌نمایند. حتی فیل‌ها عاج‌هایشان را بعد از کندن چاله یا ساییدن به تنه درخت تمیز می‌کنند.

راستی، چرا ما انسان‌ها این قدر نگران دندان‌هایمان هستیم؟

جواب ساده است: قند و غذاهای فرآوری‌شده خیلی سریع‌تر از پروتئین، غلات و چربی‌ای که سایر حیوانات می‌خورند، دندان‌های ما را دچار پوسیدگی می‌کنند. ما تنها گونه‌ای هستیم که می‌توانیم از یک لیوان فراپوچینوی استارباکس لذت ببریم و دندان‌هایمان را داغان کنیم.

در مقایسه با قدمت حضور انسان روی کره زمین، مسواک به شکل امروزی قدمت چندانی ندارد. ما بر این باوریم که مصریان باستان در ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد، برای مسواک زدن دندان از انگشت اشاره، و به جای خمیردندان، از

پودری شامل خاکستر سم گاو، مَرّ حجازی، پوست تخم‌مرغ و سنگ پا استفاده می‌کردند.

در ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد، مردم انتهای ریش‌ریش‌شدهٔ ترکه‌هایی را می‌جویدند که به ترکهٔ جویدنی معروف بود. مصریان باستان خیلی مراقب تابناکی لبخندهایشان بودند و از ادرار به جای سفیدکنندهٔ طبیعی دندان استفاده می‌کردند.

نوشته‌های راهبان چینی در قرن سیزدهم نشان می‌دهد که آنها مسواک‌هایی از موی اسب را برای تمیز کردن دندان‌هایشان استفاده می‌کردند. این تنها مورد مسواک با استفاده از موی حیوانات نبود. در قرون وسطا، مردمان غرب از موی اسب و مردمان شرق از موی گراز استفاده می‌کردند. همچنین پر غاز، نقره و مس را به شکل خلال دندان درآورده و برای تمیز کردن دندان‌ها به کار می‌بستند.

اما کلمهٔ مسواک تا ۱۶۹۰ به کار نرفته بود تا اینکه عتیقه‌شناسی به نام آنتونی وود در زندگی‌نامه‌اش از آن نام برد. البته مسواک جزو عتیقه‌هایی که یافته بود قرار نداشت، او در بخشی از زندگی‌نامه ذکر کرد که نیاز به خرید یک مسواک پیدا کرده.

اولین مدل مسواک به شکل امروزی زمانی ساخته شد که پارچه‌بافی به نام ویلیام آدیس در ۱۷۸۰ به جرم راه‌اندازی شورش راهی زندان شد. او در زندان با استفاده از یک تکه پارچه و گرد آجر دندان‌هایش را تمیز می‌کرد. می‌گویند

او یک تک استخوان را از غذایش کش رفت، سوراخش کرد و به یکی از نگهبان‌ها رشوه داد تا مقداری موی زمخت حیوان برایش تهیه کند و بعد آنها را با استفاده از چسب به حفره‌های روی استخوان تثبیت کرد.

مورخان بر سر این موضوع اختلاف دارند که آیا او مسواک را در زندان اختراع کرد یا فقط ایده‌اش را یافت. به هر حال، آدیس بعد از آزادی کسب و کار فروش مسواک را راه‌اندازی کرد و شرکتش با نام «مسواک ویزدم» هنوز هم پابرجاست.

با آغاز انقلاب صنعتی، مسواک به نمادی از وجهه اجتماعی تبدیل شد. تنها ثروتمندان پول صرف تجملاتی مثل تمیز کردن دندان می‌کردند و حتی آن موقع، هیچ کس نبود که مسواک زدن مرتب را توصیه کند، بنابراین هیچ شواهدی موجود نیست که مردم هر چند وقت یک‌بار مسواک می‌زدند.

با اجباری شدن تحصیل برای کودکان در اوایل قرن بیستم، پوسیدگی دندان و مهم‌تر از آن پیشگیری از آن به آگاهی جمعی وارد شد.

در تحقیقی که از دانش‌آموزان شهر المیرای ایالت نیویورک عمل آمد، از ۴۴۷ دانش‌آموز، فقط ۲۲ نفر دندان‌های سالم داشتند و دندان‌های باقی‌شان پر بود از حفره و پوسیدگی. دندانپزشکانی را به مدارس آوردند تا روش صحیح مراقبت از دندان را به کودکان آموزش دهند. مدارس شروع کردند به توزیع رایگان یا فروش ارزان مسواک به این

امید که استفاده از آن بین کودکان عادت شود. این موضوع در ترکیب با تبلیغات موفق شرکت خمیردندان‌سازی پِپسودِنت منجر به تعریف معضلی شد که خود مردم از وجودش خبر نداشتند: لایه‌ای آزاردهنده و ناخوشایند روی دندان‌ها. این میان، راه‌حل آسانی مثل مسواک، باعث شد مصرف این محصول بین مردم جا بیفتد.

وقتی شرکت دوپونت در ۱۹۳۷ نایلون را اختراع کرد، این محصول جایگزین موی اسب و گراز شد و در همان سال مسواک برقی را هم اختراع کردند که تا به امروز هر دو مدل آن کاربرد دارند.

حالا سؤال این است: در این لحظه چقدر دلتان می‌خواهد مسواک بزنید؟

آیا می‌دانستید؟

در سال ۲۰۰۳، مسواک به عنوان اختراع شماره یکی انتخاب شد که مردم آمریکا بدون آن نمی‌توانستند زندگی کنند.

خلاصه

۱. در دوران باستان، مردم دندان‌ها را با انگشت اشاره یا جویدن ترکه تمیز می‌کردند.

۲. انسان تنها گونه‌ای است که باید دندان‌هایش را مسواک کند به خاطر قند و غذاهای فرآوری‌شده‌ای که

می‌خوریم.

۳. پارچه‌بافی به نام ویلیام آدیس در ۱۸۷۰ طی دوران حبس، ایدهٔ اختراع مسواک به ذهنش رسید.

بخش ششم: موسیقی



لالایی

یکی از استادان پادکستم، دیو جکسون، می‌گفت نوزادها بلای جان پادکست هستند. وقتی پادکست تاریخچه همه چیز را شروع کردم، مصمم بودم اجازه ندهم بارداری روی برنامه‌هایم برای ادامه پادکست تأثیر منفی بگذارد، و توانستم تا پنج هفته آخر بارداری‌ام برنامه داشته باشم. اما وقتی بعد از وضع حمل برگشتم، بسیاری از موضوعاتی که می‌خواستم درباره‌شان حرف بزنم، به دنیای جدیدم (دنیای نوزادها) مربوط می‌شد، از جمله این یکی که متوجه شدم یکی از محدود راه‌هایی است که می‌توانم پسر را با آن آرام کنم.

تا جایی که ما می‌دانیم، قدمت لالایی به ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد. روی یک لوح گلی مربوط به دوران تمدن بابل (عراق امروزی) یک لالایی به خط میخی نوشته شده است. اگرچه لالایی اصولاً برای این است که بچه را آرام کند، متن این لالایی به بچه می‌گفت بخوابد وگرنه شیاطین بیدار شده و او را می‌خورند!

اگر فکر می‌کنید این روشی ترساننده برای خواباندن بچه است، بد نیست بدانید این روش حتی امروزه در نقاطی از جهان استفاده می‌شود.



نگاهی به تراژدی شکستن شاخهٔ درخت و سقوط بچه از روی آن بیندازید که ما غافل از محتوایش در لالایی ^{۴۰}Rock-a-bye Baby می‌خوانیم. از آنجایی که اغلب لالایی‌ها سینه به سینه از نسل‌های گذشته به حال منتقل شده‌اند، به راحتی فراموش می‌کنیم که ترانه‌ها و حتی قصه‌ها در گذشته به اندازهٔ امروز سازگار با محیط خانواده نبوده‌اند، چون برخی‌شان واقعاً بیمارگونه و ترسناک هستند. البته چون نوزاد زبان را متوجه نمی‌شود، بیشتر نوای آرامش‌بخش لالایی است که به بچه آرامش می‌دهد.

وقتی بچه در رحم قرار دارد، چیزهای اندکی از دنیای بیرون حس می‌کند. در واقع دستگاه‌های تولیدکنندهٔ اصوات برای نوزادها به این دلیل اغلب صدای برفک و تپش قلب تولید می‌کنند که اینها اصواتی هستند که بچه در دورهٔ آغاز شنوایی داخل رحم می‌شنود.

اما صدای دیگری که بچه قبل از تولد می‌شنود، صدای مادرش است. اگرچه صدا خفه است، بچه همچنان از آن آگاه است و می‌گویند صدای لالایی مادر مثل پلی بین زندگی در داخل و خارج از رحم عمل می‌کند. این موضوع

چنانچه بچه در داخل رحم به طور مستمر در معرض اصوات دیگر نیز قرار بگیرد، معتبر است. (خودم به خاطر پادکست‌های زیادی که گوش می‌دهم، همیشه برایم سؤال است که پسرم بیشتر با کدام گوینده پادکست آشنایی دارد!)

داستانی درباره برادری دهان به دهان می‌شود که هر شب ترانه «تو خورشید منی» را برای خواهرش که توی شکم مادرش بود می‌خواند، و وقتی نوازده دختر با مشکلات جسمی به دنیا آمد و به نظر نمی‌آمد حالش خوب شود، این صدای برادرش بود که موجب شد بهبود پیدا کند. البته وبسایت اسنویس این مورد را تأیید کرده است.

کاری که من در مورد بچه‌هایم انجام ندادم، خواندن لالایی‌های اصلی است، یعنی همان‌هایی که همه بلدند. بیشتر هم به این دلیل که آن‌قدر شنیده بودم که حتی قبل از بچه‌دار شدن، حالم ازشان به هم می‌خورد. اما وقتی به این لالایی‌ها فکر می‌کنید، آیا برایتان سؤال می‌شود که چرا این‌قدر تأثیرگذار هستند؟

بهترین دلیل برای اینکه لالایی مایه آرامش و خواب بچه می‌شود، لحن آرامش‌بخش و آرام آن است. و برای آن دسته از شما که مثل من تحمل لالایی‌های سنتی را ندارید، سی‌دی‌های ترانه‌های پرتطرفدارتر موجود هستند که به لالایی تبدیل شده‌اند، مثل سی‌دی‌های «لالایی نی‌نی» با لالایی‌های بازخوانی‌شده توسط گروه‌های موسیقی‌ای مثل جرنی، ایروسمیت، بیتلز، کانیه وست و حتی موزیکال همیلتون که به گوش بزرگسالان هم خوش‌تر است.

البته مطالعات نشان می‌دهند که خواندن لالایی توسط صدای شخص آشنا تأثیر آرامش‌بخش بیشتری روی بچه دارد. علاوه بر این، خواندن شعر و لالایی به پرورش قابلیت‌های کلامی کودک کمک می‌کند. همچنین ثابت شده که موسیقی تأثیری مثبت روی توانایی یادگیری نوزادان و خردسالان دارد. از سوی دیگر، اگرچه شاید درباره پدیده «اثر موتسارت» (اینکه پخش کردن موسیقی کلاسیک برای نوزادان آنها را باهوش‌تر می‌کند) چیزهایی شنیده باشید، دانشمندان یافته‌های متفاوتی در این زمینه داشته‌اند و حتی در مورد استفاده از موسیقی کلاسیک به جای بازی‌های کودکانه و تعامل با والدین به آنها هشدار می‌دهند.

متن ترانه‌هایی مثل «شب خوش» یا «خواب‌های طلایی» از بیتلز احتمالاً برای لالایی مناسب‌تر هستند، اما ترانه‌هایی مثل «لوسی با الماس در آسمان» یا «جنگل نروژی» احتمالاً به خاطر ریتم سه‌ضربی‌شان اثربخشی بیشتری دارند. ریتم سه‌ضربی که به والس هم معروف است، حالت تکان‌تکان خوردن را تداعی می‌کند و بسیاری از لالایی‌ها در تمام دنیا با این ریتم نوشته شده‌اند. حرکت تکان‌تکان و ضرب‌آهنگ لالایی حرکاتی را تداعی می‌کنند که بچه قبل از به دنیا آمدن تجربه می‌کرده.

یکی از آشناترین لالایی‌ها قطعه لالایی برامس است که با عنوان «قطعه گهواره» نیز معروف است. این قطعه در ۱۸۶۸ نوشته شد و در ابتدا عنوانش بود: «شب به خیر، خوش بخوابی». می‌گویند بر اساس ترانه‌ای وینی ساخته شد که زنی به نام پرتا فابر برای برامس می‌خواند.

اینکه برامس و برتا در دیدار اول روابط رمانتیکی بینشان برقرار شده بود یا نه مشخص نیست، اما وقتی آن دو بعد از چند سال که برتا ازدواج کرد و صاحب فرزند شد، یکدیگر را دیدند، برامس لالایی را برایش فرستاد تا حین خواندن برای پسرش شاید متوجه شود که لالایی در واقع ترانه‌ای عاشقانه خطاب به خودش هم هست.

این آهنگ در ۱۸۸۹ توسط یکی از نمایندگان تامس ادیسون هم ضبط شد و یکی از اولین قطعات ساخته‌شده توسط آهنگسازان بزرگ بود که روی صفحه ضبط گردید، هرچند به خاطر صدای برفک زیاد، نت‌های پیانوی قطعه به گوش نمی‌رسند.

همچنین لالایی «چشمک بزن، چشمک بزن، ستاره کوچولو» را به موتسارت نسبت می‌دهند، اما ملودی آن از یک ترانه قدیمی فرانسوی برگرفته شده است. موتسارت به احتمال زیاد در ۱۷۷۸ که در پاریس به سر می‌برد، دوازده قطعه مختلف بر اساس این ملودی ساخت و متن ترانه «ستاره» از شاعر انگلیسی جین تیلور را روی آن سوار کرد. اینکه تیلور شعر مذکور را با نیت ترکیب شدن با آهنگ نوشته بود یا نه، مشخص نیست، اما شعر و آهنگ در کتاب آوازی که سال بعد منتشر شد، گنجانده شدند.

ریشه لالایی‌های «لالایی نی‌نی» و «هیس نی‌نی کوچولو» قابل ردگیری نیست، اما نسخه ترانه «هیس نی‌نی کوچولو» در سبک R&B توسط آئینز و چارلی فاکس ضبط شد و جیمز تیلور و کارلی سایمن آن را به سبک پاپ درآوردند که به جای لالایی به یک ترانه طنز تبدیل شد. امروزه تصور کردن این ترانه بدون تصور کردن جیم کری و

جَفِ دَنیلز در فیلم «احمق و احمق‌تر» دشوار است.

آیا می‌دانستید؟

اگر به دنبال ایده‌هایی برای لالایی هستید، یکی از محبوب‌ترین فهرست ترانه‌هایی را که در اپلیکیشن Spotify برای پسرم گردآوری کرده‌ام می‌توانید در لینک زیر پیدا کنید:

thestorybehindbook.com/LullabyPlaylist

خلاصه

۱. لالایی از حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مرسوم بوده است.

۲. یکی از روش‌های تشخیص لالایی ریتم آن است. بسیاری از لالایی‌هایی که می‌شناسیم متناسب با ریتم سه‌ضربی نوشته شده‌اند.

۳. قطعه لالایی اثر برامس در واقع یک ترانه عشقی است که او برای زن متأهلی نوشته بود تا برای پسرش بخواند.

موزیکال‌ها

این شاید محبوب‌ترین اپیزود من از پادکست تاریخچهٔ همه‌چیز باشد، چون تماماً با وزن و قافیه اجرا شد.

این داستانی‌یه دربارهٔ موزیکال‌های معروف.

وقایع تاریخی گاهی ممکنه غیرواقعی باشن و مخوف.

قضیه شروع شد از یونان باستان.

که بازی می‌کردن نمایش‌ها رو با هزار داستان.

قرون وسطا موزیکال رو برگردوند به شکل سرودهای کلیسایی.

و قرن هجده و نوزده پر بود از نمایش‌های طنز کذایی.

هر چی اپرا جدی بود، موزیکال‌ها بودن پر از شوخی‌های گزاف.

از رقص گروهی و پانتومیم گرفته تا لوده‌گری، همه می‌اومدن واسه دست‌بوس.

تئاتر رونق گرفت و پول سرمایه‌گذارها رفت بالا از پارو.

برادوی پدیدار شد و قبضه کرد همه جا رو.

زیگفیلد^{۴۱} با اون برنامه‌های پرطرفدار.

مردم رو می‌کشید سمت خودش هزار هزار.

سال ۱۹۱۹ اتحادیه‌ها کردن اعتصاب.

دههٔ بیست باد کرد با کول پورتر^{۴۲} و هم‌رستاین^{۴۳} عین حباب.

رکود اقتصادی فرستاد موزیکال‌ها رو به قهقرا.

هنرپیشه‌ها رفتن به غرب و هالیوود به امید سینما.

خلاصه که وقایع تاریخی گاهی ممکن غیرواقعی باشن اما باحال.

گفته باشم که این داستانیه دربارهٔ نمایش‌های موزیکال.

مردم از فکر و خیال جنگ جهانی دوم شدن روونه به سینما.

موزیکال همچنان محبوبیت داشت بین آدما.

چند سالی گذشت و این دفعه نوبت رسید به راک اند رول.

اما سوندهایم^{۴۴} اومد و برنامه‌هاش از نظر مردم شدن مقبول.

موزیکال‌ها برگشتن این بار با قدرت بیشتر.

مردم صف می‌بستن واسه آثار وِبر^{۴۵} پسر و دختر.

و حالا نوبت فیلم‌هاست که تبدیل بشن به موزیکال‌های خوشگل.

و قتشه غوغا کنن کسایی مثل لین مانوئل^{۴۶}.

ملاحظه کردید که این اپیزود رو اختصاص دادم به موزیکال.

امیدوارم که قافیه‌ها نبوده باشن براتون ضدّحال!

عرض کردم که وقایع تاریخی گاهی ممکن غیرواقعی باشن اما باحال.

واسه بار آخر می‌گم: این داستانی بود دربارهٔ نمایش‌های موزیکال.

آیا می‌دانستید؟

در دههٔ ۱۸۹۰ از لامپ‌های سفید برای روشنایی تئاتر برادوی استفاده می‌کردند و از همین رو لقب «راه سفید بزرگ» را به آن داده بودند.

خلاصه

۱. نمایش‌های موزیکال از دوران یونان باستان وجود داشته‌اند.
۲. تئاتر و موسیقی اغلب به عنوان روشی طنزآلود برای تمسخر اهالی قدرت به کار می‌رفت.
۳. اخیراً با غوغا کردن نمایش موزیکال همیلتون، نمایش‌های موزیکال جانی دوباره گرفتند.

ترمین

اگر تا به حال نام ترمین به گوشتان نخورده، حتماً صدایش را شنیده‌اید. این ساز اغلب در تولید جلوه‌های صوتی فیلم‌های علمی‌تخیلی و ژانر وحشت کاربرد دارد. توصیف کردن این ساز از طریق نوشتن، در مقایسه با پخش کردن صدایش در پادکست تاریخچه همه‌چیز بسیار دشوار است. اما اگر بخواهم صدایش را با کلمات به شما نشان دهم باید بگویم چنین صدایی دارد: «وووواااااااه!» (خیلی مفید بود، نه؟!)



ترمین احتمالاً یکی از عجیب‌ترین صداها را بین سازها دارد و تماشای نوازندگی آن مثل این است که جادوگری را حین بلغور کردن یک ورد عجیب و پیچیده یا رهبری کردن یک ارکستر نامرئی تماشا کنید. ممکن است با این اوصاف فکر کنید ترمین یک اختراع جدید است، اما باور کنید یا نه، ۱۰۰ سال قبل قدمت دارد.

مخترع آن، لِف سرگیویچ تِرْمِن (معروف به لئون ترمین در کشورهای انگلیسی‌زبان) در ۱۸۹۶ در روسیه متولد شد. او در جریان جنگ جهانی اول در کالج به تحصیل فیزیک مشغول بود و در وقت آزادش ویولن سل می‌نواخت. ترمین به سرعت در درس‌هایش پیشرفت کرد.

وقتی زمان خدمت سربازی‌اش رسید، به حدی در تحصیلاتش پیشرفت کرده بود که از خدمت در خط مقدم معاف، و به کار مهندسی و علمی مشغول شد.

او در جریان جنگ داخلی روسیه که در ۱۹۱۷ آغاز شد و تا ۱۹۲۲ ادامه داشت، شروع کرد به استفاده از نیروی الکترومغناطیس برای مطالعهٔ جرم حجمی گازها. دستگاهی که او ابداع کرد، یک وسیلهٔ دی‌الکتریک بود که مثل یک ولت‌متر عمل می‌کرد، به این ترتیب که با حرکت کردن ترمین اطراف آن، در فرکانس‌های مختلف، اصوات مختلف تولید می‌نمود. ترمین که تجربهٔ نوازندگی داشت، متوجه شد که می‌تواند با حرکت دادن دستش بین دو میدان الکترومغناطیسی بین دو آنتن دستگاه، موسیقی خلق کند.

با کمی اصلاحات و مقداری تمرین، و با استفاده از یک دست برای زیر و بم کردن اصوات و دست دیگر برای بالا و پایین بردن ولوم، ترمین توانست در ۱۹۲۰ در نواختن ساز جدیدش مهارت پیدا کند. اولین سازی که بدون تماس دست می‌شد آن را نواخت.

وقتی ترمین اختراعش را به ولادیمیر لنین نشان داد، لنین چنان تحت تأثیر قرار گرفت که ترمین را همراه با ساز جدیدش موسوم به ترمین به تمام کشور فرستاد تا آن را برای مردم نمایش دهد. لنین می‌خواست اخبار پخش شود که چه کارهایی می‌شود با نیروی برق انجام داد، چون ناسلامتی یکی از شعارهایش «تساوی اجتماعی، قدرت اجتماعی، به علاوه الکتریکی کردن کشور» بود.

ترمین را در سال ۱۹۲۸ به آمریکا فرستادند تا اختراعش را معرفی کند و بتواند امتیازش را برای تولید انبوه به فروش برساند.

با ورود ترمین به آمریکا، شرکت آرسی‌ای به ساز علاقه نشان داد و یک قرارداد ۱۰۰ هزار دلاری با ترمین بست. ساز ترمین به مردم معرفی شد، اما در ابتدا فروش موفقی نداشت. یکی از دلایلی این بود که رونمایی از این ساز، درست ۱۰ روز قبل از سقوط بازار بورس در ۱۹۲۹ اتفاق افتاد.

روزی از روزها در سال ۱۹۳۸، ترمین همسر و شکست‌های تجاری‌اش در آمریکا را رها کرد و ناپدید شد، و سال‌ها بعد، پس از فرو افتادن پرده آهنین دوباره سروکله‌اش در روسیه پیدا شد. درباره دلایل خروجش از آمریکا روایات مختلفی وجود دارد. برخی می‌گویند دلش برای وطنش تنگ شده بود و می‌خواست از بدهی‌هایش فرار کند؛ برخی دیگر می‌گویند سازمان امنیت ملی شوروی کمونیستی او را دزدید. وقتی پایش به روسیه رسید، به دلایلی مبهم برای ما دستگیر و زندانی‌اش کردند.

او در ۹۵ سالگی اعتراف کرد که معرفی سازش بهانه‌ای بود برای ورود به خاک امریکا و کار کردن روی پروژه جاسوسی برای شوروی. همچنین اعتراف کرد بعد از نصب سیستم شنود در یکی از ساختمان‌های دولتی، تنها چیزی که شنید مکالمات خسته‌کننده بود، نه اطلاعات محرمانه.

ساز ترمین به دست فراموشی سپرده شد تا اینکه هالیوود در تولید موسیقی فیلم‌های علمی‌تخیلی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ مثل «روزی که زمین از حرکت باز ایستاد» و «طلسم‌شده» ساخته آلفرد هیچکاک از آن استفاده کرد.

بعد از آن، ساز ترمین بار دیگر محبوبیت پیدا کرد و مردی به نام رابرت موگ شروع کرد به فروختن کیت‌های ترمین که افراد می‌توانستند در خانه سرهم کرده و ترمین بسازند. موگ همان کسی است که سینتی‌سایزر برندِ موگ را تولید کرد، اما ترمین هنوز هم یکی از محصولات پرفروش شرکتش است.

شاید فکر کنید اصواتی که در ترانه «ارتعاشات خوب» از گروه بیچ‌بویز می‌شنوید از ترمین باشند، اما در واقع اصوات مذکور با الکتروترمین ایجاد شدند. سازی با کاربرد ساده‌تر که توسط باب ویستل اختراع و به دست پال تیر نواخته شد.

در ترانه «یک عالم عشق» از گروه لد زپلین، جیمی پیچ در قسمت تکنوازی از سازی شبیه ترمین استفاده می‌کند؛ و همین‌طور در ترانه «کشتار بدون رحم».

ترمین امروزه همچنان یکی از غیرعادی‌ترین سازها به شمار می‌آید. در اپیزودی از سریال تئوری بیگ‌بنگ، شلدون کوپر را حین نواختن ترمین می‌بینیم که خودش می‌گوید بعد از شنیدن موسیقی متن سری پیشتازان فضا به آن علاقمند شده. البته این ادعا صحت ندارد (بله، باور کنید یا نه، حتی سریال تئوری بیگ‌بنگ هم ممکن است اطلاعات نادرست منتشر کند). صدای ترمین در سری پیشتازان فضا را خواننده معروف سوپرانو، لولی جین نورمن اجرا می‌کند.

آیا می‌دانستید؟

اگرچه سقوط بازار بورس یکی از دلایل شکست فروش اولیه ترمین بود، شرکت آرسی‌ای با اعلام راحت بودن نواختن این ساز در تبلیغاتش خطای فاحشی مرتکب شد. تعداد اندکی که این ساز را خریداری کردند، خیلی زود متوجه شدند خلق موسیقی با حرکت دادن دستشان بالای یک وسیله عجیب، آن قدرها هم که شرکت وعده داده بود، راحت نیست.

خلاصه

۱. لئون ترمین در ۱۹۲۰ در روسیه مشغول مطالعه روی میدان‌های الکترومغناطیس بود که تصادفاً ساز ترمین را اختراع کرد.

۲. لنین ترمین را به ظاهر به منظور تبلیغ اختراعش به امریکا فرستاد، در حالی که در واقع او را فرستاده بودند تا در ساختمان‌های دولتی سیستم شنود کار بگذارد.

۳. حتی سریال تئوری بیگ‌بنگ گاهی حقایق علمی را غلط اعلام می‌کند.

بخش هفتم: اقلام متفرقه



شیر آتش نشانی

بشر از زمان کشف آتش به دنبال راههایی برای خاموش کردن آن بوده است. آتش نشان‌ها سالیان سال آب را با سطل و دست‌به‌دست از دریاچه یا برکه‌ای در همان نزدیکی به محل حریق می‌رساندند. در قرن هفدهم، در لندن آتش‌نشان‌ها برای دسترسی به منابع آب زمین را می‌کنند، از تنه‌های توخالی درخت به عنوان لوله استفاده می‌کردند، و وقتی دیگر به آب نیازی نبود، روی لوله‌های چوبی را می‌پوشاندند. به همین دلیل برخی مردم هنوز هم شیر آتش‌نشانی را لوله آتش می‌نامند.



وقتی در ۱۶۶۶ حرقی سه‌چهارم لندن را خاکستر کرد، مقامات شهری شروع کردند به ایجاد حفره‌هایی در سیستم آبراه‌های شهری و مجرای دسترسی به آنها را روی زمین نگه داشتند. خیلی زود در سیستم آب شهرهای بزرگ،

لوله‌های چدنی جایگزین لوله‌های چوبی سابق شدند.

بسیاری از مراجع تاریخی فردریک گِرف سینیور را به عنوان مخترع شیر آتش‌نشانی- همانی که ما امروزه با آن آشنا هستیم می‌شناسند. اما اسناد ثبت این اختراع در دسترس نیست، چون... خنده‌دار است، اما اداره ثبت اختراعات آمریکا در ۱۸۳۶ در آتش سوخت!

این نجار سابق که بعدها به مهندس تبدیل شد، نقشی حیاتی در ایجاد اولین سیستم آب در فیلادلفیا ایفا کرد که شامل شیرهای آتش‌نشانی ستونی‌شکل به منظور دسترسی راحت‌تر آتش‌نشان‌ها بود. اگرچه با گذشت زمان این سیستم کافی به نظر نمی‌آمد، گِرف به اعمال اصلاحات روی آن ادامه داد و بالاخره در ۱۸۲۲ موفق شد.

اگرچه امروزه شیرهای آتش‌نشانی را از فلز می‌سازند، مدل‌های اولیه شامل لوله‌های فلزی با غلاف‌های چوبی بودند که در قسمت پایین یک شیر و در طرفین دو خروجی داشتند. مشکل شایع در شیرهای آتش‌نشانی اولیه این بود که در ماه‌های سرد سال، آب داخلشان یخ می‌بست. کارگرها کوشیدند لوله‌ها را با خاک اره و کود حیوانی عایق کنند، اما فایده‌ای نداشت.

قرار دادن شیر در ارتفاعی پایین‌تر از سطح زمین این امکان را فراهم کرد که بعد از هر بار استفاده، آب داخل شیر را تخلیه کنند تا دیگر یخ نزند. مهره مخصوص باز کردن شیر معمولاً در قسمت بالای شیر دیده می‌شود. این نوع شیر

آتش‌نشانی به «شیر بشکه‌ای خشک» معروف است، اما در نواحی گرم‌تر آب در تمام اوقات در شیر جریان دارد و به این نوع شیرها می‌گویند «شیر بشکه‌ای تر».

اگر برایتان سؤال است که چرا برخی شیرهای آتش‌نشانی زرد و برخی دیگر قرمز هستند، باید بگوییم این رنگ‌ها برای قشنگی انتخاب نشده‌اند، بلکه علامتی برای نشان دادن میزان دبی (جریان خروجی در واحد زمان) این شیرها هستند. دبی این شیرها از ۱۹۰۰ لیتر در دقیقه تا ۵۷۰۰ لیتر در دقیقه متغیر است. هرچه تراکم جمعیت در منطقه بیشتر باشد، شیر آنجا به دبی بیشتری نیاز دارد، چون آتش به احتمال زیاد در مناطق پرجمعیت‌تر سریع‌تر گسترده می‌شود و در شهرهای شلوغ احتمالش زیاد است که آتش‌نشان‌ها دیرتر به محل حریق برسند.

رنگ‌ها بسته به شهر و محل قرارگیری شیر آتش‌نشانی متفاوت هستند؛ اما سیستم معمول برای رنگ‌بندی به این صورت است که شیرهای زرد به سیستم آب شهری وصل هستند و شیرهای قرمز بیشتر برای مناطق حومه و عملیات ویژه کاربرد دارند. اگر یک شیر آتش‌نشانی بنفش دیدید، این به احتمال زیاد یعنی آب آن از دریاچه یا برکه‌ای در همان نزدیکی تأمین می‌شود و مناسب آشامیدن نیست. شیرهای آبی و سبز معمولاً در کلان‌شهرها کاربرد دارند و دبی آبشان در بالاترین حد ممکن است.

اگر دبی شیر آتش‌نشانی به اندازه کافی بالا نباشد، سیستم آب شهری ممکن است آب موجود در زمین را به درون خود مکیده و آب شهر آلوده شود. در این حالت دولت به مردم توصیه می‌کند آب را قبل از مصرف بجوشانند.

آتش نشانی به نام جورج اسمیت اولین شیر آتش نشانی را در ۱۸۱۷ در نیویورک نصب کرد، آن هم در راحت ترین محل ممکن: صاف دم در خانه خودش!

خلاصه

۱. قبل از اختراع شیر آتش نشانی، مردم آب را با سطل و دست به دست از رودخانه یا برکه به محل آتش می رساندند.
۲. اسناد ثبت اختراع اولین شیر آتش نشانی در دسترس نیست، چون اداره ثبت اختراعات امریکا در ۱۸۳۸ طعمه حریق شد.
۳. رنگ های مختلف شیرهای آتش نشانی به دبی آب آنها اشاره دارد که واحد آن گالن بر دقیق یا لیتر بر دقیقه است.

ماسک گاز

ماسک گاز احتمالاً به خاطر کاربردش در جنگ جهانی اول برای مقابله با حملات گاز خردل معروف شد. اما قدمت ماسک گاز بیشتر از اینهاست، منتها در قدیم برای مقابله با بوهای ناخوشایند و بخارات بدبو استفاده می‌شد. یکی از اولین ماسک‌های شناخته‌شده که دهان و بینی را در برابر بخارات بدبو می‌پوشاند، یک اسفنج دریایی بود که در یونان باستان استفاده می‌کردند.

در «کتاب ترفندها»^{۴۷} از اختراع ماسکی یاد شده که چاه‌کن‌ها و کارگران مشغول در چاه‌های آلوده از آن استفاده می‌کردند.

ماسک منقاردار (ماسک طاعون) هم مدلی دیگر از ماسک گاز محسوب می‌شود. قبل از ظهور علم پزشکی نوین و کشف میکروب، اطبا بر این باور بودند که بیماری‌ها توسط بخارات مسمومی موسوم به میاسما ایجاد می‌شوند.

امروزه ماسک مذکور را ماسک اطبای طاعون می‌نامند؛ اما ماسک منقاردار ۳۰۰ سال بعد از طاعون سیاه اروپا اختراع شد.

دکتر چارلز دلورم، پزشک ارشد دربار لویی سیزدهم، ماسک منقاردار را در قرن هفدهم طراحی کرد. ماسک مذکور

به پوششی وصل می‌شد مشابه لباس‌های قرنطینه امروزی، که یقه‌اش زیر ماسک قرار می‌گفت و آستین و پاچه و چکمه‌هایش تماس ناچیزی با هوا داشت.

قسمت منقاری برای این تعبیه شده بود که گل‌ها و گیاهان خشک‌شده‌ای داخلش جاساز کنند تا اطبا حین معاینه و درمان بیماران بوی بهتری را استشمام کنند، چون در آن دوره استحمام رایج نبود.

ماسک دیگری که در بازه زمانی تقریباً موازی با ماسک گاز اختراع شد، ماسک غواصی بود. ماسک گاز به عنوان وسیله‌ای برای تصفیه هوا، اما ماسک غواصی برای رفتن به زیر آب کاربرد داشت، و اکسیژن از طریق لوله‌ای به درون آن پمپاژ می‌شد. برخی از ماسک‌های گاز این قابلیت را از ماسک غواصی وام گرفتند، به خصوص در شرایطی که هوا آلوده بود و دستگاه تنفسی لازم می‌شد.

اولین ماسک تصفیه‌کننده هوا در آمریکا توسط لویی‌س پی. هسلِت در ۱۸۴۹ ثبت اختراع شد و می‌توانست ذرات غبار را از هوا جدا کند. چند سال بعد، شیمی‌دان اسکاتلندی به نام جان اِستِن‌هاوس از فیلتری از جنس زغال استفاده کرد که امروزه به عنوان فیلتر آب و هوا کاربرد دارد (مثلاً در پارچ‌های مخصوص تصفیه آب).

یکی دیگر از ماسک‌های جالب‌توجه را گِرِت مورگان اختراع کرد که در فصل تاریخچه چراغ راهنمایی هم از او نام برده‌ام.

وقتی مورگان در ۱۹۱۴ با استفاده از ماسک گاز و کلاه ایمنی ۳۲ نفر را که به خاطر انفجار داخل تونلی زیر زمین گیر افتاده بودند نجات داد، به سرتیتر اخبار تبدیل شد. در همان سال آلمان در جنگ جهانی اول از گاز خردل و دیانسیدین کلروسولفات استفاده کرد و معاهداتی را که سال‌ها قبل در باب منع کاربرد سلاح‌های سمی در جنگ امضا کرده بود زیر پا گذاشت.

اختراع مورگان اساس تولید ماسک گاز ارتش بود که در جنگ جهانی اول مورد استفاده قرار گرفت و سربوپی داشت که چشم‌ها و صورت را نیز محافظت می‌کرد. قبل از آن سربازان از پارچه‌ای آغشته به ادرار روی صورتشان استفاده می‌کردند.

یک سال بعد، آلمان در نبرد ایپرا از گاز کلر استفاده کرد و صدها تن از سربازان متفقین را به کشتن داد. یک محقق علوم پزشکی اسکاتلندی به نام جان اسکات هالدین را مأمور کردند تا کشف کند آلمان چه گازی را در نبرد ایپرا به کار برده. او این کار را با بررسی تأثیر گاز روی دکمه‌های فلزی لباس‌های سربازها انجام داد.

از آنجایی که آزمایشگاه او بخشی از منزلش بود، می‌خواست اطمینان حاصل کند خانواده‌اش از اثرات آزمایش‌هایش در امان هستند. او دختر کوچکش نائومی را مأمور کرد تا بیرون آزمایشگاه ایستاده و از پنجره تماشا کند و اگر هر یک از محققین از هوش می‌رفت، نائومی باید سریعاً وارد شده و او را احیا می‌کرد.

وقتی هالدین توانست گاز کلر را تشخیص دهد، شروع کرد به ساختن دستگاه تنفسی که با استفاده از پنبه آغشته به محلولی خاص، گاز کلر را خنثی می‌کرد. اختراع او که بعدها یک مخزن تنفسی هم به آن اضافه شد، آغاز دستگاه‌های تنفسی مدرن بود.

اما اگر بخواهید به تاریخچه علمی تخیلی نگاه کنید، همه ما می‌دانیم که دستگاه تنفسی در زمان‌های دور، در کپکشان‌های آن دوردست‌ها استفاده می‌شده؛ آن هم توسط شخصیت ارباب سیث در جنگ ستارگان!



برای آنهایی که می‌خواهند کیت نجات و بقا در حملات هسته‌ای تهیه کنند، دو نوع ماسک گاز توصیه می‌شود. یکی به ماسک ان‌بی‌سی معروف است که فرد را در برابر گازهای هسته‌ای، بیولوژیک و شیمیایی محافظت می‌کند، و دیگری ماسک سی‌بی‌آران که عملکردش مثل ماسک ان‌بی‌سی است به علاوه محافظت در برابر پرتوهای رادیواکتیو.

یکی از نکات کلیدی در انتخاب ماسک گاز این است که اطمینان حاصل کنید روی صورت کیپ شده و هوا را عبور نمی‌دهد. وجود ریش روی صورت یکی از موانع کیپ شدن ماسک است. ماسک‌هایی هم تبلیغ می‌شوند که

وسیله‌ای برای نوشیدن مایعات دارند.

آیا می‌دانستید؟

ماسک‌های گاز برای استفاده در درازمدت طراحی نشده‌اند. فیلتر باید هر سه تا چهار ساعت تعویض شود.

خلاصه

۱. اولین ماسک برای مقابله با بوه‌ای ناخوشایند یک اسفنج دریایی بود که در یونان باستان استفاده می‌کردند.
۲. ماسک منقاردار که عموماً به عنوان ماسک طاعون می‌شناسیم، در واقع ۳۰۰ سال بعد از طاعون سیاه اختراع شد.
۳. موقع خریدن ماسک گاز اطمینان حاصل کنید روی صورتتان کیپ می‌شود و بدانید که وجود ریش مانع کیپ شدن ماسک روی صورت می‌گردد.

کلاه‌دوزهای دیوانه

امروزه اغلب افراد جیوه را به عنوان ماده‌ای سمی می‌شناسند، اما در قرن بیستم ماده‌ای موسوم به نیترات جیوه در صنعت کلاه‌سازی کاربرد داشت. نیترات جیوه باعث می‌شد موهای لایهٔ خارجی خز نرم شده و برای تولید نمد راحت‌تر روی هم فشرده شوند. فرانسوی‌ها این تکنیک را مثل رازی بین خودشان نگه داشتند تا اینکه حکومت فرانسه در اوایل قرن هفدهم مردم پروتستان را از فرانسه تبعید کرد. وقتی پروتستان‌ها به انگلستان رسیدند، راز مذکور را با کلاه‌دوزان انگلستان به اشتراک گذاشتند و این راز نشر پیدا کرد.



تکنیک مذکور در انگلستان به «هوچی کردن» معروف شد، چون نمد خز خرگوش سفید را به رنگ نارنجی درمی‌آورد.

جیوه برای درمان برخی از بیماری‌ها از جمله سیفلیس هم استفاده می‌شد. اطبا متوجه شدند بیمارانی که از پماد جیوه استفاده می‌کنند، نشانه‌هایی نظیر ریزش بزاق و التهاب لثه، و همچنین عوارض روحی‌ای نظیر خجالت، فقدان اعتماد به نفس، تشویش، ترس از مسخره شدن، و اعصاب ضعیف را نشان می‌دهند. ابتلا به بیماری سیفلیس و روال درمان آن را در قرن هجدهم به ترتیب با این عبارات توصیف می‌کردند: «یک شب با الهه عشق» و «باقی عمر با جیوه».

در قرن هجدهم به خاطر تهویه نامناسب در کارخانه‌های کلاه‌سازی و قرار گرفتن طولانی‌مدت در معرض نیترات جیوه، عوارض مذکور در برخی کارگرها ظاهر شد: تشویش، افسردگی، زودرنجی، ناهماهنگی اندام‌ها، لحن شل‌وول، و رعشه که مورد آخر به «رعشه کلاه‌دوزها» معروف شد.

شهر دَنبِری در ایالت کانکتیکت به واسطه تعداد زیاد کارخانه‌های کلاه‌سازی‌اش در تمام دنیا به شهر کلاه معروف بود و حتی اصطلاح «رعشه دَنبری» هم از همان‌جا عمومیت یافت. اداره بهداشت آمریکا از این معضل آگاه بود، اما اقدامی در جهت توقف کاربرد جیوه نکرد، چون غیر از کلاه‌دوزها روی هیچ یک از اهالی شهر تأثیر نگذاشته بود.

اصطلاح «خل و چل مثل یه کلاه‌دوز» هم به قصد توصیف فرد مبتلا به مسمومیت جیوه بین مردم رواج پیدا کرد.

یکی از افراد مشهور مبتلا به این عارضه بوستون کوربت بود. کوربت یک کارگر کارخانه کلاه‌سازی بود که رهبری

هنگ سواره نظام نیویورک را در جستجو و تعقیب جان ویلکس بوث (قاتل آبراهام لینکلن) بعد از ترور رئیس جمهوری بر عهده داشت. کوربت از دستور بازداشت بوث سرپیچی کرد و در عوض او را به ضرب گلوله کشت. او به خاطر این کار مجازات نشد و بسیاری او را قهرمان نامیدند، اما چند سال بعد به جرم هفت تیر کشیدن روی عده‌ای در ساختمان فرمانداری کانزاس دستگیر و در تیمارستان بستری شد. او توانست از تیمارستان فرار کند و ناپدید شود، و دیگر اثری از او دیده نشد.

در دهه ۴۰ بود که مصرف جیوه در صنعت کلاه‌سازی امریکا ممنوع اعلام شد.

وقتی به شخصیت کلاه‌دوز دیوانه در کتاب «آلیس در سرزمین عجایب» اثر لوییس کارول نگاه می‌کنیم، به نظرمان منطقی می‌آید که نشانه‌های این بیماری را به او هم نسبت بدهیم، و تکرار این داستان باعث شد بسیاری متقاعد شوند که موضوع حقیقت دارد، اما جالب اینکه لوییس کارول شخصیت کلاه‌دوز دیوانه را از کسی الهام گرفته بود که نه دیوانه بود و نه کلاه‌دوز.

هنرپیشه معروف، جانی دپ نقش کلاه‌دوز دیوانه را در فیلم آلیس در سرزمین عجایب محصول ۲۰۱۰ بازی کرد. او این شخصیت را قربانی مسمومیت جیوه توصیف می‌کند و حتی در فیلم، تأثیر فرایند «هویجی شدن» را روی مو و ابروی او مشاهده می‌کنید. جانی دپ درباره این شخصیت گفت: «به نظرم اون مسموم شده بود... بدجور هم مسموم شده بود. و فکر کنم این مسمومیت روی اعصابش تأثیر گذاشته بود. جنون از موها، نوک انگشت‌ها و حتی

چشم‌های این شخصیت می‌بارید.»

اما شخصیت داخل فیلم و تحلیل جانی دپ از او شاید کمی با شخصیت اصلی در کتاب لوییس کارول تفاوت داشته باشد. خاطرتان هست گفتم یکی از تأثیرات مسمومیت جیوه خجالتی بودن و تشویش است؟ شخصیت کلاه‌دوز دیوانه، هم در کتاب و هم در فیلم بیش از اندازه با اعتماد به نفس و برون‌گرا بود. کلاه‌دوز دیوانه رمان لوییس کارول رعشه نداشت، فقط مدام ساعتش را نگاه می‌کرد و آن را تکان‌تکان می‌داد. این مورد هم برای این بود که وسواسش نسبت به زمان را نشان دهد، که در کتاب آمده بود به این دلیل بوده که ملکه بی‌بی دل مدام در آواز خواندنش اخلال ایجاد کرده و فریاد می‌زد «اون داره زمان رو به قتل می‌رسونه! سر از تنش جدا کنید!»

در واقع بسیاری از محققان بر این باورند که لوییس کارول شخصیت کلاه‌دوز دیوانه را از یک دربان و قفسه‌ساز با رفتارهای عجیب و غیرمعمول به نام تنوفیلوس کارتر اهل لندن الهام گرفته بوده. کارتر به این معروف بود که یک کلاه سیلندر بزرگ روی سر می‌گذاشته و بیرون مغازه‌اش می‌ایستاده و به همین دلیل مردم محلی او را «کلاه‌به‌سر دیوانه» لقب داده بودند.

کارتر به خاطر اختراع تخت‌خواب ساعت‌سرخود معروف شد که رأس ساعت مقرر فرد را از روی تخت پایین می‌انداخت. این اختراع در ۱۸۵۱ در نمایشگاه اختراعات هاید پارک به نمایش گذاشته شد. در واقع دو مدل مختلف از آن را نمایش دادند. البته هیچ یک از آنها به نام کارتر نبود، اما به مرور زمان ایده تخت ساعت‌سرخود را به او

نسبت دادند.

لویس کارول که نام واقعی‌اش چارلز لوتویج دادسون بود، احتمالاً از کارتر و رفتارهای عجیبش آگاه بوده. البته خود کارول این موضوع را انکار کرده که شخصیت‌های کتابش از روی افراد حقیقی برداشته شده‌اند، اگرچه بسیاری بر این باورند که شخصیت آلیس را از دختر هفت‌ساله‌ای به نام آلیس لیدل برگرفته که یک بار در سفری با کارول در یک قایق بود. مقصد قایق مذکور آکسفورد بود که کارتر هم دست بر قضا در آنجا کار و زندگی می‌کرد، بنابراین کارول قاعدتاً باید کارتر را دیده یا وصفش را شنیده بوده باشد.

وقتی عکسی از کارتر یافت شد، محققان او را شبیه تصویر کلاه‌دوز دیوانه در نسخه اصلی کتاب آلیس در سرزمین عجایب یافتند که توسط سر جان تنی‌یل رسم شده بود و متوجه شدند هر دو همان چانه‌پس‌رفته و همان دماغ بزرگ را دارند، و همین موضوع به این فرضیه قوت بخشید که لویس کارول شخصیت کلاه‌دوز دیوانه را از کارتر برگرفته بوده، اما کسی اصل حقیقت را نمی‌داند.

آیا می‌دانستید؟

قدمت اصطلاح «خل و چل مثل یه کلاه‌دوز» برمی‌گردد به قبل از کتاب لویس کارول. یک تئوری این است که اصطلاح مذکور را از روی فردی معروف به جان کلاه‌دوز در قرن هفدهم برگرفته‌اند. تئوری دیگر به یک کلاه‌دوز

دیگر در قرن هفدهم به نام رابرت کُرب اهل چَرم انگلستان مربوط می‌شود که می‌گویند شخصیت کلاه‌دوز دیوانه در کتاب لویی‌س کارول از او برگرفته شد و توهمات مذهبی و خرافی زیادی داشت. او بعد از وارد آمدن جراحت به سرش در جنگ داخلی انگلستان خودش را پیامبر معرفی کرد، دارایی‌اش را بین فقرا پخش کرد و روی اسکله به زندگی ادامه داد.

خلاصه

۱. از قرن هفدهم تا بیستم، اغلب مردم از خطرات جیوه آگاه نبودند و جیوه حتی در درمان برخی بیماری‌ها نظیر سیفلیس کاربرد داشت.

۲. تازه در دههٔ ۴۰ بود که کلاه‌سازها کاربرد جیوه در فرایند تولید کلاه را متوقف کردند.

۳. کسی به اطمینان نمی‌داند، اما احتمالاً شخصیت کلاه‌دوز دیوانه در کتاب لویی‌س کارول نه از روی کلاه‌دوزی که به خاطر تأثیرات جیوه دیوانه شده بوده، بلکه از روی یکی از مردم محلی که کارول می‌شناختش و یک کلاه سیلندر بزرگ روی سر می‌گذاشت، برگرفته شده باشد.

صورتک خندان

این فصل بر اساس اپیزودی از پادکست تاریخچه همه چیز، درباره اشارات به نکات فرهنگ عامه در فیلم سینمایی فارست گامپ نوشته شده است.

در ۱۹۶۳، هاروی راس بال، طراح گرافستی که در شرکت بیمه استیت میچوال لایف کار می کرد، مأمور شد نمادی برای تقویت روحیه کارکنان دفتر شرکت واقع در وُرسِستِر ماساچوست طراحی کند. او صورتک خندان را طراحی کرد. خلق این نماد برای او فقط ده دقیق زمان برد، و در ابتدا فقط تصویر یک لب خندان بود، اما بعدتر چشم هم به آن اضافه کرد که هیچ رقمه به اخم تبدیل نشود. او بابت این کار ۴۵ دلار دستمزد گرفت. به نظر مثل یک رؤیا می آید، نه؟ ۴۵ دلار برای ده دقیقه کار؟ اما موضوع سر پول هایی است که بال می توانست در آینده بابت همین طرح ساده دریافت کند، اما دریافت نکرد.



خیلی زود صورتک خندان زینت‌بخش پوسترها، دکمه‌ها و تابلوها شد. اما نه بال و نه شرکت بیمه، هیچ کدام امتیازش را ثبت نکرده بودند و خیلی زود توجه برنارد و موری اسپین، مالکین دو شعبه از فروشگاه هال‌مارک را به خود جلب کرد. این برادران اسپین بودند که عبارت «روز شادی داشته باشید» را به این نماد اضافه کردند که البته بعدتر تبدیل شد به «روز خوبی داشته باشید» و امتیاز آن را به نام خودشان ثبت کردند. اعتبار تقویت روحیه مردم امریکا بعد از جنگ ویتنام با همین نماد و شعار ساده را به این دو برادر می‌دهند.

امریکا تنها جایی نبود که صورتک خندان در آن دیده می‌شد. در سال ۱۹۷۲ فرانکلین لوفرانی در فرانسه از نماد صورتک خندان در انتشار خبرهای خوب در روزنامه عصر فرانسه استفاده کرد. او امتیاز صورتک خندان را با نام «اسمایلی» ثبت، و شروع کرد به صادر کردن تی‌شرت‌هایی با طرح اسمایلی به بیش از ۱۰۰ کشور. امروزه پسرش نیکلاس شرکت اسمایلی را اداره می‌کند. اسمایلی امروزه به یکی از شرکت‌های پیشتاز در ثبت امتیاز برند تبدیل شده است.

می‌توانید تصور کنید که در آن دوره صورتک خندان در همه جا دیده می‌شد و بارها و بارها بر سر منشأ آن دعوا بود. برادران اسپین طرح اولیه بال را به رسمیت می‌شناختند، اما وقتی مردم آنها را مبدعین طرح فرض کردند، آن دو در تصحیح این اشتباه عجله‌ای به خرج ندادند.

نیکلاس لوفرانی ادعا دارد طرح صورتک خندان به حدی ساده است که نمی‌شود ثابت کرد مبدعش کیست. او

حتی روی وبسایت شرکتش به تصاویر موجود روی دیواره غاری اشاره کرد که قدمتشان به ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسید و صورتک‌های خندان را نشان می‌دادند.

با وجود تمام ادعاها شرکت اسمایلی توانست در ۱۹۹۷ امتیاز صورتک خندان را به نام خود ثبت کند. حدس می‌زنید کدام شرکت سعی داشت جلو اسمایلی را بگیرد؟ وال‌مارت. وال‌مارت از ۱۹۹۶ صورتک خندان را به عنوان بخشی از برندینگ خودش استفاده کرده بود. پرونده به دادگاه کشیده شد، اما هر دو شرکت کلی هزینه و ده سال زمان برای این دعوای حقوقی صرف کردند.

احتمالاً منشأ ناشناخته صورتک خندان باعث شد نویسندگان فیلمنامه فارست گامپ بعد از محبوبیت آن به صورت مبهم و سر بسته ادعای امتیاز آن را بکنند، اما یک سال قبل از اکران شدن فیلم، مردی اهل سیاتل به نام دیوید استرن برای مقام شهرداری نامزد شد و در کمپین انتخاباتی‌اش ادعا کرد که خودش مبدع نماد صورتک خندان است. البته یکی از روزنامه‌های محلی سیاتل توانست دستش را رو کند. او سوای این قضایا در انتخابات شکست خورد.

به نظر می‌آمد صورتک خندان در همه جا حضور دارد، اما برای هاروی بال معنایش را از دست داده بود. او در سال ۱۹۹۹، انجمن جهانی لبخند و روز جهانی لبخند را ثبت امتیاز کرد که در اولین جمعه اکتبر برای بنیاد لبخند جهانی هاروی بال اعانه جمع‌آوری می‌کند و در زمینه‌های خیریه و حمایت کودکان فعالیت دارد. بال در ۷۹ سالگی در ۲۰۰۱

از دنیا رفت و شرکتی که صورتک خندان را برایش طراحی کرده بود، امروزه با نام شرکت بیمه آتش سوزی و رُسِستِر همچنان صورتک خندان را در محتوای تبلیغاتش استفاده می کند.

آیا می دانستید؟

در یکی از آگهی های تبلیغاتی روزنامه نیویورک هرالد تریبون برای فیلم «لیلی» محصول ۱۹۵۳ از صورتک خندان استفاده شد و همین باعث شد خیلی ها این مورد را اولین نمونه صورتک خندان ببینند چون قدمتش برمی گشت به قبل از طرح هاروی بال.

خلاصه

۱. هاروی بال صورتک خندان را در ازای ۴۵ دلار دستمزد برای شرکت بیمه ای که برایش کار می کرد طراحی کرد.
۲. بسیاری از افراد سعی کردند خودشان را مبدع این نماد ساده و چشمگیر معرفی کنند، از جمله دیوید استرن که با ادعای ابداع آن نامزد پست شهرداری سیاتل شد.
۳. روز جهانی لبخند که هاروی بال آن را ثبت کرد، در اولین جمعه ماه اکتبر گرامی داشته می شود.

چراغ راهنمایی

تا به حال شده حین گیر افتادن پشت چراغ قرمز حس کنید دنیا علیه‌تان توطئه کرده؟ چراغ راهنمایی ممکن است اسباب زحمتی به نظرتان بیاید که چند دقیقه‌ای وقتتان را می‌گیرد. اما قبل از آنکه چراغ راهنمایی مثل امروزه رایج شود، تعداد خودروها، دوچرخه‌ها و عابران پیاده باعث می‌شد سفر در شهر خطرناک‌تر و کندتر از امروزه باشد.

بیایید به گذشته برگردیم.



وقتی اتوموبیل برای اولین بار در قرن نوزدهم در خیابان‌ها ظاهر شد، مدتی طول کشید تا محبوبیت پیدا کند. در واقع همزمان با ورود فورد مدل تی به بازار در ۱۹۰۸، تنها ۲۰ درصد از جاده‌های امریکا آسفالت‌ه بودند. اتوموبیل به آن اندازه که خودروسازان امیدوار بودند با اقبال مواجه نشد، به‌خصوص چون بسیاری از قواعد راهنمایی و رانندگی

به شکل امروزی وضع نشده بودند.

طبق گزارش‌ها در شش ماه اول سال ۱۹۰۶، تعداد تلفات مردم آمریکا در سوانح جاده‌ای از تعداد تلفات جنگ اسپانیا و آمریکا بیشتر بود.

برخی ایالت‌ها در تلاش برای کاهش تعداد تصادفات مقرراتی وضع کردند؛ مثلاً در ایالت ورمونت قانون این بود که جلوتر از هر وسیله نقلیه، یک نفر پیاده با پرچم قرمز در دست حرکت کند. برخی دیگر با قرار دادن مانع، ریختن خرده‌شیشه یا حفر چاله در جاده‌ها نرفتشان از اتوموبیل را نشان دادند.

اما رانندگی روشی سریع‌تر و کارآمدتر برای رسیدن مردم به کارهایشان بود و در ۱۹۰۸، وقتی هنری فورد اتوموبیل فورد مدل تی و تکنیک‌های تولید انبوه را به جامعه معرفی کرد، اتوموبیل رایج‌تر شد و تصادفات جاده‌ای هم شایع‌تر شدند.

مردم کالسکه‌ها و درشکه‌ها را با اتوموبیل تاخت می‌زدند و تعداد تصادفات رو به افزایش داشت، به‌خصوص چون هنوز مقررات چندانی در زمینه راهنمایی و رانندگی وضع نشده بود. در آن دوره سیستم‌های کنترل ترافیکی معدودی در سراسر دنیا در جریان بودند. نمونه‌اش ساختمان پارلمان لندن در ۱۸۶۸ که مقابلش دو علمک، مشابه علمک کنار ریل راه‌آهن، با نوشته‌های «احتیاط» و «ایست» بالا و پایین می‌رفتند. در شب روی علامت مذکور دو چراغ

گازی به رنگ‌های سبز و قرمز نصب می‌کردند، اما لامپ‌ها بعد از یک ماه منفجر شدند و پلیسی را که مسئولشان بود به کشتن دادند.

در ۱۹۱۲، در شهر سالت لیک سیتی از ایالت یوتا، مأمور پلیسی به نام لستر وایر جعبه‌ای طراحی کرد که با چراغ‌های سبز و قرمز روی یک مکانیزم ریلی حرکت می‌کرد. اولین چراغ راهنمایی برقی را جیمز هوگه طراحی، و به سال ۱۹۱۴ در کلیولند اوهایو نصب کرد. چراغ مذکور از داخل یک باجه اپراتوری می‌شد و به عنوان اولین چراغ راهنمای برقی شناخته می‌شود.

حتی در نیویورک سیتی که به خاطر راه‌پندان‌هایش معروف بود، در اوایل قرن بیستم رانندگی از خیابان ۵۷ تا خیابان ۳۴ چیزی حدود ۴۰ دقیقه طول می‌کشید. این موضوع نه تنها برای رانندگان، بلکه برای کسب و کار هم بد بود. خوشبختانه در ۱۹۲۰، دکتر جان ای. هریس یک چراغ دورنگ ساده طراحی کرد که به صورت دستی توسط یک مأمور پلیس اپراتوری می‌شد و مدت زمان لازم برای رانندگی از خیابان ۵۷ تا ۳۴ به ۹ دقیقه کاهش پیدا کرد.

طرح هریس با اقبال مواجه شد و دو سال بعد، یک مهندس معمار به نام جوزف فریدلندر مأموریت یافت تعدادی چراغ راهنمایی با تندیس برنجی مرکوری (خدای مسافران در یونان باستان) برای تقاطع‌های خیابان پنجم طراحی کند.

اما مخترع چراغ راهنمایی سه‌رنگ به شکل امروزی، گرت مورگان نام داشت.

مورگان در ۱۸۷۷ به دنیا آمد. او یکی از یازده فرزند سیدنی و الیزابت مورگان بود که پیشتر در کنتاکی بردگی می‌کردند. او تحصیلات ابتدایی را تمام کرده بود، اما وقتی شروع به کار کرد، برای تحصیل معلم گرفت. بعد به اوهایو نقل مکان کرد و به عنوان تعمیرکار چرخ خیاطی مشغول به کار شد. او به حدی در کارش موفق شد که خیلی زود مغازه تعمیرات خودش را باز کرد.

مورگان قبل از اختراع چراغ راهنمایی تعداد دیگری اختراع را به نام خودش ثبت کرد، از جمله نرم‌کننده مویی که حین تلاش برای یافتن راهی برای نرم کردن پارچه پشمی به منظور حرکت بهترش زیر سوزن چرخ خیاطی اختراع کرد. همچنین کلاه محافظی برای تنفس در دود اختراع کرد که جدّ ماسک‌های گاز امروزی بود. (قبلاً در فصل تاریخچه ماسک گاز درباره‌اش حرف زدیم).

مورگان اولین سیاهپوست ساکن کلیولند بود که اتوموبیل داشت. در آن دوره خیابان‌های کلیولند باریک بودند و چراغ‌های راهنما فقط حالت «ایست» و «حرکت» را نشان می‌دادند؛ همین باعث می‌شد رانندگان و عابران زمان کافی نداشته باشند و به همین دلیل راه‌بندان ایجاد می‌شد. وقتی مورگان شاهد تصادف دو وسیله نقلیه بود به ذهنش رسید علامت سومی هم برای هشدار دادن به رانندگان و عابران طراحی کند.

به این ترتیب چراغ راهنمای سه‌رنگ متولد شد. مورگان در ۱۹۲۳ امتیاز اختراع چراغ راهنمای تی‌شکل را ثبت کرد و امتیازش را به شرکت جنرال الکتریک فروخت.

اگر برایتان سؤال است که چرا رنگ‌های قرمز و سبز برای ایست و حرکت انتخاب شده‌اند، در این مورد دو فرضیه وجود دارد.

فرضیه اول این است که علامت سبز و قرمز از قبل برای انواع تجهیزات رایج بودند. قرمز به معنای توقف، و سبز به معنای حالت کارکرد دستگاه‌ها بود.

فرضیه دیگر این است که قرمز بلندترین طول موج را بین رنگ‌ها دارد و از فاصله راحت‌تر دیده می‌شود و زمان بیشتری برای توقف به فرد می‌دهد.

رنگ سبز قبل‌تر در علائم مربوط به راه‌آهن استفاده می‌شد و به معنای «احتیاط» بود، اما چون طول موجش کوتاه‌تر از زرد و قرمز است، از فاصله سفید به چشم می‌آید و مهندسان قطار آن را از فاصله با نور ستاره اشتباه می‌گرفتند تا وقتی که دیگر برای ترمز کردن دیر بود.

رنگ زرد تقریباً به راحتی قرمز دیده می‌شود و به همین دلیل در بسیاری از علائم هشدار مثل تابلوی حریم مدرسه و خطوط عابر پیاده کاربرد دارد.

آیا می دانستید؟

در ابتدا صندلی رانندهٔ اتوموبیل مثل بسیاری از کالسکه‌های اسبی در سمت راست قرار داشت. این امر باعث می‌شد رانندگان چاله‌های کنار جاده را ببینند. وقتی هنری فورد شروع به تولید اتوموبیل‌هایش کرد، فرمان را به سمت چپ انتقال داد تا رانندگان بهتر قادر به دیدن وسایل نقلیه‌ای باشند که از روبرو می‌آمدند.

خلاصه

۱. وقتی فورد مدل تی در ۱۹۰۸ به بازار معرفی شد، فقط ۲۰ درصد از جاده‌های آمریکا آسفالت‌ه بودند.

۲. اوایل قرن بیستم، رانندگی از خیابان ۵۷ تا ۳۴ نیویورک سیتی ۴۰ دقیقه زمان می‌برد، چون چراغ راهنمایی وجود نداشت.

۳. گرت مورگان، فرزند دو بردهٔ مزرعه، در کنار بسیاری اختراعات دیگر ایدهٔ ساخت چراغ راهنمای سه‌رنگ امروزی، نرم‌کنندهٔ مو و ماسک گاز اولیه را ارائه داد.

برف پاک کن

همه رانندگان می دانند که رانندگی در هوای نامساعد بدون برف پاک کن بسیار خطرناک است. اما باور کنید یا نه، یکی از اولین کسانی که امتیاز اختراع برف پاک کن را ثبت کرد، خانمی بود که مرتب به تولیدکنندگان خودرو نامه می نوشت و طرحش را پیشنهاد می کرد و مرتب از آنها جواب رد می شنید.

این خانم ماری اندرسون نام داشت و زیر بوران با اتوبوس از آلاباما به نیویورک سیتی می آمد. معمولاً وقتی رانندگان در هوای نامساعد گیر می افتادند، برای پاک کردن شیشه پنجره را پایین می دادند، یا وسیله را متوقف کرده و شیشه را پاک می کردند. هر دوی این روش ها باعث می شد صورت راننده حسایی سرما بخورد و دیرتر به مقصد برسد.



اندرسون وقتی دید راننده اتوبوس مرتب برای پاک کردن شیشه پیاده می شود، ایده مکانیزمی که از داخل کابین کنترل شود، به ذهنش رسید. (روایت دیگری از ماجرا می گوید راننده ناگزیر سرش را از پنجره بیرون نگه می داشت تا جاده را بهتر ببیند).

اندرسون همان روز شروع به کشیدن طرحی از چوب و لاستیک کرد که در آن راننده می‌توانست اهرمی را از داخل کابین فعال، و شیشه را پاک کند. همچنین تیغه‌ها را جوری طراحی کرد که در فصل‌های بدون بارش از روی شیشه برداشته شوند.

او در ۱۹۰۳ امتیاز طرحش را ثبت کرد و به بازاریابی آن بین تولیدکنندگان اتوموبیل پرداخت.

امروزه برف‌پاک‌کن در تمام اتوموبیل‌ها وجود دارد. البته همه ایده‌اندerson را مسخره کردند، چون می‌گفتند حرکت تیغه‌ها حواس راننده را پرت می‌کند. تولیدکنندگان اتوموبیل در جواب اندرسون نوشتند که بازاریابی چنین طرحی توجیه تجاری ندارد.

چند سال بعد، در ۱۹۱۶، یکی از شهروندان شهر بوفالو در ایالت نیویورک به نام جان اویشی موقع رانندگی در باران یک دوچرخه‌سوار را زیر گرفت. دوچرخه‌سوار آسیب چندانی ندید، اما حادثه چنان اویشی را تکان داد که به فکر افتاد حتماً باید روشی وجود داشته باشد که رانندگان در باران دید بهتری داشته باشند.

در آن دوره برف‌پاک‌کن‌های لاستیکی در بازار موجود بودند اما هنوز رایج نشده بودند. وقتی اویشی ایده ساخت برف‌پاک‌کن دستی به ذهنش رسید، شرکتی تأسیس کرد تا آن را تولید کند.

کار کردن با محصول اویشی دشوار بود، چون راننده باید با یک دست برف‌پاک‌کن را راه می‌انداخت و با دست دیگر

فرمان می‌داد و دنده عوض می‌کرد، با این حال بازار خودش را پیدا کرد.

اما داستان در اینجا به پایان نمی‌رسد. هنرپیشه زنی در زمینه نمایش به نام شارلوت بریچ‌وود با نام هنری لوتا لارنس، راه اندرسون را ادامه داد و یک برف‌پاک‌کن برقی را ثبت اختراع کرد که به جای تیغه غلتک داشت و از موتور اتوموبیل نیرو می‌گرفت.

اما نه اندرسون و نه بریچ‌وود برای اختراعتشان اعتبار و پولی دریافت نکردند.

در برخی روایات از داستان اختراع برف‌پاک‌کن، دختر بریچ‌وود به نام فلورانس لارنس برف‌پاک‌کن برقی را اختراع کرد و برای ثبت اختراع از مادرش کمک گرفت.

وقتی در ۱۹۱۳ شرکت فورد برف‌پاک‌کن را به فورد مدل تی اضافه کرد، این سیستم بین مردم رایج شد و شرکت کادیلاک در ۱۹۲۲ برف‌پاک‌کن را به صورت استاندارد روی تمام محصولاتش نصب کرد.

آیا می‌دانستید؟

فلورانس لارنس را به عنوان «اولین ستاره تاریخ سینما» می‌شناسند و وقتی توانست اولین اتوموبیلش را بخرد، مشتاق شد همه چیز را درباره آن و روش کارکردش یاد بگیرد. او یکی از اولین کسانی بود که چراغ راهنما را روی

اتوموبیل نصب کرد که با فشار دکمه‌ای یک پرچم را عقب اتوموبیل بلند می‌کرد و جهت دور زدن را مشخص می‌ساخت.

او همچنین مکانیزمی شبیه چراغ ترمز ساخت که یک تابلوی «ایست» کوچک را پشت اتوموبیل نمایان می‌کرد و به راننده‌ی پشتی اطلاع می‌داد که در حال توقف کردن است.

ایده‌ی لارنس برای چراغ راهنما روی اتوموبیل هم مثل ایده‌ی اندرسون و بریج‌وود بارها کپی شد و در نتیجه او پولی از این ایده درنیاورد.

خلاصه

۱. قبل از اختراع برف‌پاک‌کن رانند باید سرش را از پنجره بیرون می‌برد تا بهتر ببیند، یا پیاده شده و شیشه را با دست پاک می‌کرد.

۲. ایده‌ی ساخت برف‌پاک‌کن به ذهن خیلی‌ها رسید، اما تولیدکنندگان از این طرح استقبال نکردند، چون فکر می‌کردند موجب حواس‌پرتی راننده می‌شود.

۳. فلورانس لارنس نه تنها به عنوان «اولین ستاره در تاریخ سینما» معروف است، بلکه اولین چراغ راهنمای

اتوموبیل و مکانیزم چراغ ترمز را هم اختراع کرد. احتمالاً ایدهٔ اولین برف‌پاک‌کن برقی نیز از آن او باشد.

بخش هشتم: فناوری



کالر آی دی

جمع شوید بچه‌ها! این بخش کمی ترسناک شروع می‌شود، بنابراین یک بسته مارشِملو و یکی از رفقایِتان را کنار خودتان داشته باشید تا این داستان ترسناک را برایتان تعریف کنم.

قبل از آنکه هر کس تلفنی در جیب خودش داشته باشد، هر خانوار فقط یک تلفن داشت. این یعنی تمام اعضای خانواده یک شماره تلفن واحد داشتند.

شاید باورتان نشود بچه‌ها، اما در بسیاری از خانه‌ها تلفن به دیوار وصل می‌شد. قبل از آنکه موضوع این فصل در تمام دنیا پخش شود، وقتی تلفن زنگ می‌زد، شما روحتان خبر نداشت چه کسی پشت خط است. این امر حکم یک قمار دائم را داشت. نفر پشت خط ممکن بود یکی از اعضای خانواده یا دوستان باشد (خدا را شکر، خیالم راحت شد!) یا بدتر از آن... یک فروشندهٔ تلفنی!



امروزه اغلب افرادی که من می‌شناسم، شماره‌های غریبه را جواب نمی‌دهند، اما آن قدیم‌ها ما اصلاً نمی‌دانستیم چه کسی پشت خط است. در همان دوره مزاحمت تلفنی یک از سرگرمی‌های بچه‌ها به شمار می‌آمد کسانی که فصل‌های قدیمی سریال خانوادهٔ سیمپسون را دیده‌اند، احتمالاً به خاطر دارند که شخصیت بارت مدام برای میخانهٔ آقای مو مزاحمت تلفنی ایجاد می‌کرد.

خودم که آن زمان‌ها بچه بودم، مثل یک پیشخدمت، مسئولیت‌هایی در هنگام زنگ زدن تلفن داشتم. مرا می‌داشتم که سرسختانه اجرا می‌کردم. حتی با اینکه تا قبل از دورهٔ دبیرستان، اصولاً کسی برای حرف زدن با من تماس نمی‌گرفت، هر بار تلفن زنگ می‌خورد با سر به طرفش می‌دویدم، غافل از اینکه بسیاری از تماس‌ها حکم اسپم‌های امروزی را دارند.

«الو؟ من امیلی هستم، می‌تونم بپرسم کی تماس گرفته؟»

هنوز هم وقتی به این کلمات فکر می‌کنم ریشه به تنم می‌افتد. خوشبختانه دهه ۹۰ به نسل ما لبخند زد و کالر آیدی در تمام خانه‌ها رایج شد، البته خیلی‌ها که سرگرمی‌شان مزاحمت تلفنی بود، ناامید شدند، چون نمی‌دانستند قبل از تماس باید کد ۶۷* را شماره‌گیری کنند (البته من این کد را حفظ نبودم، چون هیچ وقت مزاحم تلفنی نمی‌شدم. نه... من؟ اصلاً).

در دوره پیامک و ایمیل، برقراری تماس تلفنی به مرور کمتر و کمتر می‌شود. قبل از اینکه این پدیده‌ها روی کار بیایند، ما فقط یک فرشته نجات داشتیم: کالر آیدی.

فناوری کالر آیدی اولین بار در ۱۹۶۸ توسط تئودور جورج پاراسکی و اکوس معرفی شد. وقتی او گوشی تلفنی ساخت که شماره خط تماس‌گیرنده را مشخص می‌کرد، شرکت‌های تلفن به سمتش هجوم بردند. ابتدا قصدشان این بود که بابت هر بار تماس با کالر آیدی از مشترکان پول بگیرند.

دکتر شرلی آن جکسون، اولین سیاهپوستی که از انستیتو فناوری ماساچوست مدرک دکترای گرفت هم ایده کالر آیدی، هم سیستم انتظار تماس و هم فکس پرتابل را ارائه داد.

اما جان هریس ایده داشت نمایشگری روی گوشی تلفن نصب کند که شماره تلفن تماس‌گیرنده را نشان دهد. او با کازوئو هاشیموتو روی طرح اولیه کار کردند. کاربران باید شماره‌های آشنا را به صورت دستی وارد دستگاه می‌کردند،

اما این روش همچنان رو به سمت صحیح داشت. این ایده در ابتدا برای مناطق مسکونی در نظر گرفته شد و املاک تجاری در اولویت دوم قرار گرفتند.

هریس همچنین فناوری تغییر صدای زنگ تلفن را بر اساس فرد تماس گیرنده و قطع کردن صدای زنگ را طراحی کرد. همینطور امکانی ایجاد کرد که تلفن رأس ساعت مقرر مثل ساعت زنگ بزند.

خیلی زود شرکت‌های تلفن ایده را روی محصولاتشان اعمال کردند و سیستم کالر آی دی با استفاده از کتاب‌های راهنمای شماره شهروندان، حتی اگر از قبل شماره‌ای در کالر آی دی وارد نشده بود، نام فرد صاحب خط را نمایش می‌داد. کالر آی دی در ۱۹۸۴ به خانه‌ها وارد شد.

وقتی در ۱۹۹۵ سیستم انتظار تماس به مردم معرفی شد، کالر آی دی حتی از قبل هم مفیدتر واقع شد، چون مردم می‌فهمیدند تماس پشت خط انتظار چقدر حایز اهمیت است.

امروزه که اغلب افراد برای ارتباطات خود از موبایل استفاده می‌کنند، تلفن‌های ثابت از سکه افتاده‌اند و تعداد خطوط ثابت رو به کاهش است.

برخی از سیستم‌های پیشرفته کالر آی دی هنوز هم نام افراد را بدون نیاز به ذخیره کردن نمایش می‌دهند، اما تماس‌های موبایل به موبایل این قابلیت را ندارند. حالا دیگر باید اسامی و شماره‌ها را در موبایلمان ذخیره کنیم،

هرچند حالا این کار بسیار راحت‌تر از زمانی که هریس فناوری را معرفی کرد انجام می‌شود. در آن دوره فرد باید با استفاده از دکمه‌های شماره‌گیری و حروفی که به هر یک اختصاص داده شده بود، اسامی را وارد می‌کرد (درست مثل پیامک تایپ کردن روی گوشی‌های نوکیای قدیمی در اوایل دهه ۲۰۰۰).

امروزه اپلیکیشن‌هایی وجود دارند که می‌توانند تماس‌های شبه‌اسپم را تشخیص دهند. جالب است که فکر کنیم به دوران قبل از کالر آی‌دی برگشته‌ایم و وقتی به کسی پیامک می‌دهیم این جواب را دریافت کنیم: «گوشیم رو تازه گرفتم، شما؟»

آیا می‌دانستید؟

لغت کالر آی‌دی در واقع یک برند است، اما در فرهنگ عامه تثبیت شده است.

خلاصه

۱. قبل از اختراع کالر آی‌دی مردم گوشی را برمی‌داشتند بی آنکه بدانند چه کسی پشت خط است.

۲. در ابتدا شرکت‌های تلفن قصد داشتند بابت هر تماس با فناوری کالر آی‌دی از مشترکان پول بگیرند. خوشبختانه نمایشگر کالر آی‌دی به صورت جدا و یک‌جا روی گوشی به بازار معرفی شد.

۳. حالا که موبایل از تلفن ثابت مرسوم‌تر است، دیگر شماره‌ها کمتر در بایگانی ثبت می‌شوند و این بدان معناست که کالر آیدی مثل سابق جوابگو نیست مگر آنکه شماره‌ها و اسامی را به صورت دستی در گوشی وارد کنید.

الیاف کولار

این باور اشتباه بین مردم رایج است که چیزی به اسم جلیقه ضدگلوله وجود دارد. درست همان طور که یک شوینده همه کاره یا یک درمان شماره یک برای سرماخوردگی وجود ندارد، اغلب جلیقه ها فقط در برابر انواع به خصوصی از گلوله ها کارایی دارند و هیچ جلیقه ای نیست که جلو تمام گلوله ها را بگیرد.



اما این موضوع مانع نشد که مخترعین از قرن شانزدهم روی این موضوع کار کنند و در این مسیر جان بسیاری از افراد را نجات دهند. در ابتدا صفحات فلزی برای منحرف کردن گلوله ها استفاده می شدند. متأسفانه زره فلزی نه تنها سنگین و کار کردن با آن دشوار بود، بلکه چندان مؤثر واقع نمی شد و بسیاری از گلوله ها از آن عبور می کردند. با این حال کلمه «ضدگلوله» از همان دوران رواج یافت.

ژاپن و کره در قرن نوزدهم روی کارایی ابریشم برای نیل به این مقصود کار کردند. ابریشم اگرچه ماده‌ای نرم بود، اما تاروپودی درهم‌تنیده داشت و هر دو کشور کشف کردند که استفاده از چندین لایه ابریشم می‌تواند تا حدودی جلو ضرب گلوله را بگیرد. یک راهب لهستانی ساکن شیکاگو از این تکنیک خبردار شد و تصمیم گرفت آن را ارتقا دهد. کاسیمیر زِگلن در زمانی به امریکا آمد که چهره‌های معروف مورد حملهٔ آناشیس‌ها قرار می‌گرفتند. به طور مثال شهردار وقت شیکاگو، کارتر هریسون سینیور، در خانهٔ خودش به قتل رسید.

زگلن قصد داشت جلیقه‌ای سبک طراحی کند که چهره‌های معروف بتوانند هر روز زیر لباس به تن کنند. او آزمایش‌هایش را با یک صفحهٔ فولادی بین لایه‌های ابریشم آغاز کرد، به قصد آزمودن اختراعش در برابر چشم شهروندان نیویورک ایستاد، داوطلب شد که از فاصلهٔ ده قدمی به بدنش شلیک کنند و بعد از آزمایش اعلام کرد که ضربه‌ای به اندازهٔ ضرب دست احساس کرده است.

ارتش امریکا اختراع زگلن را آزمایش کرد و متأسفانه آن را بسیار گران و گرم تشخیص داد، اما زگلن مصمم بود که اختراعش به خوبی مورد استفاده قرار بگیرد و جلیقه را به رئیس‌جمهوری وقت، ویلیام مک‌کینلی پیشنهاد داد. اما قبل از آنکه بتواند با رئیس‌جمهوری ملاقات کند، مک‌کینلی در شهر بوفالوی ایالت نیویورک هدف گلوله قرار گرفت. بعدها کاشف به عمل آمد که نه تنها جلیقهٔ زگلن می‌توانست جلو ضرب گلوله را بگیرد، بلکه دقیقاً ناحیهٔ شکم را محافظت می‌کرد که مک‌کینلی از همان ناحیه هدف گلوله قرار گرفته بود.

متأسفانه اخبار به این صورت در تمام دنیا منتشر شد که جلیقه زگن نتوانسته جان رئیس‌جمهوری را نجات دهد و وجهه خودش و جلیقه‌اش لکه‌دار شد. آرشیدوک فرانس فردیناند یکی از جلیقه‌های زگن را خرید و بسته به روایتی که می‌خوانید، یا در زمان ترورش آن را به تن نداشت یا در ناحیه‌ای غیر از پوشش جلیقه مورد اصابت گلوله قرار گرفت.

اما بزرگترین اختراع در زمینه تولید ماده‌ای که قادر به تاب آوردن ضرب گلوله باشد، زمانی خلق شد که خانم استفانی کولک در ۱۹۴۶ به استخدام شرکت دوپونت در آمد، به این نیت که شغلش تا زمان آغاز تحصیلش در رشته پزشکی موقتی باشد. اما کولک چنان شیفته شغلش شد که در شرکت دوپونت باقی ماند. وقتی او را مأمور کردند جایگزینی برای رشته‌های فولادی داخل تایر اتوموبیل پیدا کند، نوعی پلاستیک تولید کرد که به صورت بالقوه از فولاد مقاوم‌تر بود.

کولار در ۱۹۶۶ ثبت اختراع شد و اولین بار در جلیقه‌های ضدگلوله نیروی پلیس به کار رفت. این محصول صدها مورد استفاده دیگر هم دارد از جمله پوشش کابل‌های دریایی، مصالح ساختمانی، دستکش محافظ، چکمه آتش‌نشانی، چوب‌هاکی، و قبل از همه اینها تایر اتوموبیل.

قدم بعدی در مسیر جستجو برای ماده ضدگلوله، چیزی موسوم به ابریشم عنکبوت است که از کرم‌های ابریشمی که از لحاظ ژنتیکی مهندسی شده‌اند، تهیه می‌شود. البته ماده مذکور در مراحل ابتدایی آزمایش قرار دارد، اما

دانشمندان درباره آینده‌اش خوش‌بین هستند.

آیا می‌دانستید؟

اگر فکر می‌کنید جلیقه‌های ضدگلوله زشت هستند، در این مورد تنها نیستید. طراح مد کلمبیایی، میگل کابایرو به خاطر لباس‌های ضدگلوله با ظاهر عادی‌ای که تولید می‌کند به «آرمانی عالم زره» معروف است. مشتریان معروف او شامل استیون سیگال و باراک اوباما هستند.

خلاصه

۱. چیزی به اسم جلیقه ضدگلوله وجود ندارد.
۲. جلیقه‌های اولیه با ابریشم و بعدتر با ابریشم و فولاد ساخته شدند.
۳. الیاف کولار توسط استفانی کولک اختراع شد. زمانی که در شرکت دوپونت روی فرایند تولید ماده‌ای مقاوم برای تایر اتوموبیل کار می‌کرد.

پادکست

اگر شما جزو طرفداران پادکست هستید (امیدوارم اگر در حال خواندن این کتاب هستید، دست کم یک پادکست را شناسید و دوست داشته باشید)، احتمالاً درباره برنامه‌هایی که گوش می‌دهید با دیگران حرف زده‌اید و آنها در جواب، خیره نگاهتان کرده و پرسیده‌اند «پادکست دیگه چیه؟!» این موضوع غیرمعمول نیست، چون ۴۰ درصد مردم آمریکا هنوز با واژه پادکست که از ترکیب «آی‌پاد» و «برادکست» به وجود آمده، آشنا نیستند.

واژه پادکست احتمالاً اولین بار به سال ۲۰۰۴ در مقاله‌ای از روزنامه گاردین با عنوان «انقلاب شنیداری» به قلم بن همرسلی پدیدار شد. همرسلی به این دلیل کلمه را در مقاله گنجاند که سردبیر به او گفته بود مقاله‌اش بیست کلمه کم دارد. او در پاسخ به این درخواست این عبارات را اضافه کرد: «اما این تحول را چه بنامیم؟ وبلاگ‌نویسی شنیداری؟ پادکست؟ رسانه چریکی؟»



اصطلاح پادکست رایج شد و اعتبارش را به همسرلی می‌دهند. عده معدودی به این واژه اعتراض داشتند، از جمله لیو لاپورت از برنامه «این هفته با فناوری» که خودش را یک تولیدکننده پادکست می‌داند اما معتقد است واژه نِت‌کست این رسانه را بهتر توصیف می‌کند، چون همه به آی‌پاد گوش نمی‌کنند. اما با توجه به اینکه اپل، مایکروسافت، یاهو و گوگل از این واژه پشتیبانی کردند، پادکست ماندگار شد.

پادکست به واسطه ابداعاتی مثل RSS Feed و MP۳ ممکن شد. (نگران نباشید، قرار نیست خیلی فنی حرف بزنم، پس به خواندن ادامه دهید).

وقتی می‌شنوید یک تولیدکننده پادکست (پادکستر) می‌گوید «در پادکست من عضو شوید»، در واقع می‌گوید «در RSS Feed من عضو شوید تا هر بار که فایل MP۳ جدیدی آپلود کردم بلافاصله به آن دسترسی داشته باشید و فایل مذکور به طور خودکار روی سرویس یا اپلیکیشنی که برای گوش دادن به پادکست نصب کرده‌اید دانلود شود.»

درضمن، RSS مخفف «پخش واقعاً ساده» است. و MP۳ مخفف این عبارت است: Moving Picture Experts Group Layer-۳ Audio که نوعی فرمت کدگذاری برای فشرده‌سازی داده است. به زبان ساده‌تر، کاهش حجم فایل صوتی بدون لطمه زدن به کیفیت شنیداری آن. (این نهایت صحبت‌های فنی این بخش بود؛ قول می‌دهم!)

برخی می‌گویند واژه پادکست در صورتی به برنامه شنیداری اطلاق می‌شود که حتماً RSS Feed داشته باشد.

راستی، RSS Feed فقط مختص پادکست نیست، بلکه در وبلاگ و سایر وبسایت‌هایی که محتوایشان به‌روزرسانی می‌شوند کاربرد دارد، بدین معنا که شما با عضویت در آن می‌توانید از به‌روزرسانی‌های انجام‌شده روی وبسایت مذکور خبردار شوید، به جای اینکه صفحه‌موردنظر را به طور دستی رفرش کنید.

مهندس نرم‌افزاری به نام دیو وینر را به عنوان مغز متفکر RSS Feed می‌شناسند، در حالی که آدام کاری که سابقاً مسئول پخش ویدئو کلیپ‌های شبکه‌ام‌تی‌وی بود کاربرد آن را برای فایل‌های صوتی رواج داد.

کاری از ۱۹۹۳ به قابلیت اینترنت به عنوان یک پلتفرم رسانه‌ای پی برده بود. او قبل از مدیران شبکه‌ام‌تی‌وی، دامنه Mtv.com را ثبت کرد و در نتیجه مدیران شبکه یک سال بعد از او شکایت کردند. اما وقتی ایده یک برنامه رادیویی اینترنتی به ذهنش رسید، با وینر تماس گرفت و درباره استفاده از فناوری RSS برای تبدیل کردن اینترنت به «رسانه همگانی» بدون فدا کردن کیفیت فایل‌ها (که آن زمان کار دشواری بود) با او حرف زد.

کریستوفر لایدن که آن دوره با وینر کار می‌کرد و امروزه پادکست اپن سورس را اداره می‌کند، اولین کسی بود که در سال ۲۰۰۳ فایل MP۳ را در یک RSS برای مصاحبه‌هایش منتشر کرد. می‌گویند ایده پادکست «یادداشت‌های قهوه صبحگاهی» درست یک روز قبل از راه‌اندازی پادکست «دیلی سورس کد» توسط آدام کاری در آگوست ۲۰۰۴

به ذهن وینر رسید. لایدن در جایی اعلام داشت که پادکست در پاسخ به جنگ عراق در تلاش به بازسازی گفتگوی جهانی بین امریکا و باقی دنیا متولد شد. اما حالا مردم از طریق پادکست به حرف‌هایی درباره انواع و اقسام مطالب موردعلاقه‌شان گوش می‌دهند (از جمله تاریخچه همه چیزهایی که در زندگی روزمره می‌بینیم. یعنی کدام پادکست؟!)

هر چند ماه یک بار مقاله‌ای منتشر می‌شود که می‌گوید پادکست «انقلاب بعدی» یا «غرب وحشی اینترنت» است. اما این فناوری چند سالی هست که برقرار است و حتی در همایش سالانه پادکسترها یا جنبش پادکست، آکادمی پادکسترها تعدادی از پادکست‌ها را که حداقل ده سال سابقه کار داشتند، به تالار مشاهیر پادکست معرفی کرد.

محبوبیت پادکست سال به سال رو به افزایش دارد، اما یکی از جالب‌ترین نکات این است که وقتی مردم پادکست را کشف می‌کنند، به‌خصوص پادکست‌های موردعلاقه‌شان، دلشان می‌خواهد آن را به همه معرفی کنند، انگار بخواهد بگویند «این کجا بود تا حالا؟!»

می‌توان گفت هر بار یک وبلاگ‌نویس، سلبریتی، شبکه سرگرمی یا رسانه پادکستی را راه‌اندازی می‌کند، بخشی از مخاطبان سابقش را با خودش می‌آورد؛ درست مثل برنامه‌ریکی جیویز در سال ۲۰۰۵ یا برنامه اسمادکست با اجرای کوین اسمیت در ۲۰۰۷، یا برنامه WTF با اجرای مارک مارون در ۲۰۰۹. این موضوع حتی برای پادکست‌های مستقل بسیار حایز اهمیت است، چون هر چه عده بیشتری از وجود یک پادکست خبردار شوند، رشد این صنعت بیشتر

خواهد شد.

وقتی اپل اپلیکیشن پادکست را در ۲۰۱۲ به بازار معرفی کرد، افراد بیشتری از وجود این برنامه شنیداری پرتابل مطلع شدند.

یکی از وقایع مهم در خط زمانی پادکست در سال ۲۰۱۴ رخ داد که رسانه عمومی شیکاگو با عنوان «این زندگی امریکایی» شروع به تبلیغ برای برنامه‌ای کرد که هر بار به جزئیات موضوعی می‌پرداخت و نام با مسمای «سریال» را برای آن انتخاب کردند.

طرفداران پادکست هر ساله منتظر برنامه جالب بعدی هستند که توجه تمام عالم رسانه را به خود جلب کند، اما پادکست‌ها اغلب از طریق تبلیغات سینه‌به‌سینه بین مردم گسترش پیدا می‌کنند.

پادکسترها و مخاطب‌هایشان می‌توانند هر ساله روز ۳۰ سپتامبر را جشن بگیرند، چون روز جهانی پادکست نامگذاری شده است.

آیا می‌دانستید؟

می‌توانید پادکست بسیاری از فصل‌های این کتاب را با جستجوی «تاریخچه همه‌چیز» در اپلیکشین پادکستی که

نصب کرده‌اید گوش کنید یا به وبسایت TheStoryBehindPodcast.com سر بزنید.

خلاصه

۱. قدمت لغت پادکست به سال ۲۰۰۴ برمی‌گردد.
۲. دیو وینر که مسئول پخش ویدئو کلیپ‌های شبکه‌ام‌تی‌وی بود و آدام کاری به عنوان خالقین پادکست شناخته می‌شوند.
۳. پادکسترها و مخاطبان‌شان هر ساله در ۳۰ سپتامبر، روز جهانی پادکست را جشن می‌گیرند.

فناوری تشخیص صدا

فناوری تشخیص صدا در ۱۹۵۲ آغاز شد، زمانی که شرکت بل دستگاهی تولید کرد که می‌توانست اعداد صفر تا نه را از طریق صدا تشخیص دهد.

دستگاه مذکور را Audrey نامیدند که مخفف «دستگاه تشخیص خودکار ارقام» بود. این دستگاه اندازه بزرگی داشت، به حدی که واحد رله آن فقط حدود ۲ متر ارتفاع داشت.

آدوری حرف نمی‌زد، اما با چراغ‌های چشمک‌زن پاسخ می‌داد و به هر صدایی هم واکنش نشان نمی‌داد. به منظور حفظ دقت ۹۷ درصدی دستگاه باید ابتدا صدای فرد سخنگو به دستگاه شناسانده می‌شد و باید به طور پیوسته تنظیم و کالیبره‌اش می‌کردند. تمام این کارها فقط برای تشخیص نه عدد ناقابل.



شرکت آی‌بی‌ام به منظور آموزش حرف زدن به بچه‌ها در نمایشگاه جهانی اختراعات سال ۱۹۶۲ دستگاهی موسوم به

جعبه کفش را به بازار معرفی کرد که می‌توانست شانزده کلمه انگلیسی را تشخیص دهد. اما این وزارت دفاع امریکا بود که در دهه ۷۰ فناوری تشخیص صدا را واقعاً ارتقا داد. نهادهی به نام آژانس پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته دفاعی (دارپا) نرم‌افزار تشخیص صدای «هاری» را خلق کرد که می‌توانست بیش از هزار کلمه را تشخیص دهد.

این قدمی بزرگ به سوی مقوله تشخیص صدا به شکل امروزی‌اش بود. البته هنوز خیلی با آن فیلم‌های علمی‌تخیلی فاصله داشت، اما احتمالاً همان فیلم‌ها برای اختراع دستگاه‌های پیشرفته‌ای که حرف‌های ما را درک کرده و پاسخ می‌دادند، الهام‌بخش افراد بودند.

و حالا از آنجایی که دهه هشتاد گاهی در مقوله علمی‌تخیلی از آنچه ما فکر می‌کنیم ترسناک‌تر است، اجازه بدهید کابوس جدیدتان را به شما معرفی کنم: جولی، عروسکی که به صدای شما پاسخ می‌داد. آگهی تبلیغاتی این عروسک در بهترین حالت مثل یک کابوس بود و در بدترین حالت آدم را به حد مرگ وحشت‌زده می‌کرد.

اما از دید بچه‌ها جولی جادویی‌ترین عروسک دنیا بود. این دوره دقیقاً بعد از تب عروسک‌های زشت بود، پس همانطور که تصورش را می‌کنید، تولیدکنندگان عروسک در تلاش بودند انواع مختلف عروسک را تبلیغ کنند. اما فناوری عروسک‌ها آن قدرها پیشرفته نبود و بسیاری از کودکان شکایت کردند که جولی آن طور که در آگهی تبلیغاتی نشان می‌دهند به حرف‌ها پاسخ نمی‌دهد.

نکته‌ای که باید درباره فناوری تشخیص صدا مد نظر داشته باشیم این است که این دستگاه‌ها در واقع کل کلمه را تشخیص نمی‌دهند، بلکه عناصر کوچکی از کلمه ادا شده موسوم به واج را تشخیص می‌دهند و با کنار هم قرار دادن واج‌ها در نرم‌افزار تشخیص می‌دهند که احتمالاً کدام کلمه را شنیده‌اند.

نرم‌افزار شاید همیشه قادر به تشخیص تمام واج‌ها نباشد و همچنین همیشه قادر به دریافت حرف شما و ترجمه آن به زبانی که کامپیوتر درکش کند نیست مثلاً به این فکر کنید که یک نفر سر نرم‌افزار تشخیص صدای آپل موسوم به «سیری» داد بزند که چرا در تبدیل پیام صوتی‌اش به متن اشتباه کرده، یا مثلاً چرا اپلیکیشن گوگل هوم برای خاموش کردن چراغ‌های منزل صدای همسرم را به اندازه صدای من تشخیص نمی‌دهد.

در ۱۹۹۰ شرکتی به نام دراگون اولین نرم‌افزار تشخیص صدا موسوم به دیکته دراگون را به بازار معرفی کرد. شما با پرداخت ۹۰۰۰ دلار ناقابل می‌توانستید حرف بزنید و برنامه حرف‌هایتان را تایپ می‌کرد.

حتی با وجود گذر زمان، پیشرفت‌های ایجادشده در فناوری و مقرون به صرفه شدن این فناوری‌ها، هفت سال بعد که برنامه «حرف زدن طبیعی دراگون» روانه بازار شد، فقط می‌توانست ۱۰۰ کلمه در دقیقه را تشخیص دهد، در حالی که یک فرد با سرعت متوسط ۱۶۳ کلمه در دقیقه حرف می‌زند. بنابراین باید یک کلمه را می‌گفتید، مکث می‌کردید، کلمه بعدی را می‌گفتید، مکث می‌کردید و همینطور الی آخر.

البته باید ابتدا امور آماده‌سازی را انجام می‌دادید که ۴۵ دقیقه طول می‌کشید و طی آن برنامه صدا و الگوی تکلم شما را می‌شناخت. این برنامه با بهای ۷۰۰ دلار، فقط در حد ۸۰ درصد دقت داشت.

راستی، نرم‌افزار دیکته‌دراگون هنوز هم وجود دارد. در واقع بد نیست برگردیم سراغ ژانر علمی‌تخیلی. پیترو دیوید که به خاطر نگارش تعداد زیادی کتاب کامیک از جمله پیشتازان فضا معروف بود، در سال ۲۰۱۲ بعد از سکت‌های که داشت، شروع به استفاده از نرم‌افزار مذکور کرد.

یکی از بزرگ‌ترین پیشرفت‌ها در زمینه تشخیص صدا با معرفی مووی‌فون به بازار حاصل شد.

احتمالاً عبارت «به مووی‌فون خوش آمدید» این خاطرات را برای شما زنده می‌کند که مثلاً برای اولین قرار برای رفتن به سینما کدام فیلم را بهتر است ببینید. یا شاید آن را از اپیزودهای به‌یادماندنی «سینفیلد» یا «مرد خانواده» به یاد بیاورید. در این مورد باید از شرکت بل‌سوئث تشکر کنید که اولین پرتال تشخیص صدا موسوم به «وال» (مخفف لینک فعال‌شونده با صدا) را در ۱۹۹۶ به بازار معرفی کرد. این فناوری را می‌توانستید به منظور دسترسی سریع به اطلاعات (البته سریع با توجه به معیارهای آن دوره)، از زمان پخش فیلم‌ها گرفته تا رستوران‌های پیشنهادی، تعمیرات یا خدمات مشتریان استفاده کنید.

امکان حرف زدن و دریافت کردن پاسخ، فناوری‌ای بود که در آن دوره واقعاً ما را متحیر می‌کرد. اما متوجه شده‌اید

که بسیاری از صداهای کامپیوتری، مثل نرم‌افزار سیری در محصولات اپل و نرم‌افزارهای دستیار گوگل همه زنانه هستند؟

این موضوع عمدی است. به کامپیوترهایی که در فیلم «اودیسه فضایی؛ بازی جنگ» حرف می‌زدند و صدای کامپیوتری موجود در انیمیشن وال‌ای فکر کنید. آن صداها همه مردانه بودند و نقش منفی. تعجیبی ندارد که همه ما با شنیدن صدای زنانه احساس راحتی می‌کنیم، چون فیلم‌های سینمایی سال‌ها ما را از کامپیوترهای بدذات با صداهای مردانه ترسانده‌اند.

اما یکی از گزینه‌های نرم‌افزارهای گوگل هوم و آمازون اکو، نرم‌افزاری موسوم به «هال» است شاید فکر کنید موقع انتخاب نام «هال» به ابرکامپیوتر توی فیلم اودیسه فضایی یعنی «هال ۹۰۰۰» فکر کرده‌اند.

اگرچه صداهایی که برای نرم‌افزارهای آمازون اکو یا گوگل هوم حرف می‌زنند کامپیوتری هستند، تصور ما این است که پشت پرده «سیری» یک صدای انسانی باشد. سوزان بنت صدایشه‌ای اهل آتلانتاست که در سال ۲۰۰۵ به مدت یک ماه، روزانه چهار ساعت کلمات مختلف را ادا کرده و صدایش را ضبط کردند. شرکتی که او را استخدام کرد، شرکتی ناشناخته موسوم به اسکن سوفورت بود. وقتی همکاری‌اش در سال ۲۰۱۱ شروع به کار کردن با «سیری» کردند، صدای سوزان را به جا آوردند. البته شرکت اپل موضوع را تأیید نکرد و از آن تاریخ به بعد، صدای سیری را تغییر داد.

آیا می دانستید؟

راستی، اگر دیالوگ «برای بازی آمده اید؟» از فیلم بازی جنگ را در گوگل جستجو کنید، اولین لینکی که می آید، یک بازی X و O است که می توانید با کامپیوتر بازی کنید.

خلاصه

۱. فناوری تشخیص صدا در ۱۹۵۲ و با یک کامپیوتر بزرگ آغاز شد که اعداد صفر تا نه را تشخیص، و با چراغ چشمک زن پاسخ می داد.

۲. دستگاه ها و نرم افزارهای تشخیص صدا الزاماً کل کلمه را تشخیص نمی دهند، بلکه عناصر کوچکی از کلمه موسوم به واج را تشخیص می دهند.

۳. اغلب نرم افزارهای این چینی از صدای زنانه استفاده می کنند، چون کمتر تهدیدآمیز به نظر می آید.

بخش نهم: اسلحه



باروت

باور کنید یا نه، منشأ باروت برمی گردد به جستجوی بشر برای یافتن اکسیر حیات.

در سال ۳۰۰ میلادی، دانشمندان چینی مشغول آزمایش روی ماده‌ای موسوم به «نمک فلفل» بودند؛ ترکیبی از نیترات پتاسیم که از تجزیهٔ کود حیوانی حاصل می‌شد پس در حقیقت آنها داشتند با تاپاله بازی می‌کردند. در قرن هشتم، نمک فلفل و گوگرد را با زغال ترکیب کردند و مادهٔ حاصل را در درمان بیماری‌های پوستی و کشتن حشرات استفاده نمودند. این دوره‌ای بود که هنوز هیچ کس نمی‌دانست ترکیب این سه ماده چه قدرتی دارد.

کیمیاگرها شروع کردند به استفاده از این ترکیب در جستجو برای یافتن اکسیر حیات، اما متوجه شدند که ترکیب مذکور خیلی سریع و با شدت زیاد می‌سوزد. یک جرقه کافی بود تا آتشی سریع و پردود حاصل شود. این ترکیب خطرناک را در مراسم جشن تولد امپراتور استفاده کردند و اولین مواد آتش‌بازی متولد شد.



چینی‌ها می‌دانستند که مادهٔ قدرتمندی مثل باروت کاربردهای دیگری هم دارد. سلسلهٔ سانگ از باروت برای مقابله با حملات پیوستهٔ مغول‌ها استفاده کرد. آنها ابتدا باروت و بعد تیر پیکان‌دار را داخل لوله‌ای قرار می‌دادند، وقتی انتهای لوله را آتش می‌زدند، باروت منفجر می‌شد و گاز حاصل از انفجار، تیر را به طرف خطوط دشمن پرتاب می‌کرد.

بعد از این موفقیت، چینی‌ها شروع به ساختن سلاح‌های گرم دیگری کردند که اولین توپ‌های جنگی و نارنجک‌ها را شامل می‌شد. در قرن سیزدهم دانش تولید باروت به اروپا و کشورهای مسلمان‌نشین رسید. در دروان قرون وسطا توپ به سلاحی رایج در بسیاری از جنگ‌ها تبدیل شد، از جمله جنگ صدساله و محاصرهٔ قسطنطنیه.

اولین تفنگ دستی در قرن پانزدهم اختراع شد. تفنگ مذکور در واقع نسخهٔ کوچکی از توپ بود که رسته‌ای جدید از سربازها را خلق می‌کرد پیاده‌نظام.

با هر پیشرفت جدید در زمینهٔ تولید سلاح گرم، دفاع در برابر آن هم پیشرفت می‌کرد، بدین معنا که سلاح‌ها مدام در حال پیشی گرفتن از یکدیگر بودند و رقابت اسلحه‌ای شروع شد که امروزه شاهدش هستیم.

شاید ماسک‌های گای فکس را که با اکران فیلم V for Vendetta رایج شدند به یاد داشته باشید که گروه هکرهای ناشناس هم از آن استفاده می‌کردند. گای فاکس کسی بود که شب باروت را رقم زد که از آن با عناوینی

نظیر شب آتش‌بازی یا شب گای فاکس هم یاد می‌شود. مردم انگلستان این روز تعطیل را در ۵ نوامبر جشن می‌گیرند و عبارت «روز پنجم نوامبر را به یاد داشته باش» هم از همین جا آمده است.

در ۱۶۰۵، پادشاه جیمز و اعضای پارلمان، کاتولیک‌ها را مورد آزار و شکنجه قرار می‌دادند. رابرت کیتسی که پدرش هم توسط الیزابت اول آزار و شکنجه شده بود، به همراه گای فاکس و باقی توطئه‌کننده‌ها نقشه ریختند ساختمان پارلمان را با باروت منفجر کنند. وقتی نگهبان‌ها گای فاکس را در سرداب ساختمان دیدند، او را بازداشت کرده و ۳۶ بشکه باروت هم کشف کردند.

وقتی از فاکس پرسیدند چرا پا را تا این حد فرا گذاشته، جواب داد «یک بیماری ناگوار، نیاز به یک درمان خطرناک دارد.»

فاکس را آن قدر شکنجه دادند که به تلاش برای براندازی دولت پروتستان انگلستان و جایگزین کردن آن با یک حکومت کاتولیک اعتراف کرد. فاکس به اعدام با چوبه دار، غرق شدن و چهارتکه شدن بدنش در لندن محکوم شد، اما قبل از آنکه اعدامش کنند، از بالای نردبان چوبه دار پرید، گردنش شکست و جان داد.

پادشاه جیمز همان پادشاه جیمزی که انجیل پادشاه جیمز را به او نسبت می‌دهند دستور داد آدمکی کاهی از گای فاکس را آتش بزنند و دولت انگلستان قوانین سختگیرانه‌ای برای کاتولیک‌ها وضع کرد و حق رأی را از ایشان

گرفت.

سال بعد، پارلمان روز پنجم نوامبر را به عنوان روز شکرگزاری عمومی اعلام کرد، اما رفته رفته تبدیل شد به بزرگداشت گای فاکس و آنچه به توطئهٔ باروت معروف گردید البته با سوزاندن آدمک پاپ، گای فاکس و چهره‌های سیاسی معاصر. تنها مکانی که این روز را جشن نمی‌گیرد، مدرسهٔ سابق گای فاکس در سنت پیتراست که به خاطر احترام به گای فاکس، آدمک او را آتش نمی‌زنند. در آن شب، آتش‌بازی هم انجام می‌شود که اشاره به یکی دیگر از کاربردهای اولیهٔ باروت دارد.

آیا می‌دانستید؟

انجیل پادشاه جیمز را همان پادشاه جیمزی سفارش داد که گای فاکس علیه‌اش قیام کرد.

خلاصه

۱. باروت در تلاش برای کشف اکسیر حیات اختراع شد.

۲. وقتی خاصیت اشتعال سریع باروت باعث شد در آتش‌بازی کاربرد پیدا کند، کاربردهای نظامی پشت سرش پدیدار شدند.

۳. توطئهٔ باروت یک جنبش مقاومت بود در برابر آزار و شکنجهٔ مسیحیان کاتولیک توسط حکومت پروتستانی انگلستان در ۱۶۰۵.

هفت تیر

این فصل از اپیزودی از پادکست تاریخچه همه چیز برگرفته شده که درباره سلاح‌های مورد استفاده در بازی کامپیوتری «سرنخ» بود.



عموماً همه می‌دانید که امتیاز اختراع سلاح کمری چندتیره در ۱۸۳۶ توسط ساموئل کلت اهل ایالت کانسیکت ثبت شد، اما چیزهایی هست که احتمالاً درباره کلت و اختراعش نمی‌دانید: ایده این اختراع با دیدن سکان کشتی به او الهام شد.

استفاده از فناوری کلاچ برای قفل کردن سکان یا حرکت دادنش این ایده را به ذهن کلت آورد تا از این فناوری برای تبدیل تپانچه‌های تک‌تیر به یک استوانه دوار پر از فشنگ استفاده کند.

اما وقتی ایده به ذهنش رسید، پول لازم برای عملی کردن آن را نداشت، بنابراین به جاده زد و با نام دکتر کلت یک

نمایش خیابانی راه‌اندازی کرد. و برای سرگرم کردن جماعت از چه استفاده کرد؟ گاز خنده.

نمایشش موفقیت‌آمیز بود و با پولی که پس‌انداز کرد، توانست تکنیک‌های خط مونتاژ ناشی از انقلاب صنعتی را برای تولید سلاح کمربندی به کار ببندد و با آغاز جنگ داخلی آمریکا محبوبیت بیشتری هم یافت.

حتی بدون وجود جنگ، سلاح‌های کلت معروف بودند، چون او از هنرمند مشهور جورج کاتلین خواست سلاح‌هایش را در نقاشی‌هایش بگنجانند و به این طریق شروع به تبلیغ کرد درست مثل امروزه که کالایی خاص را به قصد تبلیغ در یک فیلم سینمایی یا برنامه تلویزیونی می‌گنجانند. همچنین تعدادی نویسنده معروف را اجیر کرد که به کشورهای مختلف سفر می‌کردند و ازشان خواست درباره سلاحش کتاب بنویسند.

احتمالاً معروف‌ترین سلاح کمربندی کلت ۴۵ است که به سلاح کمربندی ارتش هم معروف است. جالب اینکه ساموئل کلت هیچ وقت سلاح‌های ساخت خودش را در دست نگرفت، چون تازه ده سال بعد از مرگش در ۱۸۶۲ در دسترس عموم قرار گرفتند.

کلت ۴۵ در تیراندازی تامبستون در ایالت آریزونا، و درگیری مسلحانه اوکی کورال بین هفت تیرکش‌هایی نظیر وایات ایرپ، داک هالیدی و بیلی کلنتون مورد استفاده قرار گرفت. مردم به این سلاح القابی نظیر «صلح‌آور» و «تعدیل‌گر» دادند. شهرت این سلاح فقط در دوئل فراگیر نشد، چون کشور آمریکا به کمک همین سلاح در دنیای

جدید مستقر شد.

کلت ۴۵ بین رسته سواره نظام ویژه تئودور روزولت معروف به رافرایدرز، ژنرال جورج اس. پتن، قانون شکنانی مثل بیلی د کید، جسی جیمز و بوچ کسیدی و همچنین هنرمندانی مثل آنی اوکلی محبوبیت یافت. با محبوبیت فیلم‌های وسترن اولیه، محبوبیت کلت ۴۵ نیز بیشتر شد، اما وقتی از شدت وحشی‌گری غرب وحشی کاسته شد و هفت‌تیرهای نیمه‌اتومات و تمام‌اتومات وارد بازار شدند، محبوبیت کلت ۴۵ رو به محو شدن گذاشت.

در جریان جنگ جهانی دوم روند تولید این سلاح کند شد، اما با بازگشت فیلم‌های وسترن دهه ۵۰، کلت ۴۵ مجدداً مورد اقبال قرار گرفت. جان وین همیشه یک جفت از همین سلاح با قبضه عاج به کمرش می‌بست که به امضای او تبدیل شده بود. محبوبیت سریال‌های تلویزیونی مثل «بونانزا» و «رنجر تنها» در سال ۱۹۵۶ به افزایش تولید کلت ۴۵ کمک کرد.

و یک چیز دیگر: لیکور معروف به کلت ۴۵ را نه از روی این سلاح، بلکه به افتخار بازیکن تیم راگی بالتیمور گلنس، جری هیل نامگذاری کردند که پیراهن شماره ۴۵ تیم را به تن می‌کرد.

آیا می‌دانستید؟

آلبوم Revolver از گروه بیتلز نه به معنای هفت‌تیر، بلکه به خاطر حرکت چرخشی صفحه موسیقی روی گرامافون

خلاصه

۱. ساموئل کلت ایدهٔ اختراع هفت‌تیر را از روی سکان کشتی برگرفت.
۲. کلت سرمایهٔ مورد نیاز برای تولید هفت‌تیر را با نمایش‌های جاده‌ای با استفاده از گاز خنده جمع‌آوری کرد.
۳. محبوبیت کلت ۴۵ تا قبل از فراگیری فیلم‌های وسترن کاهش پیدا کرد، اما با ظهور فیلم‌های جان وین و جفت هفت‌تیر دسته‌عاجی معروفش دوباره روی اوج برگشت.

یادداشت‌ها

[←۱]

. نسل وای یا نسل ایگرگ که با نام نسل هزاره نیز شناخته می‌شود، به نسلی می‌گویند که پس از نسل ایکس و پیش از نسل زد زاده شده‌اند. بر سر این موضوع که تولّد نسل وای در چه زمانی آغاز شده و کی به پایان رسیده است، اجماعی وجود ندارد. برخی صاحب‌نظران بر این باورند که تولّد این نسل در جایی در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ یا اوایل دههٔ ۱۹۸۰ آغاز شده و در اوایل دههٔ ۲۰۰۰ به پایان رسیده است که در ایران برابر با شروع دههٔ شصت تا آغاز دههٔ هشتاد است.

[←۲]

Comic Sans.

[←۳]

Binnie babies .

[←۴]

Movie Maker .

[←۵]

. اسقف‌نشین کلیسای کاتولیک در شهر رم است که اسقف اعظم آن به پاپ شهرت دارد.

[←۶]

. چسب‌رنگ (tempera)، رنگ محلول در آب است که با نوعی مادهٔ چسبنده ساخته می‌شود.

[←۷]

Clippit .

[←۸]

. Meme؛ میم ایده‌ای است با استفاده از یک تصویر و یک نوشته روی آن که در اینترنت دست‌به‌دست می‌شود.

[۹←]

slip The pink . نامه‌ای که به وسیله آن به کارمندی اطلاع می‌دهند که اخراج یا تعدیل شده و در امریکا به رنگ صورتی است.

[۱۰←]

Smithsonian .

[۱۱←]

. بیست و ششمین رئیس‌جمهوری امریکا.

[۱۲←]

Movember Foundation .

[۱۳←]

Polish .

[←۱۴]

Rouge Noir .

[←۱۵]

Pulp Fiction .

[←۱۶]

. کربنات آمونیوم معطر یا ملح خوشبو ماده‌ای شیمیایی است که در پزشکی برای تحریک هوشیاری به کار می‌رود.

[←۱۷]

. جزایر پلی‌نزی در مثلث پلی‌نزی قرار گرفته‌اند که یک گوشه آن هاوایی، گوشه دیگرش نیوزیلند و دیگری جزیره ایستر است.

[۱۸←]

Urban Outfitters .

[۱۹←]

!Wham .

[۲۰←]

Glee .

[۲۱←]

Double Bubble .

[۲۲←]

. Hoe؛ به معنای شخم‌زدن و همین‌طور صدای خندهٔ معروف بابانوئل.

[← ۲۳]

. شباهت بین کلمه Troll به معنای دیو و کلمه Toll در برند معروف Toll house.

[← ۲۴]

. Pepper به معنای فلفل.

[← ۲۵]

. گیاهی با برگ‌های سبز پهن و گل‌های بنفش.

[← ۲۶]

. در علوم و فناوری غذایی به فراورده‌ای که از نظر بافت شبیه به کره است و به صورت لایه‌ای روی نان یا تُردک مالیده می‌شود پَخشینه گفته می‌شود.

[← ۲۷]

. **براکیوسور** به معنی مارمولک دست‌دار نوعی دایناسور ساوروپود است که در دوره ژوراسیک پسین و احتمالاً در کرتاسه پیشین زیست می‌کرده است. به این خاطر این اسم را روی آن گذاشتند که اندام‌های جلویی‌اش بلندتر از اندام‌های عقبی بودند.

[← ۲۸]

. در مسیحیت به مدت زمانی گفته می‌شود که افراد دین‌باور باید پرهیزهای خاصی را رعایت کنند.

[← ۲۹]

. هیدروکسید سدیم.

[← ۳۰]

. کشتی مسافرتی بود که در سال ۱۶۲۰ میلادی ساخته و نخستین مهاجرت انگلیسی‌ها را به دنیای جدید سبب شد. بین این مهاجران تاریخی، تعداد ۱۰۲ مهاجر در دو دسته در کشتی حاضر بودند که تعدادی از جدایی‌طلبان هلندی و تعداد بیشتری مهاجر از گروه‌های تا حد زیادی غیر مذهبی از لندن را شامل می‌شدند.

[←۳۱]

. هلال حاصلخیز نام بخش تاریخی از خاورمیانه و دربرگیرنده بخش‌های خاوری دریای مدیترانه، بین‌النهرین و مصر باستان است.

[←۳۲]

. بتی ماریون وایت لادن (زاده ۱۷ ژانویه ۱۹۲۲) بازیگر، کمدین و نویسنده آمریکایی است.

[←۳۳]

Eurhythmics .

[←۳۴]

PTSD .

[←۳۵]

. **آبجوپنگ** یا **بیرپنگ** که با نام **بیروت** هم شناخته می‌شود، بازی‌ای است که در آن بازیگران تلاش می‌کنند توپ‌های پینگ‌پنگ را از روی میز به گونه‌ای پرتاب کنند که در یکی از لیوان‌های آبجو در آن سوی میز فرود آید.

[←۳۶]

. ورزش تیمی متشکل از دو تیم است که هر تیم شامل ۵ بازیکن می‌شود. نزدیک به ۱۲۵۰ لیگ آماتور رولر دربی وجود دارد که نیمی از آنها در خارج از ایالات متحده برگزار می‌شود.

[←۳۷]

. **گاليله** فضایی بدون سرنشین است که در ۱۸ اکتبر سال ۱۹۸۹ با هدف مطالعه مشتری و قمرهایش به فضا پرتاب شد. فضایی گاليله در ۷ دسامبر ۱۹۹۵ به خانواده مشتری رسید و دقیق‌ترین عکس‌های آن زمان را برای دانشمندان فرستاد.

[←۳۸]

. در سال ۲۰۱۴، ده نفر از مردم این شهر به خاطر مصرف آب لوله‌کشی آلوده جان دادند و ۷۰ نفر بیمار شدند.

[←۳۹]

. اشاره به ترانه Fat bottomed girls از گروه راک کوئین و بازی با عبارت Flat bottomed pocket به معنای پاکت کف‌تخت.

[←۴۰]

. معادل انگلیسی عبارت «لالایی نی‌نی».

[←۴۱]

. **فلورانز زیگفلد جونیور** تهیه‌کننده، کارگردان و مدیر تئاتر برادوی اهل ایالات متحده آمریکا بود.

[←۴۲]

. **کول آلبرت پورتر** آهنگساز و ترانه‌سرای آمریکایی بود. او چند نمایش موزیکال موفق مانند «مرا بیوس کیت» و «هرکاری مجاز است» نوشت، ولی مشهورترین کارهایش ترانه‌های اوست.

[←۴۳]

. اسکار هم‌رستاین نویسنده اشعار اپرا، تهیه‌کننده و کارگردان تئاتر موزیکال که اهل امریکا بود.

[←۴۴]

. آهنگساز و ترانه‌سرای اهل امریکا است که به خاطر مشارکتش در تئاترهای موزیکال برنده یک جایزه اسکار، هشت جایزه تونی، چندین جایزه گرمی و یک جایزه پولیتزر شد.

[←۴۵]

. آهنگساز تئاتر موزیکال اهل انگلستان است که برنده هفت جایزه تونی، ۳ جایزه گرمی، یک جایزه اسکار و یک جایزه گولدن گلوب شد. معروفترین اثر وی گربه‌هاست.

[←۴۶]

. آهنگساز، نمایشنامه‌نویس، رپر، هنرپیشه و کارگردان اهل ایالات متحده امریکا است. وی از سال ۱۹۹۹ میلادی تاکنون مشغول فعالیت بوده است. معروفترین کار وی تئاتر موزیکال همیلتون است که به زندگی یکی از مؤسسان امریکا یعنی الکساندر همیلتون می‌پردازد. این اثر موزیکال نامزد ۱۷ جایزه تونی و برنده ۱۱ تای آن شامل جایزه تونی برای بهترین تئاتر موزیکال شد.

. کتاب ترفندها با عنوان عربی «کتاب الحلیل» در سال ۸۵۰ میلادی توسط سه برادر به نام‌های احمد، محمد و حسن ابن موسی ابن شاکر نوشته شد که در بیت‌الحکمه واقع در بغداد کار می‌کردند.

Revolver .